



مرکز تحقیقات اسلامی

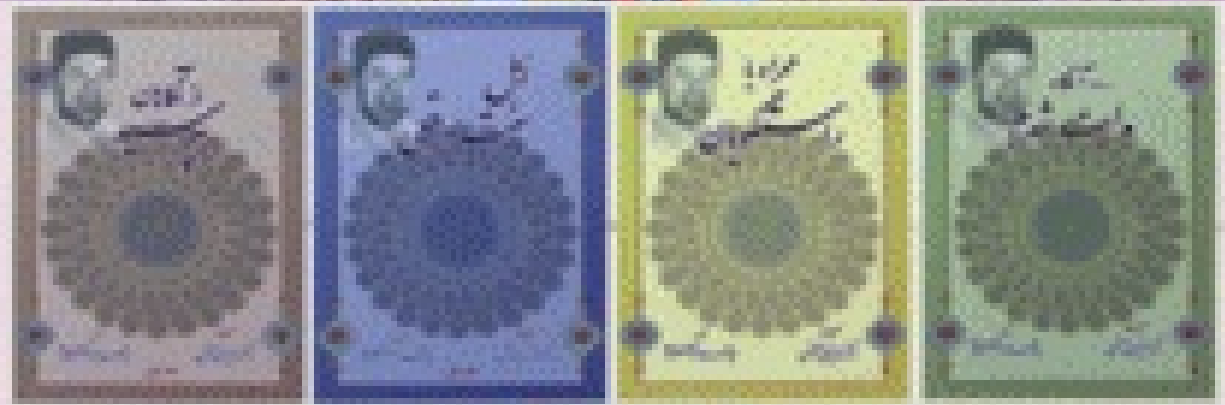
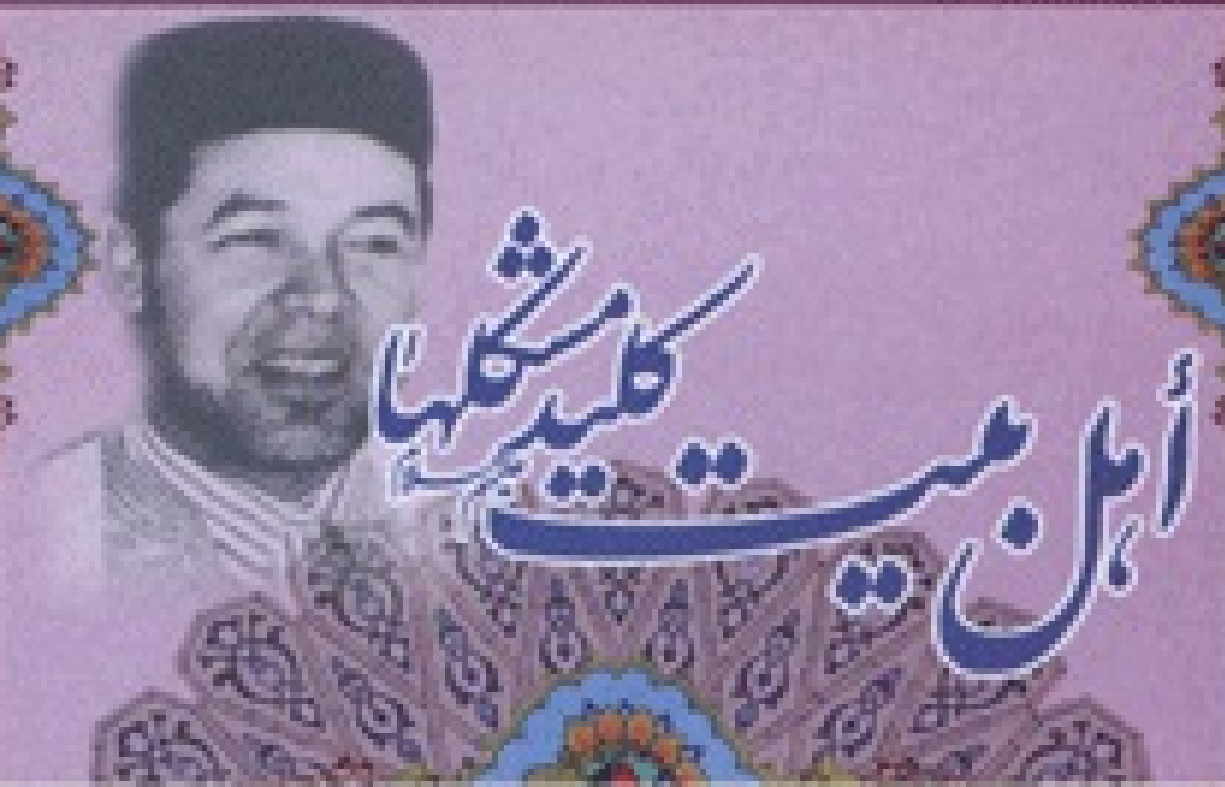
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



پیشہ بردار

پروفیسر
ڈاکٹر محمد حنیف تونسوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهل بيت كلید مشکل ها

نویسنده:

محمد تیجانی تونسسی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	اهل بیت کلید مشکل ها
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	مقدمه مترجم
۲۱	مقدمه مولف
۲۷	پیشگفتار
۳۷	این است: اسلام راستین
۴۳	اهل بیت، ادامه -دهندگان خط پیامبر
۵۹	تعهد به دین: در گذشته و حال
۷۱	ایا عمل به اسلام برای مردم دشوار است؟
۷۹	آیا اسلام پیشرفت را می پذیرد؟
۹۵	مشکلات سیاسی: دست آورد تمدن
۱۰۱	امر به معروف و نهی از منکر
۱۰۷	انسان متمدن و شریعت آسان
۱۱۹	شیعه در چند خط
۱۱۹	اشاره
۱۲۰	شیعه در قرآن کریم
۱۲۳	شیعه در سنت پیامبر :
۱۲۷	ای کاش مسلمانان در آن روز، شیعه شده بودند
۱۲۷	عید غدیر بزرگترین و گرامی ترین عیدها
۱۶۳	جهاد و پایداری بر هدایت
۱۷۹	شیعه همان اهل سنت است ولی...
۱۸۵	هر روز عاشورا و هر زمین کربلا است

۱۹۵	شیعه و نماز گزاردن
۲۰۷	شیعه و نماز جمعه
۲۱۱	سیگار کشیدن در مساجد
۲۲۵	أشهد أن علياً ولي الله
۲۳۷	پایان بحث
۲۵۳	شیعه وستى؛ عليه وهابيت
۲۷۱	وحدت خوارج و وهابيت
۲۸۵	گفتگو با یکی از علمای وهابیت
۲۹۹	رد رسول الله بر وهابيت
۳۰۱	تبرک جستن به موی پیامبر
۳۰۵	تبرک جستن به آثار پیامبر پس از وفاتش
۳۰۵	اشاره
۳۰۷	توضیح لازم
۳۱۱	پیامبر. تبرک جستن را روا می داند
۳۱۵	محمد دزی شهوار
۳۱۹	طلب شفاء از خدا به برکت پیامبر
۳۲۵	ریشه های تاریخی وهابیت
۳۳۱	وهابیت و تحریم زیارت قبور
۳۳۵	اهل بیت و مسلمانان امروزی
۳۳۹	حلّ مشکل در مکتب اهل بیت علیهم السلام
۳۳۹	اشاره
۳۴۰	رفع حرج
۳۴۱	وضوء این است
۳۴۵	این است نماز
۳۵۱	این است زکات
۳۵۷	ازدواج موقت و اهميتش

- ۳۶۱ مظلومیت زن در جامعه اسلامی
- ۳۷۱ راه حل: ازدواج موقت
- ۳۷۹ فواید ازدواج موقت
- ۳۹۳ این است حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۳۹۷ « آنگاه هدایت شدم »: کتاب أهل البيت
- ۴۰۳ « آنگاه هدایت شدم »: در دادگاه
- ۴۱۷ فهرست مطالب
- ۴۲۰ منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی
- ۴۲۱ درباره مرکز

اهل بیت کلید مشکل ها

مشخصات کتاب

سرشناسه : سماوی، محمد تیجانی، 1936 - م.

عنوان قراردادی : کل الحلول عند آل الرسول.

عنوان و نام پدیدآور : اهل بیت کلید مشکل ها/ محمد تیجانی تونسسی؛ ترجمه محمد جواد مهری.

مشخصات نشر : قم: بنیاد معارف اسلامی، 1376.

مشخصات ظاهری : 411 ص.

فروست : بنیاد معارف اسلامی؛ 83.

شابک : 7000 ریال: 8-08-6289-964 ؛ 8000 ریال (چاپ سوم) ؛ 8500 ریال (چاپ چهارم) ؛ 10000 ریال (چاپ پنجم) ؛
12000 ریال (چاپ ششم)

یادداشت : چاپ سوم: 1378.

یادداشت : چاپ چهارم: تابستان 1379.

یادداشت: چاپ پنجم: بهار 1383.

یادداشت : چاپ ششم: زمستان 1385.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : تازه کیشان شیعی

شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مهری، سید محمد جواد، 1326 - ، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : BP212/5/س85 ک 8041 1376

رده بندی دیویی : 297/417

شماره کتابشناسی ملی : م 76-8809

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

خیراندیش دیجیتالی : مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان

ویراستار : سید محمد رضوی

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب جدید دکتر تیجانی (کَلَّ الحُلُولُ عند آل الرسول) را ندیده بودم و از آن هیچ شناختی نداشتم تا اینکه چندی پیش یک نفر که ادعای فضل می کرد، نزد من آمد و گفت: فلانی! چرا اینقدر دکتر تیجانی را تأیید کردید و کتابهایش را ترجمه نمودید و از او یک شخصیت استثنائی ساختید؟ گفتم: برای اینکه او واقعا شخصیتی استثنائی است. او تمام عمر پر برکتش را در خدمت هدفش قرار داده و با تمام توان از ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام دفاع می کند و پیوسته در این راستا می نویسد، سخنرانی می کند و از هر راه ممکن برای اعلای «کلمة الله» تبلیغ می نماید و به نظر من او مؤید من عند الله است. چرا از او تبلیغ نکنیم؟ و چرا کتابهایش را به فارسی برگردانیم؟ مگر چه شده است؟

او که به نظر می رسید کشف جدیدی کرده، لبخند مخصوصی زد و گفت: حق داری! تو که خبر نداری! او اخیرا تغییر مذهب داده است! او چنانکه خودش در کتاب «آنگاه هدایت شدم» نوشته، بر یک مذهب استوار نمی ماند و همواره در پی تجدید است! و اینک متأسفانه برگشته و به مذهب آباء و اجدادش گرویده و ماهیت خود را روشن ساخته است!!

ص: 5

با تعجب و شگفتی بی سابقه ای به او گفتم: شما مطمئن هستید؟ و مگر چنین چیزی می شود؟ او با کتابهایش همواره دارد شق القمر می کند و مردم را گروه گروه به مذهب حق سوق می دهد؛ آن وقت خودش از اهل بیت روی بر می گرداند؟! مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟

گفت: کتاب اخیرش را خوانده اید؟

گفتم: کدام کتاب؟

گفت: کتابی را تازگی منتشر کرده که در آن، مذهب تشیع را زیر سؤال برده و دفاع از اهل سنت نموده است.

من که این سخنان را هرگز نمی توانستم باور کنم، دگر بار با تعجب زیادتری

گفتم: چه کتابی؟ گفت: کتاب «کل الحلول عند آل الرسول» - یعنی: تمام راه حل ها نزد اهل بیت پیامبر است. گفتم: احسنت! راحتتم کردی! ولی آیا شما خودتان هم این کتاب را خوانده اید؟

گفت: آری، من خودم... سخنش را قطع کردم و گفتم: پس حتما نفهمیده اید چه نوشته است؟

از نام کتاب معلوم می شود، او در تشییش استوارتر و پابرجاتر شده، چرا که تا کنون مذهب اهل بیت را به طور کلی

ص: 6

می پذیرفت ولی اکنون می گوید تمام راه حل ها نزد آنان استو تنها اهل بیت هستند که می توانند مشکلات زندگی دنیا و آخرت ما را حل کنند. مگر نه همینطور است؟ من که کتاب را ندیده ام و از آن چیزی نشنیده ام ولی از اسمش معلوم شد که این بار ابتکار دیگری از دکتر تیجانی است در معرفی بهتر و بیشتر اهل بیت علیهم السلام و قطعاً دفاع بی چون و چرا از مکتب افتخار آمیز ولایت و امامت .

گفت: صبر کن تا سخنم تمام شود. او در این کتاب نسبت به مسائل مختلفی اعتراض کرده از جمله سبک عزاداری شیعیان و شهادت ثالثه در اذان.

گفتم: نه تنها او که من هم طی مقالات زیادی به روش ونحوه عزاداری اعتراض می کردم و می گفتم باید سبک و روش ما در عزاداری همان روش و سنت اهل بیت علیهم السلام باشد که مجالس عزا را برپا می نمودند و ذکر مصیبت می کردند و می گریستند مردم را به گریه یا تباکی وا می داشتند و خطبا و شعرا را وادار به یاد آوری و خواندن مصایب سیدالشهدا علیه السلام می نمودند و بر آن پیوسته تاکید می کردند و هدف واقعی و انگیزه اصلی، همان ولایت و تاکید بر آن بود.

و اما شهادت ثالثه در اذان، تمام علما - بدون استثنا - آن را جزء اذان نمی دانند، گویانکه برخی از گذشتگان، از آن نهی نموده

و مبطل اذان به حساب می آوردند. ولی امروز چون به صورت یک شعار برای تشیع در آمده است، به نظر من باید آن را ترویج کنند اما نه به عنوان جزئیت - که صحیح نیست. بلکه فقط برای تیمن و تبرک، و اگر کسی نگفت مرتکب گناهی نشده است و اذان واقامه اش هم باطل نمی باشد. چرا شما - که به نظر خودتان مرد فهمیده ای هستید و ادعای فضل دارید - عوامانه شعار می دهید!؟

چرا این اعتراض را به برخی علمای بزرگ تشیع که در گذشته آمدند و شهادت ثالثه را حرام می دانستند، نمی کنید؟ گویا دیواری کوتاهتر از دیوار ایشان پیدا نکرده اید، و او را تخطئه می کنید؟ تازه اگر هم اشتباه کرده است چرا آن همه کارهای مثبت و ارزنده اش را نادیده می گیرید؟ أم علی قلوب أفعالها!

وانگهی سایر مطالب کتاب را بخوانید. من گمان نمی کنم چیزی جز تأیید مذهب و دفاع از خط مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، در آن باشد. ولی به هر حال فرصتی شد که دنبال کتاب بروم و آن را بخوانم و در موردش تصمیم بگیرم و اگر جالب بود که قطعاً جالب است به آن را ترجمه کنم تا مسلمانان این مرز و بوم نیز از آن بهره ببرند و استفاده کنند و ثوابش را نثار روح پاک پدر و مادرم کنم که مرا با این خط آشنا ساختند و از کودکی بذر ولای علی را در جان و دلم کاشتند.

ص: 8

آن مؤمن که از سخنانم چندان خوشش نیامده بود، خدا حافظی کرد و رفت. من هم فوراً از برادر گرامی ام جناب حجة الإسلام حاج سید حبیب الله موسوی درخواست کردم این کتاب را تهیه کنند. چند روز بعد کتاب به دستم رسید، بدون وقفه آن را مطالعه کردم و مانند سایر کتابهای دکتر تیجانی سودمند، مفید و شایان تقدیر یافتم. کتابی است بس ارجمند و مقدس، زیرا بیش از پیش از مکتب اهل بیت علیهم السلام دفاع کرده و تنها راه رهائی را در پیروی از تشیع دانسته است. عجیب است که برخی - یا از روی نادانی و یا به خاطر تبلیغات مغرضانه بیگانگان - چند صفحه کتاب را می خوانند و فوراً حکم کلی علیه آن کرده و آن را مردود می دانند، مانند همان کسی که «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» را می خواند و «وَأَنْتُمْ سَكَارَى» را نادیده می گیرد، یا «كُلُوا وَاشْرَبُوا» را می خواند و «وَلَا تُسْرِفُوا» را نمی بیند!

بیاید جان و خرد خود را داور قرار دهید و این کتاب ارزشمند و جالب را - که دست کمی از کتاب «آنگاه هدایت شدم» ندارد - با دقت مورد مطالعه قرار دهید، تا متوجه شوید که تنها تبلیغات دشمن است که می خواهد. این مرد خدا را بکوبد. البته من نمی خواهم بگویم که هیچ اشتباه و نقصی ندارد، اما قطعاً او در پی تقلید و پیروی صد در صد از خاندان پاک پیامبر است و شاید

گاهی تندرویهانی داشته نه اینکه اشتباه متعمّد باشد که در مجموع، کتاب حاضر بسیار ارزنده و قابل تحسین و شایان تقدیر و سپاس است.

این جانب ضمن ترجمه این کتاب، در بعضی موارد پاورقی ها و حاشیه های ایشان را که از مطالب خوب و جالبی برخوردار بود، جزء متن قرار دادم و برخی پاورقی هارا که اضافی یا تکراری یافتم از قلم انداختم، که امید است مورد توجه برادران و خواهران علاقمند به اهل بیت علیهم السلام، قرار گیرد و عزیزانی که در اثر پیروی از نیاکان یا دسترسی نداشتن به منابع اصیل یا به هر علت دیگر، از اهل بیت فاصله گرفته اند، با خواندن این کتاب و سایر کتابهای استاد تیجانی و دیگر بزرگان و اندیشمندانی که پس از استبصار، خود را وقف مذهب و مکتب کرده اند مانند سعید ایوب مصری، احمد یعقوب اردنی، اسعد وحید فلسطینی و صالح الوردانی مصری، به آغوش باز و گرم خاندان پاک و مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - که درود بی پایان بر آنان باد - باز گردند تا در دنیا و عقبی رو سفید، سرفراز و رستگار باشند.

بنیاد معارف اسلامی قم که از آغاز با نیت پاک مرحوم آیه الله حاج سید عباس مهری و به انگیزه ترویج از مکتب و احیای آثار و بازنویسی تاریخ پر افتخار اسلام، تأسیس و پایه ریزی شده است،

به فضل و لطف الهی، باز هم توفیق یافت این اثر شیرین و جذاب و خواندنی را در چارچوبی زیبا و همه پسند، چاپ و منتشر سازد، به امید اینکه تا اندازه ای دین خود را به اسلام و مسلمین ادا کند.

این بنیاد و تمام دست اندرکاران آن که برای تقرب به الله، پیوسته در تلاش و فعالیت بی وقفه اند، از حضرت ذی الجلال، خاضعانه تمنا دارند، آنان را در این راه، بیش از پیش، توفیق بخشد و از دوستان و عزیزان خواننده نیز همچنان التماس دعا دارند و از آن همه لطف و محبت بی دریغشان، از دل و جان سپاسگزارند، موفق و پیروز و سربلند باشید.

سید محمد جواد مهری

18 ذی حجه 1417

عید غدیر

ص: 11

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس، الله را سزا است، همو که پروردگار جهانیان است. و برترین درودها و زیباترین تحیت ها، تقدیم به آن بر انگیزته شده از سوی پروردگار، او که برای جهانیان رحمت است، سرور ما و سالار ما ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، آخرین پیامبر و فرستاده حق، و به خاندان پاک و دودمان طاهرش، نشانه های هدایت و چراغهای گمراهی، پیشوایان امت و نجات دهندگان ملت.

باری! خداوند به برکت محمد و آلش بر من منت نهاد و مرا به شناختن حق را داشت؛ حقی که پس از آن گمراهی نیست، و مرا شیرینی میوه هایی که از شش کتابم (1) روییده شده بود، چشانند. و همانا این کتابها به خاطر شناساندن همان حق پنهان شده بود که با فضل و کرم الهی، در اثر منتشر شدن آن کتابها، بسیاری از مؤمنین

ص: 13

1- آنگاه هدایت شدم - همراه با راستگویان - از آگاهان برسید - اهل سنت واقعی - از خدا بپرهیزید. اعرف الحق. لازم به تذکر است که چهار کتاب نخست، توسط بنیاد معارف اسلامی قم چاپ و منتشر شده است.

راستین جویندگان پاک نژاد، به مذهب عترت پاک گرویدند و جزء شیعیان اهل بیت علیهم السلام شدند. و جز خدای متعال، هیچ کس عددشان را نمی داند «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (1)، جز اینکه نامه های زیادی که از هر سوی جهان به اینجانب در پاریس یا تونس می رسد، بر امیدمان می افزاید و اطمینان حاصل می کنیم که فرج الهی نزدیک است و وعده او حق است. اینجاست که این آیه را زمزمه می کنم که می فرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (2)

آیا گمان کرده اید که می توانید وارد بهشت شوید بدون آزمایشهایی که پیش از شما بر گذشتگان آمد؛ همان ها که گرفتار رنج ها و محنت ها شدند و آنچنان به لرزه آمدند که پیامبر و پیروانش از مؤمنان - به درگاه الهی تضرع کرده - گفتند پس یاری خدا کی می رسد؟ هان (بشارت ده به مؤمنان) که یاری خدا، نزدیک است.

از لابلای خواندن آن نامه ها، احساس می کنم که خیر هرگز قطع نمی شود و حق همواره پیروز است. می فرماید:

ص: 14

1- سوره مدثر: 31.

2- سوره بقره: 214.

«بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (1)

ما همواره حق را بر باطل چیره می‌سازیم تا باطل را سرنگون سازد و از بین ببرد.

حال که خدای سبحان، خود متعهد سرنگونی باطل شده است، پس من هیچ تردیدی در اظهار آنچه معتقدم حق است، نخواهم داشت، تا آن که خداوند میان من و آن خشک‌سران کژاندیش داوری کند؛ همان‌ها که از حق دوری می‌جویند و جز آنچه به آن خوی گرفته‌اند، نمی‌پذیرند هر چند صد در صد باطل باشد، و از باطل نمی‌پرهیزند جز آنچه را نمی‌دانند، هر چند حق باشد.

باز هم از خداوند برای آنها هدایت را آرزومندم، زیرا تنها اوست که هر کس را بخواهد به سوی صراط مستقیم رهنمون می‌سازد.

من از این روی که با بسیاری از خوانندگان و جویندگان حق - چه از راه نامه‌ها و چه در دیدارهای مستقیم و یا هنگام سخنرانی‌هایم در فعالیتهای گوناگون - می‌جوشم و گرم می‌گیرم، به این مطلب پی‌بردم که برخی هر چند نوشته‌هایم را حق می‌دانند، باز هم این سخن را تکرار می‌کنند که: ما بی‌نیازیم از بوجود آوردن

ص: 15

چنین مشکلاتی که شاید ضد وحدت مسلمانان باشد؛ آن هم در این دوران که شرق و غرب، دست به دست یکدیگر داده اند که مسلمانان را نابود سازند.

این سخنشان را تا اندازه ای معقول دانستم و نظرشان را پسندیدم، زیرا تلاش می کنند که اختلاف ها را کمتر کرده و صفوف مسلمین را بهم پیوسته تر کنند؛ پس باید نظرشان را پذیرفت و نصیحتشان را قبول کرد و از آنان سپاسگزار شد. اینجاست که سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را به یاد می آورم که می فرماید:

و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زبانی نرساند. ⁽¹⁾

بنابراین، کتاب «اهل بیت کلید مشکل ها» را در دسترس خوانندگان عزیز قرار می دهم که تلاش کرده ام، در این کتاب مسائل حساسیت برانگیزی که برخی از مردم را خشمناک می سازد کنار گذارم، تا از حق دوری نجویند و انگیزه هدایتشان منتفی

ص: 16

1- نهج البلاغه، نامه ها عهدنامه امام به مالک اشتر، ش 53. توضیح: بیشتر ترجمه های نهج البلاغه از ترجمه شیوای نهج البلاغه دکتر سید جعفر شهیدی استفاده شده است.

نگردد. هر چند معتقدم روش حساسیت بر انگیزی که روان آزاد مردان را به جوش و خروش وا می دارد، و از این روش در کتابهای گذشته ام استفاده کرده ام، دست آوردهای ارزشمند و شگفت آوری در بر داشت، ولی بهر حال اشکال ندارد که روش نرم و مسالمت آمیز را اختیار کنیم که بسیاری از مردم را قانع و راضی خواهد ساخت و بی گمان نتیجه اش شیرین تر و لذت بخش تر است. و بدینسان هر دو روش را دنبال کرده ام و در این میان از قرآن کریم پیروی نموده ام که با دو روش تطمیع و هشدار، بهشت خواهان را به بهشت رهنمون می سازد و ترس کنندگان را از دوزخ می رهاند. ماهم که هرگز طمع نداریم به مقام بلند و والای امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران علی بن ابی طالب علیه السلام برسیم که خدا را نه به طمع بهشت و نه به ترس از جهنم، عبادت می کرد و اگر پرده ها بالا می رفت بر یقینش افزوده نمی شد، پس خدای سبحان را از صمیم قلب می خوانیم که رحمتش را شامل حال ما کند و ما را به درستکاران ملحق سازد.

محمد تیجانی سماوی

ص: 17

در کتابهای گذشته مان تلاش کردیم، مسلمانان را وادار به بازگشت به ثقلین (قرآن و عترت) کنیم و از آنان بخواهیم که برای تضمین هدایت و رهایی از گمراهی، به این هر دو چنگ زنند، چنانکه از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و روایت کنندگان مورد اعتماد، در صحاح و مسانیدشان از سنی و شیعه نقل کرده اند.

و این مطلب را به حدّ کافی مورد بحث قرار دادیم تا جایی که برخی اندیشیدند مبنای ما تحقیر اصحاب و اثبات بی عدالتیشان است. ولی خداوند متعال گواه است که غرض ما فقط این بود که از ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنیم چرا که وجود او نمایانگر کلّ اسلام است و همچنین می خواستیم از مقام والای اهل بیت دفاع کنیم چرا که آنان هم تراز و در رتبه قرآن هستند، و هر که آنان را شناخت، قرآن را شناخته و هر که آنان را نادیده گرفت، قرآن را نادیده گرفته است، و پیامبر پیوسته به این معنی گواهی داده و بر آن تأکید فرموده است.

اکنون در این کتاب به خواست خداوند ثابت خواهیم کرد که بر مسلمانان این دوره که در قرن بیستم زندگی می کنند و گرفتار

ایسم های گوناگون هستند و می خواهند به اسلام واقعی دست یابند و به آن عمل کنند، واجب است که از عترت پاک پیامبر پیروی کنند.

حقیقتی که گریز از آن نیست، این است که قرآن کریم و سنت پاک، هر دو گرفتار تأویل و تحریف شدند؛ قرآن را به معانی گوناگون تأویل کردند تا آن را از مقاصد وانگیزه های واقعی شریعت دور کنند و سنت را هم با وارد ساختن روایات دروغینی در آن، تحریف کردند. ولذا تفاسیر قرآنی که امروز در دسترس هست، غالباً خالی از اسرائیلیات یا اجتهادهای برخی مفسرین که معتقد به منسوخ شدن بعضی از آیات شده اند، نیست، چنانکه کتابهای حدیث گرفتار تحریف ها و دروغ هایی شده است که نمی توان صد درصد به هیچ یک از آنها اطمینان کرد.

اینجاست که بر مسلمانان، پیروی و بازگشت به سوی پیشوایان و امامان معصوم واجب می شود زیرا تنها آنان هستند که توانایی تفسیر کتاب خدا و بیان احکامش را دارند و آنان هستند که می توانند احادیث پیامبر را از تمام انحراف ها و تغییرها و شائبه ها نگهدارند.

و اگر امروز آرزوی نهایی مسلمانان بازگشت به سلف صالح است تا این دو مصدر تشریحی را تنها از آنان دریافت کنند، زیرا آنها برترین مردم هستند - چنانکه بسیاری بر این عقیده اند - لازم است به اینان بگوییم: دلیل شما چیست؟ ما حق داریم از آنها

بخواهیم مطلب خود را با دلیل قاطع و برهان روشن - که راه بهانه را بر انسان می بندد و او را قانع می سازد و اطمینان قلبیش می بخشد ثابت کنند زیرا تنها خوش گمانی کافی نیست بلکه حتی استقامت و خوش رفتاری نیز نمی تواند عامل درک درست یا عصمت از هر خطایی باشد.

دروازه علم پیامبر، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدین حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

در دست مردم حق است و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده است و آنچه حدیثگو بدان گمان برده است و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر که به عمد بر من دروغ بندد جایی در آتش برای خود آماده سازد.»

و حدیث را چهار کس نزد تو آرند که پنجمی ندارند: مردی دورو که ایمان آشکار کند و به ظاهر چون مسلمان بود از گناه نترسد و بیمی به دل نیارد و به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بندد و باک ندارد و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغگو، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند لیکن گویند یار رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم است . دید و از او شنید و در ضبط آورد، پس گفته او را قبول باید کرد و خدا تو را از منافقان خبر درود چنانکه باید و آنان را برای تو وصف فرمود انسان که شاید. اینان پس از رسول خدا که بر او کسان او درود باد، برجای ماندند، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش نزدیکی جستند و آنان این منافقان را به کار گماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند و به دست ایشان دنیا را خوردند و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آرد، جز که خدا نگهدارد و این یکی از چهار تن است.

و مردی که چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید و آن را چنانکه باید در گوش نکشید و به خطا شنفته و به عمد دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست ، آن را می گوید و بدان کار می کند و گوید: «من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم.» و اگر مسلمانان می دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی پذیرفتند و او هم اگر می دانست حدیث خطاست از سر گفتن آن برمی خاست.

و سومین، مردی است که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به چیزی امر فرمود، سپس آن را نهی فرمود و او

نمی‌داند. یا شنید چیزی را نهی کرد، سپس بدان امر فرمود و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ کننده را به خاطر نمی‌آورد و اگر می‌دانست نسخ شده، آن را ترک می‌گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می‌دانستند نسخ شده ترک آن حدیث می‌گفتند.

و چهارمین آن که بر خدا و رسولش دروغ نمی‌بندد چون از خدا می‌ترسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حرمت می‌نهد، نیز دستخوش خطا نگردیده و آن را که به خاطر سپرده همان است که شنیده و آنچه شنیده روایت کند، بدان نیفزاید و از آن کم نکند. پس ناسخ را به خاطر سپرده و به کار برده و منسوخ در خاطرش بوده و از آن دوری نموده. خاص و عام را دانسته و محکم و متشابه را شناخته و هر یک را بجای خود نهاده و گاه بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی است و آن را دورویه و دوگونه معنی است: گفتاری است خاص و گفتاری است عام. آن سخن را کسی شنود که نداند خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن چه خواهند، پس شنونده آن را توجیه کند بی آنکه معنی سخن را بداند، با مقصود از آن را بشناسد یا اینکه

بداند آن حدیث چرا گفته شده است، و همه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان نبودند که از او چیزی پرسند و دانستن معنی آن را از او خواهند، تا آنجا که دوست داشتند عربی بیابانی که از راه رسیده، از او چیزی پرسد و آنان بشنوند و از این گونه چیزی بر من نگذشت جز آنکه معنی آن را از او پرسیدم و به خاطر سپردم. این است موجب اختلاف مردم در روایتها...» (1)

از این سخن امیر مؤمنان و سرور سخنرانان، چنین بر می آید که رسیدن به منابع شریعت و درک مقاصدش، بسیار دشوار است. اگر تحلیل امام از وضعیت روایت در آن دوران که بیش از 25 سال از رحلت پیامبر نگذشته بود و خود آن حضرت و دیگر صحابه زنده بودند و می توانستند احادیث را تصفیه و تصحیح کنند، چنین است پس امروز و با گذشت چهارده قرن و اختلاف امت به گروه ها و مذاهب گوناگون، چه وضعیتی خواهد داشت؟ از این روی، بر پژوهشگر لازم است، پیش از آنکه گروهی را مورد تأیید قرار دهد یا رد نماید، احتیاط کامل کند و بیش از حد دقت نماید.

و ما اگر در کتابهای گذشته مان و در خلال پژوهش های علمی و تاریخی، ثابت کردیم که شیعه امامیه اثنا عشریه، همان فرقه ناجیه و گروه رستگار است و نمایانگر خط راستین اسلام است، این

ص: 24

داوری هرگز زاييده وضعيتهاى موجود و به خاطر تحولات زندگيم نبوده، بلکه اين حقيقتى است که از قرآن وسنت به دست آمده و تاريخ راستين که از تحريف و دروغ در امان مانده، آن را به اثبات رسانده و عقلى که خداوند قدرت تشخيص و درک دليل به آن عطا فرموده، به سوى آن هدايت شده است. خداوند مى فرمايد: « - اى پيامبر - بشارت ده بندگانم را، همان ها که اگر سخنى مى شنوند، دنبال بهترينش هستند؛ آنهايند که خداوند هدايتشان کرده و آنها خردمنداند.» (1)

و درباره آنان که عقل خود را کنار گذاردند و در نتيجه مستحق عذاب شدند، مى فرمايد: و آنها گفتند اگر ما مى شنيديم يا مى فهميديم (عقل داشتيم)، هرگز جزء جهنميان و اهل دوزخ نبوديم.» (2)

با اين حال، وعلی رغم دليلهاى روشن و قاطعى که در کتابهاى گذشته ام ارائه دادم، برخى - که خدا آنها را ببخشاييد - گویا با خردها و قلوبشان نمى خوانند، بلکه با عواطفشان مطالعه مى کنند، چنانکه هر چه مطابق هوا و هوسشان است، مى خوانند، و لذا ياد گرفته اند که با هر چه مخالف عقیده و ايده شان است مخالفت ورزند و هر چه طبق دلخواهشان نيست، مورد اهانت قرار

ص: 25

1- سوره زمر : 18.

2- سوره ملك : 10.

بهرحال، ما چون از مؤمنینی هستیم که خیر تمام مسلمین را خواهانیم و همواره تلاش می کنیم آنان را به سوی هدایت رهنمون باشیم؛ همان هدایتی که کشتی نجات است؛ پس نباید نا امید شویم و تا آخر عمر، باید آنها را به سوی خیر و خوشبختی که جز بهشت جاویدان نتیجه ای ندارد، فرا خوانیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

خدا بیامرزد کسی را که حقی بیند و یاری آن کند یا ستمی بیند و آن را بازگرداند و خداوند حق را باور بود تا حق را بدو برساند. (1)

و فرمود: من خوش ندارم شما دشنامگو باشید. لیکن اگر کرده های آنان را بازگوید، و حالشان را فریاد آرید به صواب نزدیکتر بود و در عذر خواهی رساتر. و به جای دشنام بگویید خدایا ما و آنان را از کشته شدن برهان و میان وایشان سازش قرار گردان و از گمراهی شان به راه راست برسان تا آن که حق را نمی داند بشناسد و آن که برای دشمنی می رود و بدان آزمند است باز ایستد و چاره چیست که حق جز با این

ص: 26

من در کتابهای گذشته ام همین روشی را که امام علی علیه السلام به شیعیانش آموخت، اختیار کردم ولذا هرگز ناسزاگو نبودم بلکه اعمالشان را توصیف و احوالشان را تبیین نمودم تا نا آشنایان به حق، آن را بشناسند، ولی چه کنم با افرادی که راضی نمی شوند، حتی نامی از صحابه ببرم و اعمالشان را مورد سنجش قرار دهم، و چاره چیست که حق جز با این امور هرگز شناخته نمی شود.

هان، اکنون در هفتمین کتابم، تلاش می کنم که سخنی از صحابه به میان نیاورم و حتی اعمالشان را مورد بررسی قرار ندهم، و بسنده کنم به استدلال بر حق بودن اهل بیت و شیعیانشان با روشی نوین که شاید عموم مردم را راضی سازد هر چند بر این باورم که رضایت همگان را بدست آوردن، امری است محال. در هر صورت از خدای سبحان خواستارم آنچنان که بخواهد و دوست دارد، مرا توفیق دهد و مسلمانان را به سوی خیر رهنمون شود و ما و آنان را برای حق خواهی هدایت کند و جز بر استقامت و نیک فرجامی، عمرمان را پایان ندهد.

نیازمند رحمت پروردگارش

محمد تیجانی سماوی

ص: 27

دو سال پیش این تیتراژ برای سخنرانیم، در مسجد برادران اهل سنت در شهر سان فرانسیسکو ایالت کالیفورنیای آمریکا، برگزیدم. در آن روز گروه زیادی از مردان و زنان از کشورهای گوناگون آفریقایی، ترک، افغان و مصری، در آن مجلس حاضر شده بودند و پس از تمام شدن سخنرانی و گفتگوهای آزاد و سودمند، بسیاری از حاضرین با رضایت خارج شدند.

یکی از دانشجویان مصری که تازه دکترای خود را گرفته بود، متعرضانه از من پرسید: چگونه اسلام شیعیان را اسلام واقعی می دانید با اینکه عکس آن مشهور است و چنانکه گفته می شود: اهل سنت و جماعت هستند که فرقه ناجیه (گروه رستگار)

می باشند زیرا به قرآن و سنت با هم تمسک جسته اند و دیگران از گروه های گمراه به حساب می آیند؟

با کمال خونسردی - و در حالی که رو به حاضرین کرده بودم - پاسخش دادم:

برادرانم! صادقانه برای شما سوگند یاد می کنم، اگر یکی از فرقه های اهل سنت را بیابم که پیرو مذهبی است که منسوب به ابوبکر می باشد به آنها خواهم گفت: مبارک باشد این مذهب چرا که ابوبکر از اصحاب پیامبر است.

و اگر گروهی از اهل سنت را بیابم که به مذهبی گرویده اند که منسوب به عمر بن خطاب است، باز هم به آنها تبریک می گویم چرا که عمر نیز جزء اصحاب پیامبر است.

و اگر گروهی از اهل سنت را بیابم که تابع عثمان بن عفان می باشند و در اصول و فروع تقلید از او می کنند، باز هم آنها را تبریک می گفتم چرا که عثمان نیز از صحابه است.

ولی تاکنون هیچ فرقه ای از اهل سنت یا دیگران را نیافته ام که ادعای انتساب به یکی از خلفا یا حتی یکی از اصحاب داشته باشد ولی در مقابل، تنها یک فرقه هست که در عبادت‌هایش از مذهبی که منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام است پیروی می کند و این فرقه، شیعیان امامیه اند.

ص: 30

ولی دیگران تقلید می کنند از ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل و اینان با اینکه دانشمندانی بزرگوار و پارسا هستند ولی حتی یک روز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده اند و همنشین او نبوده اند و همه آنها پس از فتنه بزرگ پدید آمدند که بی گمان متأثر از آن فتنه شده اند. (1)

و ما اگر امام علی بن ابی طالب علیه السلام را از تمام فضیلت ها جدا سازیم، همینقدر برای او کافی است که نخستین بزرگواری است که به اسلام روی آورد و تمام عمرش را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای خدمت به دینش گذراند.

من اکنون شما را به خدا قسم می دهم، تعصب ها و عاطفه ها را کنار بگذارید و عقلمتان را داور قرار دهید و قبل از هر چیز رضایت خدا را مد نظر داشته باشید و سپس وجدانتان را حاکم بدانید، آنگاه خودتان بگویید: چه کسی سزاوارتر به پیروی کردن و تبعیت از وی نمودن است؟ بیشترشان یکصدا فریاد زدند: امام علی علیه السلام سزاوارتر است.

گفتم: پس من اضافه می کنم احادیث بسیاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اهل سنت و جماعت در کتابهای صحاح و مسانیدشان

ص: 31

1- رجوع کن به کتاب اعراف الحق (ص 96 تا 98) و کتاب اتقوا الله (ص 67 تا 72) از نویسنده .

آورده اند مانند این سخنش که می فرماید:

من شهر علمم، وعلی در آن شهر است.»(1)

هر که من مولای اویم، پس علی مولا و سرور اوست.»(2)

علی با حق است و حق با علی است، هر جا علی باشد، حق دور او می گردد.»(3)

نسبت علی به من نسبت هارون به موسی است.»(4)

علی برای امتم، اختلافهای پس از من را توضیح می دهد.»

علی با قرآن و قرآن با علی است و هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.»(5)

و اگر مسلمانان به این حقایق پی ببرند پس از آنکه عقلهایشان به پیروی امام علی - فقط و فقط به خاطر همجواری و همنشینیش با پیامبر - آنان را فرا خواند، پس دیگر تردیدی نیست

ص: 32

-
- 1- مستدرک حاکم ج 3، ص 126.
 - 2- سنن ترمذی ج 5، ص 633 ح 3713.
 - 3- احقاق الحق ج 5: ص 623. تاریخ بغداد ج 14: ص 321.
 - 4- کنز العمال ج 11: ص 603 ح 32915.
 - 5- مستدرک حاکم ج 3، ص 124 و معجم الاوسط طبرانی ج 5 ص 455 ح 487.

که اسلام حقیقی همان اسلام شیعیان امامیه است، همان رافضی هایی که پیروی کسی جز علی را رفض و رد کردند.

سرانجام، پس از گفتگوها و بحث هایی که با آرامش تمام در آن جلسه رد و بدل شد، گروه زیادی از حاضرین نزد من آمدند و مرا تبریک و تهنیت گفتند و غرق در بوسه کردند و خدای سبحان را بر این هدایت سپاس گفتند و از من درخواست کردند کتابهایم را به آنها هدیه کنم و برخی از نوشته های شیعیان را برای آنها معرفی نمایم.

از میان آنان، امام جماعت همان مسجد بود که وقتی من راجع به مصیبت های اهل بیت علیهم السلام، صحبت می کردم، می گریست. او که دکتری مصری است و محبّ اهل بیت علیهم السلام است، به من می گفت:

مبارک باد بر تو ای برادر، من باور نمی کردم به این آسانی بتوانی ما را راضی و قانع کنی و از برخی متعصبین که دوستت نداشتند بر تو می ترسیدم ولی به خواست خدا و با گفتار راستین - به خدا سوگند -، قلوب آنان را مالک شدم.

ص: 33

اگر گفتیم اهل بیت، مقصودمان دوازده امام از عترت پاک است که در کتابهای گذشته به تفصیل راجع به آنها بحث کردیم، چرا که هم شیعیان و هم اهل سنت اتفاق نظر دارند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود(1): ائمه پس از من دوازده نفرند، و همه آنها از

ص: 35

1- در این رابطه بنیاد معارف اسلامی قم مجموعه ای از روایات را از کتابهای شیعه و سنی، که همگی دلالت و تصریح بر این دارد که اهل بیت علیهم السلام 12 نفرند و همه از قریش هستند جمع آوری نموده است و انشاء الله بزودی در یک جلد کتاب منتشر خواهد شد. (بنیاد معارف اسلامی)

قریش اند.»(1) و نیز فرموده است: «همچنان این امر در میان قریش خواهد بود، هر چند تنها دو نفر از آنان باشند.»(2)

و چون همه می دانیم که خدای سبحان، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر دیگر مردم جهان برگزیده است، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما یاد داد و فهماند که خداوند از میان تمام آنان، بنی هاشم را برگزید و آنان برگزیده ترین برگزیدگان اند.

در کتاب فضائل صحیح مسلم، باب تفضیل پیامبر بر تمام مردم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید، و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم.»(3)

از این حدیث بر می آید که خداوند بنی هاشم را از میان خلائق برگزیده است و از میان بنی هاشم، حضرت رسول را مصطفی و برگزیده خود قرار داده است و لذا آن حضرت از تمام جهانیان برتر و با فضیلت تر است. و بدون تردید در می یابیم که

ص: 36

-
- 1- صحیح بخاری ج 1: ص 78 و ج 4، ص 218 - کتاب الاحکام - باب الامراء من قریش - صحیح مسلم - ج 3: ص 1451 ح 1818 - 1822، کتاب الاماره - باب الناس تبع لقریش و الخلافة في قریش.
 - 2- صحیح بخاری ج 1: ص 78 و ج 4، ص 218 - کتاب الاحکام - باب الامراء من قریش - صحیح مسلم - ج 3: ص 1451 ح 1818 - 1822، کتاب الاماره - باب الناس تبع لقریش و الخلافة في قریش.
 - 3- صحیح مسلم ج 4، ص 1782 ح 2276.

بنی هاشم در درجه دوم - پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - خواهند بود، و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان تمام بنی هاشم، علی و فرزندان او را برگزید (1).

و با وحی پروردگارش آنان را خلفا و جانشینان خود قرار داد و چنانکه بر او صلوات و درود می فرستند، صلوات و درود را بر آنان واجب گردانید و بدینسان در بیشتر تفاسیر از آنان نام می برند و آنها را مقصود آیه تطهیر می دانند و همچنین آیات مودت، ولایت، اصطفاء، وراثه الکتاب، اهل الذکر، الراسخون فی العلم و به اضافه سوره «هل أتى» که درباره آنان نازل شده است. (2) و اما احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که همگان اجماع بر صحت

ص: 37

1- مقصود پیامبر از اهل بیت گروه خاصی است و احادیث و آیاتی که در مناسبت‌های گوناگون بیان شده است. و بدان گواهی می دهد. آیا ممکن است پیامبر افرادی را مد نظر قرار دهد که از نظر مردم ناشناخته اند و کسی نام و نشان آنان را نداند بویژه آن که بنی هاشم بسیار زیادند و کمتر کشوری یا شهری را می توان یافت که بنی هاشم در آنجا نباشد. پس پیامبر چه کسانی را مد نظر داشته است جز آن نه نفر پس از علی مرتضی و حسنین غله و قطعاً پیامبر منحصره آنان را مقصود خود دانسته است و آنان را در ثقل دوم (همراه با قرآن) قرار داده است تا اینکه هیچ دورانی بدون حجت نماند و هیچ وقت امت، بدون پیشوا و هدایت کننده ای نباشد که تمسک به او، آنان را از گمراهی نجات دهد.

2- ما به طور خلاصه برخی از آیات را یاد آور شدیم که اهل سنت اعتراف به نزول آن آیات درباره اهل بیت دارند و گرنه ابن عباس اعلام می دارد که یک سوم قرآن درباره آنان نازل شده و اعتراف به فضل و برتری شان دارد. (مناقب ابن المغازلی: ص 328 ح 375).

آنها دارند و در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به فضیلت های آنان دارد و آنها را پیشوایان هدایت می داند، بسیار زیاد است که تنها به دو حدیث بسنده می کنیم:

نخستین حدیث: مسلم در صحیحش در کتاب فضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اما بعد، هان! ای مردم! من هم یک نفر از افراد بشر هستم و بزودی ممکن است فرستاده پروردگار (عزرائیل) بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و همانا من در میان شما دو چیز گران بها را می کنم، اول کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس کتاب خدا را در بر گیرید و به آن چنگ زنید و دوم اهل بیتم، شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید. شما را به خدا اهل بیتم را فراموش نکنید. شما را به خدا اهل بیتم را متذکر شوید.»⁽¹⁾

حدیث دوم: مسلم در همان کتاب از سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

ص: 38

منزلت تو نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی است جز اینکه پس از من پیامبری نیست.» (1)

بخاطر خلاصه گویی به همین دو حدیث بسنده می کنیم که ثابت می شود امام علی بن ابی طالب سرور عترت است و همواره ادامه دهنده طبیعی خط رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. مگر نه پیامبر فرمود:

«من شهر علمم و علی در آن شهر است»

آیا همین کافی نیست که دلالت کند بر اینکه امت جز از در علی بن ابی طالب علیه السلام نمی تواند وارد شهر محمد شود - سلام و درود بی پایان بر هر دوشان - زیرا خدای سبحان به شما امر می کند که برای ورود به خانه ها باید از درها استفاده کنید.

لازم به توضیح است که علی بن ابی طالب، علم و دانش خود را از رسول خدا دریافت کرده چرا که در کودکی پیامبر او را تربیت کرد و او پیوسته همراه پیامبر بود و در تمام عمر از او جدا نمی شد و لذا پیامبر نیز علم گذشته و آینده را به او آموخت تا آنجا که فرمود: «جبرئیل چیزی را در سینه ام نریخت جز اینکه آن را در سینه علی ریختم.»

ص: 39

1- صحیح مسلم ج 4، ص 1873 ح 2404 بخاری نیز در صحیحش در کتاب المغازی ج 6 ص 3، باب غزوه تبوک این را آورده است .

و خود امام علی علیه السلام در این باره می گوید: اگر امر برایم میسر گردد، به تحقیق که اهل تورات را با توراتشان و اهل انجیل را با انجیلشان و اهل قرآن را با قرآنشان فتوا می دهم.»(1)

و همواره تکرار می کرد:

«از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید.»(2)

و همچنین تمام اصحاب و تمام مسلمانان در طول تاریخ گواهی می دهند که علی، دانشمندترین مردم به امور دین و دنیا است و او پارساترین و زاهدترین مردم نسبت به دنیا بود و در تمام مصیبت ها و سختی ها، بیشترین بردباری و صبر را داشت و در مصاف جنگ ها و نبردها، شجاعترین پلان و پهلوانان به حساب می آمد همچنان که در عفو و گذشت از گنهکاران، کسی مانند او نبود.

برای اینکه مطلب کامل تر شود لازم است به سخنان آن حضرت در مورد رابطه رسول خدا، و اهل بیتش، گوش فرا دهیم که می فرماید:

«راز پیامبر بدانها سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر، قرآن و سنت نزد آنان در امان.»

ص: 40

1- مناقب خوارزمی: 47.

2- مناقب خوارزمی: 47.

چون کوه افراشته، دین را نگهبان، پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست.»(1)

«به خدا که دانستم رساندن پیامهارا وانجام دادن وعده هارا و بیان داشتن امر و نهی هارا درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت گشوده است.»(2)

«کجایند کسانی که پنداشتند آنان (نه ما) دانایان علم قرآند؟ به دروغ و ستمی که بر ما می رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در حوزه عنایت خود در آورد و آنان را از آن برون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دلهای کور را از ما می جویند. همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند، دیگران در خور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته اند.»(3)

«هان ، مثل آل محمد به ستارگان آسمان نماید، اگر ستاره ای فروشد ستاره دیگر برآید. گویی خدا نیکویی خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را

ص: 41

1- نهج البلاغه، خطبه 2.

2- همان، خطبه 120.

3- همان، خطبه 144.

«از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پروردهٔ نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پایه دین وستون یقینند. هرکه از حد در گذرد به آنان بازگردد و آنان که وا مانده بدیشان پیوندند. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان . اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدانجا که بایسته اوست کشید.»(2)

«راه راست حق را گام به گام می پیمایم و آن را از کوره راه باطل جدا می نمایم. به خاندان پیامبر تان بنگرید و بدان سو که می روند بروید و پی آنان را بگیرید. که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند برخیزید. بر آنها پیشی بگیرید که گمراه می شوید و از آنان پس نمانید که تباه می گردید.»(3)

ص: 42

1- همان، خطبه 100.

2- همان، خطبه 2.

3- همان ، خطبه 97.

«آنان دانش را زنده کننده اند و نادانی را میراننده، بردباری شان شما را از دانش آنان خبر دهد و بردن آنان از نهمان و خاموش بودنشان از حکمت بیان نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند، ستونهای دینند و پناهگاهها نگاه می دارند، حق به آنان به جای خود بازگردید و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از آن برید.»

دین را چنانکه باید، دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شفتند و به دیگران گفتند که راویان دانش بسیارند لیکن پاسداران آن اندک به شمار.» (1)

آری! این فرازهایی از نهج البلاغه بود که از زبان امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کردیم و این سخنان، سیمای حقیقی ارتباط تنگاتنگ پیامبر و عترتش را بیان می کند و نشان می دهد که تنها آنها هستند که در راستای رسالت و ادامه دهندگان خط نبوت و تبلیغ کنندگان آن حضرت در طول زمان ها و قرن ها و قرن ها و برای تمام بشریت با اختلاف انگیزه ها و ذوق هایشان هستند.

امام علیه السلام به توضیح مقام عترت پاک و منزلتشان نزد مسلمین، بسنده نمی کند، بلکه بیان می فرماید که او خود محور و مرکز

ص: 43

و سرور عترت است و آنگاه نقش مهم خویش را که خدا و رسولش به او واگذار کرده اند تا در میان مردم ایفا کند و آنها را رها نسازد، بیان ساخته چنین می فرماید:

پس کجا می روید؟ و کی باز می گردید؟ که علامتها برپاست و دلیل ها هویدا است. و نشانه ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبر تان میان شماست که زمامداران حق و یقینند، پیشوایان دینند. با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید. و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، روی به آنان آرید.

مردم، از خاتم پیامبران فراگیرید: «می میرد از ما آن که می میرد و مرده نیست و می پوسد آن که می پوسد و پوسیده نیست.» پس مگویید آنچه را نمی دانید که بیشتر حق در چیزی است که منکر آنید. و آن را که بر او حجّتی ندارید. و آن منم - معذور شمارید. آیا حکم قرآن را میان شما جاری نداشتیم و دو فرزندم را و خاندان پیامبر را که گوهران گزینند برای شما نگذاشتیم. پرچم ایمان را میان شما پابرجا کردم و مرزهای حلال و حرام را برایتان جدا. از عدل

خود لباس عافیت برتنتان کردم و با گفتار و کردار خویش معروف را میان شما گستر دم و با خوی خود شما را نشان دادم که اخلاق گزیده چیست پس رأی خود را کار مبندید در آنچه دیده، ژرفای آن را نتواند دید و اندیشه به کنه آن نتوان رسید.»⁽¹⁾

ای خواننده عزیز! اگر با دقت به سخنان امام علی علیه السلام، گوش فرا دهی می بینی که او خود تفسیر حدیث ثقلین است؛ همان حدیثی که اهل سنت و جماعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که می فرماید:

«من در میان شما دو شیء گرانبها را رها کردم: کتاب خدا و عترتم؛ پس اگر به این دو چنگ بزنی هرگز، پس از من گمراه نمی شوی.»⁽²⁾

آنجا که امام علی علیه السلام می فرماید:

«مگر من در میان شما با ثقل اکبر عمل نکردم و ثقل اصغر را در میانتان رها ننمودم.»

دلیل است بر اینکه امام با احکام قرآن در میان مردم عمل کرد؟ همان احکامی که هیچ کس جز او از حقیقت آنها خبر ندارد، و مقصودش از ثقل اصغر همان امامان و پیشوایان اند که فرزندان او

ص: 45

1- همان، خطبه 87.

2- مسند احمد ج 3: ص 36، احقاق الحق ج 18: ص 261.

می باشند، و همانا او آنها را در میان مردم رها کرد تا هر یک به نقش خود مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان امتش عمل کند. پس اگر دقت کنیم در قول پیامبر که فرمود:

«تقلین را در میان شما رها ساختم»

و سخن امام علی علیه السلام که فرمود:

« آیا با ثقل اکبر در میان شما عمل نکردم؟ » .

در می یابیم که نقش عترت طاهره و اهل بیت پاک پیامبر، تفسیر و بیان کتاب خدا برای امت است تا پس از پیامبرشان اختلاف پیدا نکنند.

آنچه این مطلب را تأکید می کند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرماید:

«در میان هر نسل از امتم، مردانی عادل از اهل بیتم وجود دارند تحریف های گمراهان و کژرویهای باطل روان و تأویل جاهلان را از این

دین، دور می سازد. هان! امامان شما رسولان شما به سوی خدایند، پس دقت کنید چه کسانی را رسولان خود قرار می دهید.»⁽¹⁾

و همچنین فرمود:

«ستارگان امان اهل زمین اند از غرق شدن

ص: 46

و اهل بیتم امان امتم از اختلاف می باشند، پس اگر قبیله ای از عرب با آنها مخالفت کنند، جزء حزب ابلیس خواهند شد.»(1)

و همچنین او که برترین درود و سلام خداوند بر او و خاندان پاکش باد، فرمود:

«به تحقیق که مثل اهل بیتم در میان شما، مانند کشتی نوح است، هر که در آن سوار شود رستگار شده هر که از آن دوری جوید، غرق و هلاک خواهد شد.»(2)

در میان این بحث کوتاه، حق از ضلالت نمایان می شود، و سزاوار است بگوئیم که شیعه امامیه، حق اند زیرا اینان تنها گروهی هستند که به هر دو نقل، تمسک جستند و به ریسمان الهی چنگ زدند و از اهل بیت نه پیشی گرفتند و نه از آنان دور شدند، بلکه همواره پیروی و اطاعت از آنها کردند، از این روی به هدایتشان، هدایت شده و در خط و مسیرشان، گام برداشتند.

«...این قرآن است، پس آن را به سخن را دارید و همانا او هرگز سخن نمی گوید ولی من درباره آن به شما می گویم: در قرآن است، علم آنچه می آید

ص: 47

1- مستدرک حاکم - ج 3 - ص 149.

2- مستدرک حاکم - ج 3 ص 151، صواعق ابن حجر - ص 184.

و سخن گذشتگان و درمان بیماریتان و نظم امرتان.»(1) «... شما را باد به کتاب خدا، چرا که آن ریسمان محکم و نور روشن و شفای سودمند و باران مفید است. قرآن نگهدارنده کسی است که به آن چنگ بزند و نجات دهنده کسی است که به آن روی آورد. هرگز کج نمی شود تا کسی راستش کند و بر نمی گردد تا از آن دست بر داشته شود. تکرار بسیار آن و فرو رفتنش در گوش ها هرگز آن را کهنه نمی سازد. هر که با آن سخن گوید راست گفته و هر که به آن عمل کند، پیشی گرفته است.»(2)

«... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما چیزی را گذاشت که پیامبران گذشته در میان امتهایشان گذاشتند چرا که پیامبران مردم را بدون راه روشن و نشانه واضح رها نکردند. آن حضرت نیز کتاب پروردگارتان را در میان شما قرار داد و حلال و حرام، و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصت ها و عزیمت ها و خاص و عام و عبرت ها و امثال و مطلق و مقید و محکم و متشابه آن را بیان فرمود؛ مجمل های قرآن را تفسیر

ص: 48

1- نهج البلاغه - خطبه 158.

2- نهج البلاغه - خطبه 156.

نموده و مشکلهایش را آشکار ساخت. مطالب قرآن عبارت است از مسائلی که دانستنش واجب است یا مطالبی که بر ندانستنش منعی نرسیده است و مطالبی که در آن وجوبش ثابت گشته و در سنت، نسخ و رفع آن تبیین شده و مطالبی که عمل به آن در سنت واجب است و در عمل نکردن به آن اجازه داده شده است. و این کتاب (قرآن) بین اموری که حرام شده است فرق گذارده، پس کسی که مرتکب گناه کبیره ای شده، او را به عذاب ها وعده داده و گناهان کوچک را مورد آمرزش و مغفرت قرار داده و اموری که اندکش مورد پذیرش و بسیارش، شایسته و غیر تحمیلی.» (1)

ص: 49

1- نهج البلاغه - خطبه 1.

تعهد به دین: در گذشته و حال

یکی از بدیهیات این است که دین اسلام که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آن را تبلیغ کرد، آخرین دین تشریحی است. خداوند می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (1)

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ از یک مردان شما نیست بلکه رسول خدا و آخرین پیامبران است .

از اینکه محمد، آخرین پیامبر و کتابش آخرین کتاب آسمانی است ، پس هیچ پیامبری پس از محمد و هیچ کتابی پس از

ص: 51

1- سوره احزاب: 40.

قرآن نیست و دین اسلام، همان دین اصیلی است که تمام ادیان و آئین های آسمانی در آن ذوب شدند. خداوند می فرماید :

«اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غالب سازد و خداوند کافی است که شاهد و گواه باشد».(1)

بنابراین، پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر تمام بشریت، واجب و لازم است که از دیانت های گذشته مانند یهودیت و مسیحیت، دست برداشته و به اسلام پیوندند و خدای سبحان را طبق شریعت محمدی، پرستش کنند زیرا خداوند غیر از آن را نمی پذیرد. خداوند می فرماید:

«هر که غیر از اسلام دینی را اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت جزء زیانکاران خواهد بود».(2)

از این آیه می فهمیم که یهود و نصاری هر چند ادعا کنند که تشریعیان ایشان درست است و آنان از حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام تبعیت می کنند ولی حقیقت این است که باید از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنند و هرگز یک نفر نصرانی یا یک نفر یهودی نمی تواند ادعا کند که من بر دین خود باقی می مانم چرا که حضرت محمد بر تمام بشر مبعوث شده و او رحمت است بر

ص: 52

1- سوره فتح: 28.

2- سوره آل عمران: 85.

جهانیان با اختلاف ادیان، مذاهب و نژادهایشان. و این البته به معنای طعن در شرایع گذشته آسمانی نیست و اما خدای سبحان که آفریدگار انسان هاست می دانست که بندگانش، تشریعات خدا را تحریف کردند و طبق هواهای نفسانی خویش حلالهای خدا را حرام و حرامهای خدا را حلال کردند؛ پس گمراه شدند و دیگران را پس از خود گمراه کردند. و همانا بر انگیختن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم رحمتی برای تمام جهانیان بود تا همگان به حق روی آورند و به بهشت برین دست یابند ولی چه باید کرد که بسیاری از مردم از حق گریزان اند و همواره در پی هواها و تعصبها و خودکامگی هایند و در گمراهی غوطه ورنند.

خدای متعال درباره آنان می فرماید:

«کافران از اهل کتاب و مشرکان، رها نمی شدند تا اینکه برهانی برای آنها رسید؛ پیامبری از سوی خدا فرستاده شد که کتابهای آسمانی پاک را بر آنها تلاوت کند؛ در آن کتاب نامه های ارزشمندی نوشته شده است. اهل کتاب درباره این پیامبر تفرقه و اختلاف نداشتند جز پس از آنکه حجت برای آنها رسید.» (1)

کافی نیست یک نفر یهودی یا مسیحی بگوید: من به محمد ایمان دارم ولی بر دین خود باقی می مانم، چنانکه از برخی

ص: 53

شخصیتهای مسیحی عرب شنیدم. به اینان پاسخ می دهیم: خدای سبحان هرگز از شما نمی پذیرد جز با پیروی، آن هم پیروی کامل. خداوند می فرماید:

«آنان که پیروی می کنند از رسول و پیامبر امی که نام او را در کتابهای تورات و انجیل خود نوشته می یابند؛ همو که آنان را به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد و پاکی ها را برای آنها حلال و پلیدیها را حرام می گرداند و احکام پر رنج و مشقتی را که چون غلها بر گردنشان سنگینی می کند، از آنها بر می دارد، پس آنان که به او (حضرت محمد) ایمان آوردند و او را احترام کردند و یاری نمودند و نوری را که با او نازل شده است، پیروی کردند، آنان رستگاران اند»⁽¹⁾.

این دعوت خداوند نه تنها شامل یهود و نصاری (اهل کتاب) می شود، بلکه از آنها فراتر رفته، تمام انسانیت را بدون استثنا در بر می گیرد. خدای تعالی می فرماید:

«بگو: ای مردم! من رسول خدا به سوی تمام شما هستم؛ خدایی که آسمان ها و زمین، همه ملک او ست؛ پروردگاری جز او نیست؛ او است که زنده می کند و می میراند، پس ایمان بیاورید به خدا و رسولش، آن پیامبر امی که ایمان به خدا و کلماتش دارد، و به او گرایش پیدا کرده، از او پیروی کنید تا

ص: 54

قرآن به صراحت اعلام می دارد که باید پیروی کرد نه این که تنها معتقد به نبوت آن حضرت بود، و این حکمت خداوند در فرستادن پیامبران است و لذا ما هرگز در طول تاریخ نشنیده ایم پیامبر تشریحی از سوی خدا بر انگیزته شده باشد و به مردم بگوید: بر همان دینی که از پیامبر پیش از من، ارث برده اید، باقی بمانید!

آری! همه آن پیامبران معتقدند به لزوم ایمان و تصدیق تمام پیامبران الهی تا اینکه کسی ایرادی به آنها نگیرد و خدشه ای در نبوتشان ایجاد نکند یا اینکه به درجه ربوبیت و پروردگاری، بالاترشان نبرد.

خداوند می فرماید:

«پیامبر و مؤمنین ایمان آوردند به آنچه از سوی پروردگارشان نازل شد؛ همه ایمان آوردند به فرشتگان، کتابها و پیامبران خداوند و همانا بین هیچ یک از رسولانش، تفرقه و اختلاف نمی اندازیم و گفتند خدایا شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا ما را بیامرز و به سوی توست بازگشتمان» (2).

پس باید بدانیم که دین اسلام، آخرین هدیه خداوند به بندگان مؤمنش است و احکام و قوانینش برای هر زمان و مکانی،

ص: 55

1- سوره اعراف: 158.

2- سوره بقره: 285.

سازگار و ارزشمند است زیرا هیچ پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست و هیچ کتابی بعد از قرآن نمی باشد، چرا که خداوند می فرماید:

«امروز دین را برای شما کامل و نعمتم را تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».(1)

ولی برخی از مسلمانان - اگر نگوئیم بیشترشان به خود را متعهد به اسلام و احکامش نمی دانند و ادعا می کنند که اسلام را نمی توان پیاده کرد و عموم مردم توانایی اجرایش را ندارند و حتی برخی از روشنفکران ادعا می کنند که باید احکام را طبق مقتضیات زمان، تغییر داد و باید در تمام موارد اجتهاد کرد؛ اجتهادی که از خصوصیات اسلام و افتخاراتش است.

و همانا این روشنفکران و فرهنگ ما مآبان ممکن است بسیاری از جوانان را اغوا کنند، بویژه آنکه تظاهر به دوست داشتن اسلام می کنند و معتقدند که بیش از دیگران به اجرای احکام، اهمیت می دهند و علت عقب افتادگی مسلمانان را در آن می دانند که طی پانزده قرن، هیچ پیشرفتی در دینشان پدید نیامده است در حالی که آن روزها وسائل حمل و نقل منحصر بود به قاطر والاغ و دیگر حیوانات! ولی ما امروز در قرن موشک‌هایی زندگی می کنیم که سرعتش از سرعت صوت، نیز بیشتر است؛ دوران تلفن، فاکس

ص: 56

و کامپیوتر که در ظرف کمتر از چند ثانیه به هر نقطه دنیا می توان تماس حاصل کرد؛ پس نمی شود نگرش ما به قرآن، همچنان نگرشی سطحی باشد، مثلاً دزد را دست ببریم یا قاتل را با شمشیر سر ببریم! و در این زمینه فلسفه بافی های عجیب و غریبی ارائه می دهند. یادم نمی رود که روزی با یک استاد دانشگاه که از همین روشنفکرها بود، گفتگو می کردم، در ضمن سخنانم گفتم که پیامبر می فرماید:

«جوانمردی مانند علی و شمشیری مانند ذوالفقار نیست».(1)

بسیار به من خندید و گفت: دکتر! دیگر مانند چنین حرفها نزن! این سخن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معنی داشت؛ آن روز که شمشیر نقش فعالی در پیروزی بر دشمنان داشت و تنها سلاحی بود که قهرمانان، آن را در سرودها و چکامه های خود می سرودند؛ اما امروز ما در دوران مسلسل قرار داریم که در یک ثانیه هفتاد گلوله پرتاب می کند؛ امروز دوران هواپیماهای جت است که ظرف چند دقیقه یک شهر بزرگ را نابود می سازد؛ بلکه ما در عصر بمب های اتمی و سلاحهای پیشرفته ای هستیم که در چند لحظه،

ص: 57

یک قاره را بطور کلی از بین می برند. تو از همه اینها غافل هستی و هنوز سخن از شمشیر و شجاعت علی بن ابی طالب علیه السلام به میان می آوری؟!!

گفتم: آری! البته این سخن هیچ تناقضی با آن مطلب شما ندارد و برای هر جایی سخنی وارد است. مگر نمی بینی خدای متعال وقتی می خواهد راجع به اسلحه سخن بگوید، همه وسایل تخریب را در یک کلمه گرد آوری کرده می فرماید:

«برای آنان آماده کنید هر چه می توانید از نیرو...» (1)

هر کس به زبان عصر خود، مصدر نیرو را معنی می کند هر چند برای همگان، یک معنی در بر دارد و آن سلاح است. این مانند سخن حق تعالی است که می فرماید:

«ما آهن را نازل کردیم که در آن هم شدت و کارزار و هم منفعی برای مردم است» (2)

بنابراین، تمام سلاحها، چه ابتدایی مانند شمشیر و درفش و چه پیشرفته مانند بمب و مسلسل و تانک، همه را همان واژه «بأس شدید» شامل می شود؛ از آن سوی تمام وسایل راحتی مانند اتومبیل ها، هواپیماها، کشتی ها، تلویزیون ها و چیزهای دیگر را

ص: 58

1- سوره انفال: 60 «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»

2- سوره حدید: 25.

همان واژه «منافع للناس» در بر می گیرد. و چه منزّه است خدائی که آهن را نازل فرمود و آن را در دسترس مردم قرار داد و آنان را مطالبی آموخت که نمی دانستند.

و بدینسان قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد و هر نسلی به زبان خود آن را می فهمد و درک می کند و اما این سخن که می گویی: نمی شود به قرآن به صورت ظاهری و سطحی نگریست و دست دزد را قطع و سر قاتل را از تن جدا کرد؛ اگر با این سخنت تلاش برای تغییر احکام الهی با احکام بشری داشته باشی و می پنداری این احکام با بندگان خدا سازگارتر است و از مهربانی بیشتری نسبت به آنها برخوردار است؛ پس هیچ راهی به پذیرش این سخن نیست چرا که آن صد در صد کفر است.

و اما اینکه می گویی باید پیشرفت نشان داد و وسائل کیفر دادن به مجرمین و اعدام قاتلان را پیشرفته تر کرد، در اینجا جای بحث وجود دارد چرا که اموری ثانوی است و شریعت اسلامی روی آن فشاری نکرده است هر چند فشاری روی اصل اقامه حدود الهی در قصاص کرده و فرموده است:

«ای مؤمنان! قصاص بر شما نوشته شد (واجب گردید) ... در قصاص، زندگی است ای خردمندان، شاید تقوا را پیشه خود سازید»⁽¹⁾.

ص: 59

و اما اینکه دست دزد را با شمشیر یا با ساطور و یا با وسیله ای نوین قطع کرد، این بازگشتش به حاکم شرع و یا مرجع تقلید است که در آن اجتهاد کند و نظر دهد.

مهم این است - ای جناب استاد - که احکام الهی را با احکام وضعی که از سوی رژیمهای اروپایی برقرار شده، تغییر ندهیم. مگر نه آنان اعدام مجرم را هر چند جرمش بسیار سنگین هم باشد، حذف کردند و با این کار حکم خدا را تعطیل نموده و قصاص را از بین بردند و اگر چنین شد، امنیت بطور کلی از زندگی رخت بر می بندد و جنایتکاران به فساد و تباهی می پردازند و انسان ها را از بین برده و محصولات را نابود می سازند و زندگی مبدل می شود به جهنمی که هیچ خیری در آن نیست.

استاد به گفتگو پرداخت و گفت: شر را نمی توان با شر معالجه کرد و آمار نشان می دهد که بسیاری از اعدام شدگان به تهمت جرم های سنگین ، بی گناه بوده اند!

گفتم: با عرض معذرت، از سخن شما چنین بر می آید که شما خود را از خالق انسانها داناتر می دانید! و این سخن مردود است. و اما آن که برخی از اعدام شدگان ، بی گناه بوده اند، سخن دیگری است. البته باید بفهمید که اسلام هرگز به صرف تهمت یا گمان ، کسی را کیفر نمی کند بلکه اقرار، اعتراف، بینه و شاهد لازم است.

بهر حال این گفتگو و جدال به جایی نرسید زیرا هر یک بر سخن خود پافشاری داشت.

چه بهتر که بحثمان را با سخنان دل ربای امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام، به پایان ببریم که می فرماید:

«خداوند پیامبر را با نور پر فروغ و برهان آشکار و خط روشن و کتاب هدایت کننده، بر انگیخت.

خاندانش بهترین خاندان و نسبش برترین نسب، شاخه های شجره اش معتدل و میوه هایش فرو هشته. میلادش در سرزمین مکه و هجرتش به سوی مدینه، در آنجا نام نامیش بالا گرفت و صدای رسایش به دنیا اعلام شد.

خداوند او را با برهانی کافی و موعظه ای وافی و دعوتی پیوسته فرستاد و به وسیله او شریعتهای نا آشنا را نمایان ساخت و بدعتهای داخل شده در ادیان را بر انداخت و احکام جدا از هم را تبیین نمود، پس هر که غیر از اسلام، دینی را اختیار کند، شقاوتش محقق گشته و ریسمانش از هم گسیخته شده و لغزشهای فراوان می شود و سرانجامش اندوهی طولانی و عذابی دردناک است.»⁽¹⁾

ص: 61

درست همان عبارت قرآن کریم است که می فرماید:

«هر که دینی غیر از اسلام برای خود برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است»(1).

به نظر می رسد پس از این بیان، دیگر جایی برای آنان نمی ماند که چاپلوسانه و متملقانه به دوستان یهود و نصاراشان می گویند: حال که ما و شما همه معتقد به خدای واحد و پروردگار یکتا هستیم، پس همه ما بر حقیقت! زیرا آن خدایی که موسی و عیسی را فرستاد همان خدا محمد را نیز فرستاد و ما اگر درباره پیامبران اختلاف داشته باشیم، هیچ اختلافی در کسی که آنها را فرستاده نداریم!!

«بگو - ای پیامبر - به اهل کتاب که چه جای جدال و بحث با شما است در حالی که او پروردگار ما و شما است و ما مسئول کار خود و شما مسئول کار خویش هستید و ما از روی خلوص او را پرستش می کنیم . یا اگر شما به اهل کتاب - در مورد پیامبران با مسلمین به جدال برخاسته و بگویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (فرزندان یعقوب) بر دین یهودیت یا نصرانیت بودند ، بگو - ای پیامبر - آیا شما بهتر می دانید یا خداوند ؟ و چه کسی ستمکار تر از او است که گواهی خدا را درباره پیامبران پنهان کند و همانا خداوند غافل نیست از آنچه شما انجام می دهید»(2).

ص: 62

1- سوره آل عمران : 85.

2- سوره بقره: 139 و 140.

ایا عمل به اسلام برای مردم دشوار است؟

این ادعایی است که هیچ اساسی ندارد و هر که چنین ادعایی کند یا جاهل و نادان است و از اسلام چیزی ندانسته یا اینکه دشمن اسلام است و می خواهد مردم را نسبت به دینشان ، منزجر و متنفر سازد و آنان را وادار سازد که از احکام دینشان دست بردارند. یا از جمله غلو کنندگان متحجر است که هیچ نظری را نمی پذیرد جز نظر فقیهان سرسختی که پرستش خدا را بر مردم حرام کردند مگر آنکه از راه خودشان باشد و خود را جانشینان خدا بر مردم نصب کرده اند، لذا طبق عقل خویش یا طبق روایتهای مخصوص خودشان حلال می کنند و حرام می نمایند و فتوا می دهند!

نخستین جمله ای که در این باره باید گفته شود، سخن

ص: 63

رسول خداست که می فرماید:

« آسان بگیرید و بر مردم فشار نیاورید. بشارت دهید و مردم را متنفر نسازید » (1)

«بر خود نیز سخت نگیرید تا خداوند بر شما سخت نگیرد همانگونه که با بنی اسرائیل انجام داد». (2)

و بسیار می شد که در حضور اصحاب می فرمود:

«من نه خواستار بدبختی و بیچارگی شما و نه خواهان ذلت و خواری شمایم، بلکه خداوند مرا معلمی آسان خواه برای شما مبعوث کرده و فرستاده است». (3)

و معروف است که آن حضرت هرگاه مخیر بین دو امر می شد، آسان تر را اختیار می کرد.

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بسیاری می اندیشند، مشرّع نبوده (4)، و امر ونهی آن حضرت، چیزی جز تبلیغ از

ص: 64

1- صحیح بخاری ج 1: ص 27 و ج 8، ص 36.

2- کنز العمال ج 3، ص 35 ح 5346.

3- صحیح مسلم ج 2، ص 1105. سنن ابو داود ج 4، ص 276 ح 4904.

4- در روایات معتبر و فراوانی از طریق سنی و شیعه آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اذن خداوند احکامی را تشریح فرموده است از قبیل اضافه یک رکعت در نماز مغرب و دو رکعت در نمازهای چهار رکعتی و از قبیل تخصیص زکات به 9 چیز و موارد دیگر و اینها نشانگر مشرّع بودن ایشان است. (بنیاد معارف اسلامی).

پروردگارش نمی باشد. او آنچه را خداوند دستور می داد بدون هیچ کم و زیادی به مردم ابلاغ می نمود و هر چه می گفت جز وحی الهی نبود زیرا او سخن از روی هوا و هوس نمی گفت و همه اش وحی بود، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (1)

حال بیایید از قرآن استفتا کنیم و پرسیم: آیا اسلام دشوار است؟ در آغاز مطالعه قرآن کریم به این قانون کلی اسلام پی می بریم که مشقت و دشواری را از دوش گروندگان بر می دارد و هرگز حرج و مشقتی را برای آنان نمی خواهد. می فرماید:

«خدا شما را برگزید و در دین هیچ مشقت و سختی برای شما قرار نداد». (2)

و می فرماید: خداوند هرگز نمی خواهد سختی و حرجی برای شما قرار دهد ولی می خواهد شما را (از آلودگی ها) پاک کند و نعمتش را (که دین اسلام باشد) بر شما تمام نماید تا سپاسگذار باشید. (3)

و می فرماید:

«خداوند آسانی را برای شما خواهان است نه عُسْر و شِدَّت». (4)

ص: 65

1- سوره نجم: 3-4.

2- سوره حج: 78.

3- سوره مائده: 6.

4- سوره بقره: 185.

این آیات مربوط به امت اسلامی است که دین اسلام را پذیرفته اند و احکام و قوانینش را در عبادات و معاملات، اختیار کرده اند، ولی رحمت پروردگار شامل همه بندگان از هر دین و آئینی که باشد می گردد و او به همه مهربان است و هیچ گاه احدی را به مشقت و نداشته است.

خدای متعال در مورد خلقت انسان می فرماید:

«از نطفه ای او را آفرید ، سپس راه را بر او آسان گردانید.» (1)

پس راه الهی که انسان با تلاش در مسیر زندگانش می پیماید تا به سوی او باز گردد، راهی است بس آسان و هیچ مشقت و دشواری در آن نیست.

خدای متعال همچنین پنج بار در کتاب گرامیش ، انسان را مکلف به اموری آسان گردانیده و می فرماید:

«خداوند هیچ کس را تکلیف نکند مگر به اندازه توانایش.» (2)

«هیچ کس را جز به اندازه توانش ، تکلیف ندادیم.» (3)

«و آنان که ایمان آوردند و به اندازه توانشان کارهای شایسته انجام دادند ، همانا ما هیچ کس را تکلیف نکنیم جز به اندازه قدرتش.» (4)

ص: 66

1- سوره عبس: 19.

2- سوره بقره: 286.

3- سوره انعام: 152.

4- سوره اعراف: 42.

«و هیچ کس را مگر به اندازه طاقت و توانش ، مکلف نمی کنیم ، و نزد ما است کتابی که به حق سخن می راند و همانا آنان هرگز مورد ستم قرار نمی گیرند»(1)

از این آیات شریفه درک می کنیم که خدای سبحان ، هیچ انسانی را تکلیف نکرده جز به اندازه توانایش و این از عهد حضرت آدم علیه السلام تا کنون بوده است.

و اگر مشقتی در دینی از ادیان پدید آمده به خاطر اجتهادات مردم بوده است که مقاصد والای شریعت را طبق فهم خود تاویل کرده اند، یا اینکه برخی از آنان به خاطر گناهان بسیاری که مرتکب می شدند، با آن مشقت ها، خود را شکنجه می دادند تا شاید خداوند از آنان در گذرد و مورد آمرزش قرار دهد، پس با اموری که در دین ایجاد کردند بر نفس خویش فشار آوردند، خداوند نیز آنان را ملزم و متعهد به آن امور نمود هر چند سرانجام نتوانستند آن را به پایان رسانند. خداوند در این زمینه می فرماید:

و رهبانیتی برای خود پذیرفتند که خود آن را به وجود آوردند و ما بر آنها واجب نگردانیده بودیم ولی آنها به خاطر رسیدن به رضایت الهی چنین کردند، اما نتوانستند درست حقش را ادا کنند»(2)

ص: 67

1- سوره مؤمنون : 62.

2- سوره حدید : 27.

از اینجا است که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در می یابیم که می فرماید:

«بر خود سخت نگیرید تا خداوند بر شما سخت نگیرد، چنانکه با بنی اسرائیل انجام داد.» (1)

و با همین منطق، سخن خدای متعال را نیز درک می کنیم که درباره پیامبرش می فرماید:

«آنها را به معروف و نیکی امر می کند و از بدی و منکرات باز می دارد و پاکیزگی ها را بر ایشان حلال کرده و آلودگی ها را بر آنان حرام می گرداند و آن غل و قیدهایی که از گذشته بر آنها تحمیل شده بود، بر می دارد.» (2)

بنابراین، آن غل و قیدها را خودشان بر خویش تحمیل کردند نه خداوند (3).

از این بحث، نتیجه می گیریم که در دین اسلام هیچ مشقت و سختی و غل و قید و بندی وجود ندارد، بلکه دینی است سهل و آسان و جز رحمت و مهربانی بر بندگان چیزی در آن نیست؛ دینی است که همواره مراعات حال انسان ها و ضعف روانی و بدنی

ص: 68

1- کنز العمال ج 3: ص 35 ح 5346.

2- سوره اعراف: 157.

3- گاهی خداوند احکام سختی را بر بعضی از اقوام تشریح می فرمود ولی از روی مجازات بود. به آیه 160 نساء و 146 انعام مراجعه شود. (بنیاد معارف اسلامی)

انسان را کرده است، چنانکه خود می فرماید:

«خداوند می خواهد بر شما آسان بگیرد و همانا انسان، ضعیف آفریده شده است.» (1) «این به خاطر تخفیف و رحمت پروردگارتان بر شما است.» (2)

و بدینسان خواهید دریافت که اسلام، طبق شناخت اهل بیت عصمت علیهم السلام و بدون اجتهاد مجتهدین و مشقت متشدّین، چگونه اسلام دین سهل و آسانی است و انسانهای دوران حاضر، مانند دیگر دورانها، به آسانی و بدون هیچ سختی می توانند اسلام را برای زندگی دنیا و آخرتشان برگزینند.

ص: 69

1- سوره نساء : 28.

2- سوره بقره : 178.

آیا اسلام پیشرفت را می پذیرد؟

آری! اسلام نه تنها با پیشرفت مخالف نیست که خود عین پیشرفت و ترقی و مدنیت است.

اسلام، والاترین مطلبی است که بشریت از آغاز تکوین، به آن دست یافته است.

در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که دانش و دانش خواهی را تشویق می کند و از انسان می خواهد که عقل و خردش را برای رسیدن به تمام مراحل والای زندگی به کار بگیرد، حتی اگر رسیدن به فضای خارجی باشد. خدای سبحان می فرماید:

«ای گروه جن و انس ، اگر توانستید از مرزهای آسمان ها و زمین فراتر

ص: 71

روید، پس بروید...» (1).

«خدای متعال در آیه دیگری انسان را برتری بر سایر مخلوقات بخشیده و به او می فهماند که تمام کائنات و آفریدگان در خدمت اوست. می فرماید: خداوند دریا را مسخر شما قرار داد تا به امر او کشتی ها در آن حرکت کنند و شما از فضل و کرمش بهره برید (تجارت کنید) و شکر گزار نعمتش باشید. و هر چه در آسمان ها و زمین است برای شما مسخر گردانید و در خدمت شما قرار داد، و این همه نعمتهای او است و در اینها آیاتی است برای اندیشمندان» (2).

و فرمود:

«آیا نمی بینید که خداوند آنچه در آسمان ها و زمین است، همه را در اختیار و دسترس شما قرار داد و نعمتهای ظاهری و باطنی را برای شما فراهم ساخت، با این حال، بعضی ها درباره خدا مجادله می کنند، بدون هدایت و دانش

ص: 72

1- سوره رحمن : 33. لازم به تذکر است که این آیه، اجازه ورود به اقطار آسمان ها و زمین را نمی دهد، بلکه انسان را به ناتوانی معرفی کرده و غرض از آیه این است که هر جا بخواهید بروید، باز هم از حیطه قدرت خداوند خارج نیستید، پس هر چه تلاش کنید نمی توانید از سلطه الهی فرار کنید. جالب است که در ادامه آیه می فرماید: خداوند بر شما شراره های آتش و مس گداخته فرود می آورد و هیچ ناصر و یابوری نخواهید داشت. البته خداوند هرگز استفاده از علم و دانش را در خدمت به انسانیت - نه جنایت - مردود دانسته ولی استدلال به این آیه، ظاهراً در این مورد، درست نیست.

2- سوره جاثیه : 12 و 13.

مسلمانی که در کتاب خدایش می خواند به اینکه هر چه در آسمان ها است از افلاک و ماه ها و برج ها و کهکشان ها و آفتاب ها و ستاره ها و هر چه از هوا و ابر و برف و باران است و هر چه در زمین است از دریاها، رودها، کوه ها، دشت ها، جنگل ها، درنده ها، حیوانات، گنج ها، معدن ها، سنگ ها از جمادات و گیاهان و همه چیز در خدمت او است، چگونه اینچنین مسلمانی دست بسته می نشیند و منتظر پیشرفت و اختراع از غربی ها می شود؟ اگر چنین کند، وظیفه خود را کنار گذاشته و ارزش خویش را پایین آورده و زیانی بزرگ به او رسیده است، زیرا قرآنی که از سوی خداوند نازل شده، همه چیز در آن وجود دارد و هیچ نقصی و کاستی در آن دیده نمی شود.

«ما در کتاب از بیان هیچ چیز فرو گذار نکردیم.» (2)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را تشویق و ترغیب به فراگیری دانش نموده و فرموده است:

«ز گهواره تا گور دانش بجوی.»

ص: 73

1- سوره لقمان : 20.

2- سوره انعام : 38. ظاهراً مقصود از کتاب، در اینجا، کتاب آفرینش است نه قرآن مجید. (مترجم)

بلکه او را به بالاتر و والاترین مقام نیز ترغیب نموده تا آنجا که می فرماید:

«اگر همت انسان به ما ورای عرش نیز تعلق گیرد، به آن خواهد رسید.»

پس اسلام، در زمینه علم و دانش و پیشرفت و مدنیّت، بدون اندازه پیش رفته و هیچ وقفه ای برای آن قائل نیست. البته اگر نه این بود که ممکن است رشته مطلب طولانی شود و از انگیزه واقعی کتاب، خارج گردد، کتابی مفصّل در این زمینه می نوشتم و بر پژوهشگران است که به کتابهای محققانه دیگران در این موضوع، مراجعه کنند.

این مطلب پاسخ سئوالی است که در آغاز مطرح شد و این در صورتی است که مقصود از پیشرفت خلاصه شود در پیشرفت علمی و تکنیکی و هنری در زمینه های صنعت و اختراعاتی زیادی که عقل ها و خانه های مردم را در اروپا و آمریکا و بویژه ژاپن فراگرفته و مسلمانان از آن غفلت دارند و می پندارند که تمام این پیشرفتهای علمی و اختراعاتی چشمگیر از غیر مسلمانان به وجود آمده و اسلام، عامل عقب ماندگی آنان است! خصوصا برخی از کمونیست مآب ها که دین را افیون ملت ها می دانند. و اگر اینان واقعا انصاف داشتند می دانستند که دین اسلام، ملت ها را احیا

کرده و به قیام و پیشرفت و حرکت دائم و داشته است؛ مگر نه همین اسلام بود که ملتی ناچیز را در جزیره العرب دارای همه چیز کرد تا آنجا که از همان سرزمین عقب افتاده، علم و دانش و پیشرفت و مدنیت و اختراع و هدایت را به جهان صادر نمود تا آنجا که برخی نوشتند: «آفتاب اسلام و عرب بر اروپا تابید» و اقرار کردند به اینکه همین اعراب بادیه نشین، پس از گرویدن به اسلام، در تمام زمینه های خیر، پیشرفت داشتند و در تمام اکتشاف ها و اختراع ها، پیشگام بودند. (1)

ص: 75

1- مستشرق هلندی (دوزی) می گوید: در تمام اندلس، یک بی سواد وجود نداشت ولی در اروپا تنها طبقه اشراف و قسیسان، تا اندازه ای سواد داشتند. بهر حال مسلمانان در تمام علوم، پیشرفت داشتند: 1- در جغرافیا و جهانگردی: رازی، ابوعلی بکر، غری، ادریسی، ابن جبیر و ابن بطوطه. 2- در هیئت و نجوم، رصدخانه های علمی بزرگ در طلیطله، قرطبه، بغداد، دمشق، قاهره، سمرقند و فارس بود. 3- در هندسه: گوستا ولوبون می گوید: اروپا زینت های معماری را از اعراب فرا گرفت و در برخی کلیساهای فرانسه، عکسهای حروف عربی که در سنگ کاری گذاشته شده بود دیده می شد. 4- در ریاضی: «سدیر» مستشرق غربی گوید: اعراب، عنایت ویژه ای به علوم ریاضی داشتند و آنان واقع استادان ما در این زمینه بودند. «لئونارد البیزی حدود 1200 رساله در «جبر» نوشت که از عرب آنها را فرا گرفته بود. حتی در کتاب «تاریخ العرب» می نویسد: صفر که مشکلات بزرگ ریاضی را حل کرده است، از اندلس به اروپا آورده شد. 5- در فیزیک: ابن هیثم استاد این علم به شمار می آید. 6- در شیمی، صنعت، زراعت و علم طب نیز همواره مسلمانان پیشگام بوده اند، به کتابهای زیادی که در این زمینه نگاشته شده مراجعه شود. کافی است بدانیم تا امروز شفای ابن سینا در دانشگاه های اروپایی تدریس می شود.

و اما اگر مقصود از پیشرفت، همان پیشرفت جهان غرب و آمریکا در لباس! و آزادی بی قید و شرط است تا جایی که باشگاه هایی برای برهنگان، و همجنس بازان ایجاد شده و برای سگها و حیوانات ارث گذارده شده و هر روز پدیده ای نو در میکرو ژوپ و مینی ژوب ایجاد می شود، و آن همه فساد اخلاقی که در تلویزیونهای غربی از آنها تبلیغ می شود، بی گمان اسلام به آن هیچ اقراری ندارد و نه تنها با آن نمی سازد که با قدرت بر آن تاخته و در صدد بر اندازی تمام مظاهر فساد و تباهی اخلاقی است.

لازم است اشاره ای هم به برخی رفتارهای عجیب و غریب بعضی مسلمانان کنیم که ادعای تمسک به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دارند و خود را «سلفی» معرفی می کنند، مثلا طرف را می بینیم که یک پیراهن بلند با پیراهن عربی (دشداشه) کوتاه دربر کرده و ریشش بر سینه اش آویزان شده و عصایی بدست گرفته کنار مسجد ایستاده، با چوب «اراک» مسواک می کند، گاهی دندانهای راست و گاهی دندانهای چپ را به این سر و آسر می راند. گاهی هم آب دهان

می اندازد وگاهی فُوت می کند! سرش را بسته است و اگر در خانه او را بر سر میز غذا خوری دعوتش کنی ، مخالفت می کند و حتی با قاشق و چنگال حاضر نیست غذا بخورد و با دست غذا می خورد، انگشت ها را هم مرتب می لیسد و می گوید: من می خواهم به سیره رسول خدا عمل کنم!!

برخی فراتر رفته، ضبط صوت یا بلند گور را در اذان منع کردند زیرا در زمان پیامبر وجود نداشته و این بدعت است!!

بعضی ها عقب افتادگی را به اوج خود رسانده تا آنجا که فکر می کنند می توانند مردم را به این سنت ها بازگردانند و لذا هر کس با صدای بلند بخندد، فوراً سر او داد و فریاد می کشند و او را از خندیدن منع می کنند، چرا که پیامبر فقط تبسم می کرده یا اگر کسی را ببینند که روی شکم خوابیده با پا محکم به او می زنند و از خواب بیدارش می کنند که چنین خوابی، خواب شیطان است. یکی از آنان را دیدم که دختر خردسالش را کتک زد چرا با دست راست به مهمان ها ، شربت تعارف نکرده؛ دخترش را جلو دیدگان مردم کتک می زند و اهانت می کند که به آنها بفهماند سنت را نگهداری کرده است!!

این چه سنتی است که مردم را متنفر و منزجر می سازد، بویژه اگر در محیطهای غربی و جلوی روی دشمنان اسلام انجام پذیرد،

بی گمان به جای اینکه آنها را بسوی اسلام سوق دهد و صورتی روشن و با فروغ از اسلام جلوه دهد و مردم را به اسلام فراخواند، آنان را با چنین رفتارهای زشت و ناروایی از اسلام چنان متنفر می سازد که هیچ تبلیغی دیگر مؤثر نخواهد افتاد.

اینها نمی دانند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز چوب «اراک» را به عنوان مسواک استعمال کرده و آن را برای نظافت و پاکیزگی دندان ها به کار برده است، به خاطر این است که در آن زمان، مسواک کنونی و خمیر دندان های گوناگون وجود نداشته و این دلیل بالاترین پیشرفت آن حضرت است که در آن زمان آنقدر به تمیزی دندان ها، اهمیت می داده و مردم را دعوت به پاکی و پاکیزگی می نموده است. ولی آنها به این سخنان قانع نمی شوند و استدلال می کنند به اینکه چوب «اراک» از تمام اکتشافهای نوین بالاتر است زیرا در آن املاح مخصوصی وجود دارد و ... اگر راجع به پیشرفتهایی که در این زمینه شده و موادی اختراع شده که دهان و دندان را ضد عفونی می کند و بسیار تمیز کننده و مفید است؛ به آنها بگوییم باز هم آنها همان چوب را برتر می دانند و آن را به صورت غیر بهداشتی در جیبشان می گذارند و گاهی می بینی که رنگش - از خون دهانشان - قرمز شده! و همواره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکرار می کنند که فرمود:

ص: 78

«اگر نه این بود که نمی خواستم بر اتم سخت بگیرم، هر آینه آنان را مجبور می کردم که قبل از نماز واجب، مسواک کنند».(1)

متأسفانه اینان از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بجز مسائل سطحی و ظاهری نمی دانند و هرگز به ابعاد روحی و علمی سخنان رسول خدا پی نبرده اند.

بهرحال، آنان کور کورانه به این سخنان و رفتارها چسپیده اند، بی آنکه از روی درک، فهم و ژرف نگری باشد؛ فقط سخنانی را که از پیشوایان و امامانشان شنیده اند تکرار می کنند، حتی بسیاری از آنان از سواد کمتری برخوردارند و شاید صد درصد هم بی سواد باشند و اگر به آنها اعتراض کنی، در پاسخ می گویند که پیامبر هم درس نخوانده است!!

پس آنان باید شخصیت‌های مورد مباهات و افتخار دوران باشند چرا که هم در سخنان و هم در ریخت و شکل و مضمون، پیرو پیامبر هستند!!

یک بار با برخی از آنان در مسجد عمر بن الخطاب پاریس بحث کردم و گفتم: شما واقعاً متمسک به سنت پیامبر هستید و هر چه نواست، بدعت می دانید و معتقدید که بدترین چیزها

ص: 79

نوتریشن است زیرا هر جدیدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است؟

گفتند: آری! همینطور است.

گفتم: پس چرا روی «موکت» نماز می خوانید با اینکه این از فرشهای مصنوعی جدیدی است که از کشورهای غربی به ما رسیده و معلوم نیست از چه موادی ساخته شده؟ و آنچه قطعی است این است که پیامبر روی «موکت» هرگز نماز نخوانده و اصلاً آن را نمی شناخته است؟

برخی پاسخ گفتند: ما در کشورهای غربی زندگی می کنیم و حکم ما حکم «مضطر» است و چنانچه در فقه آمده، «ضرورتها، حرامها را جایز می کند».

گفتم: چه ضرورتی؟ شما می توانید این موکت ها را بردارید و روی زمین نماز بخوانید چنانکه پیامبر نیز روی زمین نماز می خوانده است یا اینکه حداقل برای جای سجودتان سنگ بگذارید؟

امام جماعتشان با مسخره روی به من کرده گفت:

از وقتی که وارد مسجد شدی فهمیدم که تو شیعه ای چون برای جای سجودت یک کاغذ قرار دادی.

گفتم: مگر اشکالی دارد؟ آیا می توانی با همان سنت

صحیحی که شعارش را بلند می کنید، مراقب سازگی؟ گفت: ما را از بحث کردن، خصوصاً با شیعیان منع کرده اند و ما اصلاً حاضر نیستیم به حرفهای تو گوش دهیم. ما را دینمان و شما را دینتان کافی است!؟

اینها خاطراتی بود که باید یاد آور می شدم تا روشنفکران مسلمان بدانند که سنت پیامبر هیچ مخالفت و معارضه ای با پیشرفت علمی و تکنولوژی ندارد و هرگز حرام نکرده ست که انسان - چه مرد و چه زن - لباسی متناسب با خویش بپوشد، مهم این است که عورتش پوشانده و لباسش زنده نباشد و زنان حجابشان را حفظ کنند! چرا که پیامبر فرمود: خداوند به لباسها و ریخت ها و شکل و شمایل شما و اموالتان نمی نگرد بلکه به قلوب و اعمالتان نگاه می کند.»(1)

هرگز سنت پیامبر بامیز غذا خوری یا استفاده از قاشق و چنگال مخالف نیست! مهم آن است که انسان در خوردن و آشامیدن ، ادب داشته باشد و همراهانش تصور نکنند که در یک نبرد حیوان مآبانه با شکارش هست و ریش و پشم او در خوردن و آشامیدن شریکش نباشند.

سنت پیامبر هرگز مخالفتی ندارد با تمیز کردن دهان و دندان

ص: 81

توسط خمیر داندان و مسواکهای کنونی و هیچ معارضتی ندارد به اینکه بدن انسان پاک و تمیز باشد و شخص مسلمان موهای زیر بغل و جاهای دیگر بدنش را بتراشد و خود را خوش بو و معطر کند که مردم از او متنفر نشوند و در جیب پیراهنش دستمالی تمیز باشد، و اما آنها که ادعای دروغین پیروی از سنت دارند و بوی بدنشان خصوصا در تابستان حکایت از دوری آنها از حمام دارد و همچنان که در کنار خیابان راه می رود در میان انگشتانش آب دهان می اندازد و هر جا که رسید آب کثیف بینیش را می اندازد، بدون اعتنا به مردمی که در آن جا راه می روند و دستش را با کنار جامه و پیراهنش تمیز می کند و ... اینان بخدا از سنت پیامبر دور دورند.

و سنت پیامبر هرگز ممانعتی ندارد که به خاطر رساندن صدای اذان به مسلمانان، از دستگاه های نوین مانند بلندگو، مکروفون و ضبط صوت استفاده شود و حتی هیچ مخالفتی ندارد با استفاده از ویدیو در مساجد، برای پخش فیلمهای اسلامی یا تدریس امور دینی در غیر وقت نماز .

سنت پیامبر ممانعتی ندارد با استفاده زنهای مسلمان از نوارهای بهداشتی و حرام نمی داند که زنها به خاطر استفاده های مشروع، اتومبیل برانند یا در بازارها و مغازه ها بروند و لوازم زندگی خویش را خریداری کنند فقط کافی است که حجاب شرعی خود را

حفظ کنند و دامانشان از حرام نگه دارند و به نا محرم ننگرند چنانکه خداوند دستورش داده است.

خلاصه سنت نبوی هرگز مخالف پیشرفت و ترقی نیست، مادام که در خدمت انسانیت است و برای رفاه حال مردم وضع شده است و آنها را از بیماری ها می رهاند و سعادت می بخشد.

«بگو - ای پیامبر - چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش وضع کرده و روزی های خوب و نیکو را حرام گردانیده است؟» (1)

آری! اسلام حرام گردانیده است هر چه پلیدی، ناپاکی و نجاست است و مخالف است با آنچه فطرتاً مورد تنفر انسان ها می گردد مانند بوهای بد و ناخن های کثیف و موهای پلید و نجاست کاری ها و پلیدی ها و پلشتی ها. از این روی و به خاطر اینکه خداوند زیبا است و زیبایی ها را دوست می دارد، ملاحظه می کنید که هر انسان مؤمن یا حتی کافری، وقتی می خواهد از منزل خارج شود، خود را می آراید و خوش بو می سازد تا آنجا که هیچ خانه ای را بدون آینه نمی یابی؛ پس اگر مردان به فکر آرایش خود هستند، چرا آن را از زنها منع کنیم، بشرط آنکه از حدود و مرز اسلام خارج نشوند و جلوی نامحرمان، آرایش کرده بیرون نیایند؟

ص: 83

«الناس اعداء ما جهلوا»⁽¹⁾ مردم نسبت به آنچه نمی دانند دشمنی می ورزند. یادم می آید در ایام جوانی، خوشم می آمد که روزهای چهارشنبه، سرمه بکشم و علی رغم اینکه تمام کتابهای حدیث، روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره دیدگانش را سرمه می کشید و بر آن تشویق می نمود، با این حال، هر وقت، سرمه به دیدگانم می مالیدم، زن و مرد نگاه های مخصوصی به من می کردند و چشمک می زدند، گویی، مرتکب گناه یا کار زشتی شده ام، تا سرانجام ناچار از این سنت حسنه، چشم پوشیدم.

برخی از اعراب بادیه نشین گوشهای پسران را نیز سوراخ می کنند و برخی گوشواره ها در آنها فرو می کنند، و این نزد بعضی قبیله های عرب، شایع است ولی اگر در این زمان - مثلاً یک مرد فرانسوی را ببینی که در گوشش حلقه ای کرده است، تعجب می کنی و می گویی لابد آدم نامرد یا هرزه ای است، همچنین است اگر مردی را با موی بلند ببینیم، با اینکه در تاریخ به ثبت رسیده است که مردان، موهای سر را مانند زن ها می پروراندند، حتی برخی از صحابه نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گیسو داشت.⁽²⁾ بهر حال باید سخن پیامبر را تکرار کنیم که می فرمود:

ص: 84

1- نهج البلاغه : کلمات قصار شماره 438.

2- ام هانی گوید: پیامبر را دیدم که چهار گیسو داشت. ولی صاحب مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) می گوید: صحیح این است که پیامبر بیش از دو گیسو نداشته که از نیایش هاشم، چنین سنتی به او ارث رسیده است. براء بن عازب گوید: موهای سرش به دوشش می رسید. عایشه گوید: مویش تا بناگوش مبارکش می ریخت ولی به دوشش نمی رسید. (مترجم)

«خداوند هرگز به لباس وریشخت ظاهر تان نگاه نمی کند، بلکه به دلها و رفتارهایتان می نگرد»⁽¹⁾ و این سخن حضرتش که فرمود:

«خدای لعنت کند مردان زن صفت (مخنث) و زنهایی که متشبه به مردان اند»⁽²⁾

ولی درست نیست که بسنده کنیم به وضعیت چهارده قرن پیش پیامبر (از نظر لباس و شکل و تمایل) و بگوییم دیگر هر چه در این زمینه، پیشرفت کرده باید کنار گذارده شود!

خداوند از این شدت ها وسختگیری ها مبرا است چرا که خود فرموده:

«و خداوند هرگز در دین برای شما سختی و شدتی قرار نداده است.»⁽³⁾

و پیامبر نیز از این وضعیت بدور است که خود می فرماید:

«بر مردم آسان بگیرید و فشار نیاورید. مردم را

ص: 85

1- صحیح مسلم ج 4 ص 1987 ح 2564 .

2- مسند احمد ج 1، ص 227.

3- سوره حج : 78.

در خاتمه به تمام این افراد سلفی - چه شیعی و چه سنی - می‌گوییم: هم بر خود فشار نیاورید و هم مسلمانان را تحت فشار قرار ندهید و آنان را از دین نرانید و این سخن رسول خدا را از یاد نبرید که فرمود:

«همانا اگر خداوند بوسیله تو یک نفر را هدایت کرد، برای تو بهتر است از دنیا و هر چه در آن است.»(2)

ولی اگر می‌خواهید واقعا اصولی به معنای منفی آن باشید، پس باید بجای اتومبیل و هواپیما و دیگر وسایل روز مره، بر الاغ و قاطر سوار بشوید و این طرف و آن طرف بروید زیرا رسول خدا سوار الاغ و قاطر می‌شدند و هرگز سوار هواپیما و اتومبیل نشدند؛ پس حال که چنین نمی‌کنید و هرگز نمی‌توانید چنین باشید، از خدا بترسید و بیش از این با مردم، رفتار سخت و خشن نداشته باشید و با زبان خوش با آنها برخورد کنید و اگر نمی‌خواهید پیشرفت کنید، حد اقل عقب‌گرد نداشته باشید.

ص: 86

1- صحیح بخاری ج 1: ص 27 و ج 8، ص 36.

2- مسند احمد ج 5: ص 333.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را دستور داد که به حبشه هجرت کنند، به آنان فرمود: «به سوی حبشه روانه شوید، زیرا در آنجا پادشاهی هست، که هیچ کس نزد او، مورد ستم قرار نمی گیرد.»⁽¹⁾

ولی به آنها گذرنامه نداد و از حکومت حبشه نیز درخواست ویزا نکرد و آنها را وادار به تغییر پول خود ننمود.

هیچ یک از این مسائل در آن زمان شناخته شده نبود و مورد استفاده قرار نمی گرفت، وانگهی سرزمین الهی گسترده است، هر گاه وطن انسان برایش تنگ شود، سوار مرکبش می شود و به سوی

ص: 87

زمین خدا روانه می گردد و به آرزوی خویش می رسد؛ نه حسابگری، نه مراقبی، نه بازرسی، نه گمرکی، نه عوارضی، نه کارت بهداشتی، نه گواهی شاهنشاهی برای الاغش یا قاطرش که نکند دزدی باشد یا عوارضش را پرداخت نکرده باشد!

آری! این تمدن است؛ یا بهتر بگوییم ازدیاد جمعیت است که زمین را به کشورها و دولتهای متعدد و گوناگون تقسیم کرده و هر کشوری به زبان حکومتش، سخن می گوید و هر حکومتی برای خود پرچمی و مرزهایی در دریا و خشکی دارد که نگهبانانی محکم و استوار بر آن گمارده است تا هر کسی وارد نشود. و هنگامی که بر عدد ملت ها افزوده شد و طمعها فزونی یافت بطوریکه هر یک می خواست دیگری را استعمار یا استثمار کند و انقلابها و کودتاها و جرایم زیاد شد، جامعه های پیشرفته ناچار شدند، ملیت ها را از هم جدا سازند؛ گواهی ولادت و وفات برای افراد، صادر کنند، کارت شناسایی پدید آمد، گذرنامه درست شد، مرزها خط کشی شد، هر کس توانایی ورود به مرز دیگری بدون اجازه قبلی و ویزا و روادید نداشت و خلاصه هر جایی، قانونی و هر حکومتی برنامه مشخصی برای خود اعلام کرد.

من هم مانند بسیاری از جوانان مسلمان، وقتی کشورم بر رویم تنگ شد و در تنگنای سیاسی قرار گرفتم، نیت کردم که به

کشورهای دیگر هجرت کنم ولی همه درها را به روی خود بسته دیدم بویژه در کشورهای عربی و اسلامی.

راستی چقدر سرگردان می شوم وقتی این آیه را در کتاب الهی می خوانم که فرمود:

« آنان که به خویشتن ستم روا داشتند ، هنگامی که قبض روح شدند، فرشتگان از آنها پرسیدند که کجا بودید؟ گفتند: ما در روی زمین مستضعف و ناتوان بودیم. فرشتگان گفتند : مگر زمین خدا گسترده و وسیع نبوده که در آن هجرت کنید (عذرشان پذیرفته نمی شود) و آنان جایگاهشان دوزخ است و چه سرنوشت بدی.» (1)

به خویشتن می گویم: راستی سرزمین جهان، همه اش ملک خداست و در این هیچ تردیدی نیست ولی برخی بندگان آن را گرفتند و بین خود تقسیم کردند و به دیگران اجازه استفاده ندادند . و اگر غیر مسلمانان مانند فرانسوی ها، انگلیسی ها، آلمانی ها یا آمریکایی ها عذری داشته باشند، کشورهای اسلامی چه عذر و بهانه ای دارند و اگر باز هم برای برخی دولت های عربی و اسلامی، عذری دست و پا کردم، چه بهانه ای برای حاکمان مکه و مدینه می ماند که مسلمان را نمی گذارند، به آسانی وارد شود و برای حج و عمره ، از او عوارض ورود می گیرند و با چه دشواری

ص: 89

ویزای حج می دهند .

راستی جای شگفتی است که در قرآن می خوانیم:

«آنان که کافر شدند و مردم را از راه خدا منع می کنند و از مسجد الحرام که آن را برای مردم یکسان قرار دادیم چه شهری باشند و چه بادیه نشین» (1)

پس اگر خدا مسجد الحرام را برای تمام مردم، جایگاه امن قرار داده و ساکنین و غیر ساکنین، در آن یکسان اند، چگونه ملک یک دولت می شود که به برخی اجازه ورود بدهد و دیگران را از آن منع کند. پس باید به اسلام و قرآنمان باز گردیم و برنامه های خود را عوض کنیم.

مدت زیادی گذشت و من با این افکار و اندیشه ها درگیر بودم، تا جایی که گاهی با خدای خود مناجات کرده، عرض می کردم: تو می گویی و سخن تو حق است:

«آیا زمین خدا گسترده نیست که در آن هجرت کنید.» (2)

و تو می گویی و سخت حق است:

« مردم را به ادای مناسک حج فراخوان تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو گرد هم آیند.» (3)

و همانا این سرزمین گسترده تو است که محاصره شده و این

ص: 90

1- سوره حج : 25.

2- سوره نساء : 97.

3- سوره حج : 27.

خانه تو است که دیگران مالکش شده اند و آن را از مردم منع می کنند. بار الها، چه باید کرد؟

روزی از روزها که داشتم سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را درباره قرآن در نهج البلاغه مطالعه می کردم، به جمله ای رسیدم که چند بار آن را خواندم، و در آن گم شده ام را یافتم و آن معمایم را گشود و افکار پریشانم را سامان داد.

حضرت امیر علیه السلام در نخستین خطبه نهج البلاغه، درباره قرآن چنین می فرماید:

«آیات و احکامی که در وقت خود واجب می شود ولی در آینده از بین می رود.»⁽¹⁾

از این سخن فهمیدم که مانند چنین آیاتی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امکان پذیر بود، در آینده به خاطر سلطه ستمگران و طغیان کافران، غیر ممکن می شود.

پس اگر کسی در روز قیامت به پروردگارش بگوید: من در زمین تو مستضعف و ناتوان بودم، خدای سبحان که هیچ مطلبی بر او پوشیده نیست و می داند که او در این دوران ها می زیسته است، به او نخواهد فرمود: جایگاهت دوزخ است و چه بد سرنوشتی!

و اگر کسی به پروردگارش در آن روز بگوید: من از رفتن به

ص: 91

1- نهج البلاغه : خطبه 1.

حج خانه تو منع شدم و مرا نگذاشتند به خانه ات راه یابم در پاسخ خواهد شنید: من هم به تو گفته بودم اگر استطاعت و تواناییش داشتی به حج برو؛ پس عذر و پوزشت پذیرفته است و آن کسی که تو را منع کرده، او مسئول است و باید پاسخگو باشد.

سلام بر تو ای امیر مؤمنان، روزی که زاده شدی و روزی که از دنیا رفتی و روزی که برانگیخته خواهی شد. (1)

ص: 92

1- اگر صهیونیست ها فلسطین را اشغال کردند، بسیاری از کشورهای اسلامی توسط نمایندگان فراماسونهای بین المللی و کارمندانشان اشغال شده است، از جمله آنها حجاز است (عربستان). من از عراق و اردن به سوی حج رفتم و دیدم که چگونه با یک زایر خانه خدا معامله می شود تا آنجا که هفت ساعت در فرودگاه جده معطل شدیم و هر چه مردم فریاد زدند، هیچ اثری نداشت. کارمندان فرودگاه بدترین و خشن ترین رفتار را با زائران خانه خدا داشتند تو گویی می خواستند به آنها بگویند: ما بی نیازیم و احتیاجی به شما نداریم. بروید به سوی چادرها روانه شوید؛ همان چادرهایی که می بایست ساختمانهایی مجهز باشند برای راحتی و آسایش حاجیان و از پول خود آنها تهیه شده است ولی این اموال همراه با بخش عظیمی از سهمیه نفت روانه آمریکا می شود تا ملت آمریکا و صهیونیست ها از آن بهره برند و در آسایش و رفاه باشند و فرانک فرانسه تقویت شود.

یکی از مشکلات سیاسی که تمدن نوین، آن را در میان جامعه‌ها پدید آورده، خود بینی است که هر انسانی تنها به فکر خویش باشد و هیچ در اندیشه دیگران نباشد. خودش سلامت باشد، مردم به جهنم! و این بدترین وضعی است که جامعه انسانی گرفتارش شده است چندان که منافع امت در خطر و سرنوشتش نامشخص باشد و هیچ کس، فریادی نزنند و کاری انجام ندهد. و بدینسان ارزشهای والایی از شهامت، مردانگی، ایثار و جهاد و مبارزه با ستمگران از بین می رود و دین کمرنگ می گردد و وجدان‌ها می میرند.

همچنان که قبلاً از آیات قرآن استدلال کردیم، در مورد

برخی احادیث نیز همانطور استدلال می کنیم. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که مورد اتفاق همه است با هم می خوانیم که می فرماید:

«باید امر به معروف و نهی از منکر نمایید و یا اینکه خداوند بدترین شما را بر شما مسلط می کند، پس خوبانتان دعا می کنند ولی دعایشان مستجاب نمی شود.»⁽¹⁾

امر به معروف و نهی از منکر برای حیات امت امری لازم است و امامان آن را از ارکان اسلام دانسته اند. و لذا می بینیم اولین شعاری که گروه های اسلامی معاصر، آن را بلند می کنند شعار امر به معروف و نهی از منکر است. ولی جامعه های پیشرفته امروز به شدت با این امر مخالفت می کنند و برای مقابله با آن سازمان هایی درست کرده اند مانند سازمان حقوق بشر و سازمان حقوق زن و حتی جمعیت دفاع از حقوق حیوان، پس اگر حکومت خود این امر مهم (امر به معروف و نهی از منکر) را بر عهده نگیرد، شاید محال باشد که گروه ها بتوانند از عهده اش بر آیند چه رسد به افراد .

امروز خود شاهد منکرات در بسیاری از اماکن هستی ولی توانایی مخالفت نداری و حتی اگر خواستی نهی از منکر کنی ،

ص: 94

1- مسند احمد ج 5: ص 391، السنن الکبری، ج 10، ص 93.

ممکن است طرف مقابل - چه دختر و چه پسر - علیه تو به مقامات قضایی کشور شکایت کند و در بهترین حالت ها به تو گفته می شود. به شما مربوط نیست ، دخالت بی جا نفرمایید ! اگر گفتی : من دارم امر به معروف یا نهی از منکر می کنم پاسخت می دهند: تو از کجا چنین حقی برای خود قائلی و چه کسی به تو صلاحیت و شایستگی این امر را داده است؟

من خودم به این تجربه های تلخ رسیده ام چنانکه دیگر مسلمانان نیز، این مراحل را گذرانده اند و در نتیجه تلخی ناتوانی و سستی در ذائقه ام مانده است و سرگردانم میان دو امر اول : عقیده ام که مرا وادار به انجام این وظیفه شرعی می کند و اگر سکوت کنم ، مورد بازخواست قرار می گیرم و دوم: وضعیت کنونی که در آن زندگی می کنم و این حق را از من به زور می گیرد و تهدیدم می کنند اگر دوباره خواستم انجام وظیفه کنم. از یاد نمی برم که روزی استاندار به من گفت : مگر تو پیامبر خدایی و خدا به دین جدیدی تو را مبعوث گردانیده که بین مردم اصلاح کنی؟! پاسخ دادم : نه، هرگز! گفت : پس برو به خودت و خانواده ات برس و ما را از شر خود برهان ! ما مسئول امنیت مردم و سلامتیشان هستیم و اگر اجازه دهیم هر بی سروپایی امر و نهی کند، کشور پر از هرج و مرج می شود.

من هم سر جای خودم نشستم و از رو رفتم! هر چند در درون خویش احساس وظیفه می کردم و بین اقدام یا امتناع، سالها گذراندم تا اینکه به این حدیث رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم که می فرماید:

«هر یک از شما منکری را ببیند، باید با دستش آن را بر طرف سازد، پس اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش و آن ضعیف ترین مراحل ایمان است.»⁽¹⁾

و همچنین می فرماید:

«خداوند هیچ پیامبری را پیش از من نفرستاده است جز آنکه برای او حواریون و اصحابی بوده که به سنتش عمل می کردند و اوامرش را اطاعت می نمودند، سپس همواره گروه هایی پس از آنان جانشینشان می شدند که می گفتند آنچه را به آن عمل نمی کردند و انجام می دادند کارهایی را که مامور به آن نبودند، پس هر که با دستش و قدرتش با آنها جهاد و مبارزه کند، مؤمن است و هر که با زبانش با آنها مبارزه کند، مؤمن است و هر که با قلبش با آنان جهاد

ص: 96

1- صحیح مسلم 1: ص 69 ح 78.

کند، او هم مؤمن است و پس از آن دیگر، به اندازه دانه خردلی ایمان وجود ندارد.»⁽¹⁾

خدای سبحان را حمد و سپاس گفتم که بیش از توانمان، از ما نخواستہ است و همانا این احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر کتاب خداست و چون علم به گذشته و حال و آینده، نزد خدا است، و خداوند می دانسته که دورانی بر مردم خواهد رسید که مسلمان، توانایی نهی از منکر و مخالفت با آن را ندارد، از این روی مطلب را آسان نموده و بیش از توانش، از او نخواستہ است، و اگر پیامبر مراحل نهی از منکر را آنگونه که ملاحظه کردید - تدریجی بیان می فرماید، دلیل بر تغییر جامعه اسلامی است از حالت قوت به حالت ضعف و ناتوانی و همچنین دلیل است بر تغییر تکلیف شرعی از حالتی به حالتی دیگر.

پس هر که نیرومند است باید با قدرت، جلوی منکرات را بگیرد و هر کس فاقد قدرت است ولی توانایی جلوگیری از منکر را با زبانش دارد، باید با زبان جهاد کند ولی اگر می داند که سخنش فایده ای ندارد یا ممکن است برای او ایجاد دردسر و مشکلات کند، در آن صورت کافی است در قلبش، مخالفت کند، بی آنکه سخنی بر زبان جاری سازد.

ص: 97

1- صحیح مسلم ج 1، ص 70 ح 80.

پس چه منزله است خدایی که هر کس را به اندازه توانش، تکلیف داده و درود بی پایان خداوند بر پیامبر رحمت و رأفت که بیش از خود مؤمنان بر آنان مهربان بود و بر خاندان پاک و طاهرش. [\(1\)](#)

ص: 98

1- چه دردناک است که در غرب گوشهای شنوا دیده شود ولی در کشورهای اسلامی، خبری نیست که نیست.

انسان متمدن و شریعت آسان

بدون تردید، انگیزه و هدف ادیان آسمانی که از سوی خدای سبحان، تشریح شده،

اولاً: شناساندن پروردگارش به انسان و رهایی او از پرستش بت ها و انواع شرك و گمراهی است.

ثانیاً: تنظیم زندگانی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اسلام است. و این اهداف در دو امر اساسی خلاصه می شود:

1- ایمان .

2- عمل .

و هرگاه گفته شود، ایمان و عمل، مقصود ایمان درست و عمل شایسته است؛ پس هر ایمان و عملی مورد پذیرش حق

ص: 99

تعالی نیست، چرا که گاهی ممکن است انسان، عقاید گوناگونی را بپذیرد که هیچ ربطی به اسلام ندارد و شاید از پدران خود به ارث برده است و هر چند اگر درست هم باشد ممکن است تغییر پذیرد و عوض شود.

خدای متعال می فرماید:

«وقتی به آنها گفته شد ایمان آورید به آنچه خداوند نازل کرده، گفتند: ما ایمان می آوریم به آنچه بر ما نازل شود ولی به ما و برای آن کافر می شوند در حالی که آن حق است و بر آنچه بر آنان نازل شده، صحه می گذارد.»⁽¹⁾

گاهی انسان کارهای زیادی را انجام می دهد، به خیال آنکه به نفع بشریت است در حالی که کارهایش جز ضرر و زیان ندارد. خدای سبحان می فرماید:

«واگر به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید، گویند: ما همانا مصلح هستیم. هان! آنها خود مفسد و تبهکارند ولی نمی دانند.»⁽²⁾

یا ممکن است انسان کارهای شایسته ای انجام دهد که برای بشریت بسیار ارزشمند و مفید باشد ولی برای خدا انجام نداده باشد، بلکه مقصودش ریا و مردم بوده است؛ این اعمال شبیه سراب است که از دور، تشنگان به خیال آب به سوی آن می آیند ولی وقتی رسیدند، چیزی را نمی بینند. خداوند فرمود:

ص: 100

1- سوره بقره: 91.

2- سوره بقره: 11 و 12.

«وما توجه به اعمال آنها کرده (که اعمالی فاسد و بی خلوص است) و آن اعمال را نابود می سازیم.» (1)

و اگر دین راهنمای انسان است که بوسیله آن هدایت می شود و پیشرفت می کند زیرا از آغاز آفرینش هر جا انسان بوده، دین هم وجود داشته است، و بوسیله تحقیقات و پژوهشهای باستان شناسان نیز فهمیده شده است که انسانهای نخستین بسیاری از اشیاء را نمی دانستند و طی سالهای سال پی پرده اند ولی از همان آغاز عبادتگاه داشته و به همین معنی اشاره دارد سخن حق تعالی که می فرماید:

«همانا نخستین خانه ای که برای مردم، قرار داده شد، خانه مبارکی است که در مکه می باشد و برای جهانیان مایه هدایت و راهنمایی است.» (2)

پس به طور یقین و جزم می توانیم اعلام کنیم که تمدن، عصاره ادیان آسمانی است و بنابراین اصل، اسلامی که بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، پیشرفته ترین و والاترین تمدن ها است که انسانیت نمی تواند از آن پیشی بگیرد یا فراتر رود، بلکه پیوسته در رتبه نازل تر قرار دارد و به آن وابسته است.

و همانا این قرآن تحوّل شگرف برای انسان متمدن بوده که مدت ها مصیبت های زیادی از کفر و الحاد و نبودن ارزشهای والای

ص: 101

1- سوره فرقان : 23.

2- سوره آل عمران : 96.

معنوی در اثر بی دینی، بر آن وارد آمده بود و بدینسان انسان امروز دنبال شخصیت و هویتش می گشت که تدریجاً آن را در آغوش عقیده یافت. خداوند می فرماید:

«پس تو - ای پیامبر - پیوسته رو به دین پاک خدا آور، همان دینی که فطرت الهی است و مردم بر آن آفریده شده اند و هیچ تغییری در آفرینش الهی نبوده است که این آیین استوار و محکم خداست ولی بسیاری از مردم نمی دانند.»⁽¹⁾

آری! ما امروز شاهد بیدار باش بزرگ اسلامی در تمام زمینه ها چه در میان روشنفکران و چه غیر آنها، هستیم و می بینیم که تغییر و تحوّل، همه ملت ها را با اختلاف رنگ ها و نژاد هایشان در بر گرفته است.

در میان ملل ملحدی که قائل به تئوری حقوق انسان هستند و آزادی های بی حد و مرز را اعلام می کنند، امروز می بینیم که عقب گرد کرده اند و مثلاً انسان را از مشروب خواری، هنگام راندن اتومبیل منع می کنند، هر چند ادعا می کنند که دینشان آن را حلال دانسته و حضرت مسیح علیه السلام - والعیاذ بالله - برای آنان مشروب ساخته است؛ زیرا حوادث رانندگی به سبب شرب خمر، زیاد شده تا آنجا که آمار نشان می دهد، تنها در فرانسه، در اثر

ص: 102

1- سوره روم: 30.

همین تصادفهای رانندگی سالیانه بیست هزار نفر کشته می شوند.

و ما اگر قوانینی را که بالاترین تمدن ها در پیشرفته ترین کشورها به آن رسیده اند، ورق بزنیم و آنها را با قوانین اسلام، مورد مقایسه قرار دهیم، اختلاف گسترده ای را می یابیم که مانند فاصله آسمان و زمین است. کافی است نگاهی بیافکنیم به عهد نامه حضرت امیر علیه السلام به والیش مالک اشتر نخعی که پس از ولایت دادن او بر مصر برایش نوشت، تا پیشرفت مسلمانان را در تمام زمینه ها دریابیم. (1)

پژوهشگری که این پیمان نامه را می نگرد، بی گمان در خلال خطهائش والاترین معانی تمدن بشری را در می یابد که تاکنون تمدن قرن بیستم به آن نرسیده است.

این پیمان نامه ضمن اینکه تمام مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را شامل شده، از مسائل معنوی، عبادت ها، اخلاق، پرورش روان ها و طبیعت های بشری نیز فروگذار نکرده است.

و من اگر اظهار تأسف می کنم، به این خاطر است که بیشتر مسلمانان، نهج البلاغه را به فراموشی سپرده اند با اینکه این کتاب ارزشمند، پر است از گنجهای عرفانی و حقیقت های علمی، از آن

ص: 103

1- رجوع کنید به عهدنامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر نهج البلاغه - نامه هایش 53.

طرف شتابان به سوی دیگر کتابها و نوشته ها و تئوریهای غربی روی می آورند، به این امید که در مسیر تمدن دروغین قرار بگیرند، همان تمدنی که جز نکبت ها و مصیبت ها و بدبختی ها چیزی برای جامعه ها و ملت های مستضعف در بر نداشته است.

و اگر به یکی از آنان بگوییم: در اسلام و شخصیت‌های اسلامی، الگویی نیکو برای تمام انسان ها و انسانیت است؛ در پاسخ می گوید: اگر این حقیقت داشت، پس چرا مسلمانان عقب گرد کردند و دیگران به پیش تاختند و متمدن شدند.

اینها و امثال اینها از یاد برده اند که متأسفانه اسلام تنها به صورت یک تئوری در آمده و اجرا نمی شود، و بیشترین شخصیت‌هایی که می خواستند آن را اجرا کنند، مورد هجوم قرار گرفتند، تبعید شدند، از شهر و دیار رانده شدند، کشته شدند و یا از روی منبرها، مورد شتم و لعن و نفرین قرار گرفتند و آثار و کتابهایشان همچنان مجهول و پنهان مانده و مورد تهمت ها و تبلیغات مغرضانه قرار گرفته است. (1) در حالی که علمای غرب در آمریکا، آلمان و انگلستان بیشترین استفاده را از اسلام کردند

ص: 104

1- ر.ک کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین نوشته نووی و کتاب «الانسان العربی والحضاره» نوشته انور الرفاعي و کتاب «روائع حضارتنا» نوشته دکتر مصطفی سباعی و کتاب «الاسلام والحضارة العربیة» نوشته محمد کرد علی و بسیاری کتابهای دیگر .

و مسلمانان از این معنی غفلت دارند.

خداوند می فرماید:

«گروهی جانشینشان شدند که نماز را ضایع کرده و دنبال شهوت ها روانه شدند ، اینان به زودی کیفر گمراهیشان را خواهند دید.»⁽¹⁾

روزی یکی از آنان به من گفت: اگر مقصودت از شخصیت‌های اسلامی ، امامان دوازده گانه اهل بیت است و چنانکه در کتاب‌های آمده ، شیعیان امامت آنان را پذیرفته و از آنها پیروی کرده و در امور دین و دنیا تقلیدشان کردند؛ پس چرا شیعیان نیز مانند سایر مسلمانان پیشرفتی نکردند و در هیچ دانش و اختراعی پیشتاز نبودند؟

در پاسخش گفتم:

شیعیان امامیه ای که به دوازده امام ایمان آوردند، اینقدر اندک و کم بودند مانند یک نقطه سفید در یک لباس سیاه، و همواره بر خود از کشته شدن می هراسیدند چرا که در طی قرن های متمادی خونشان را مباح دانسته و نوامیسشان را هتک می نمودند و تحت سخت ترین فشارها و شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفتند.

و بی گمان کسی که چنین زندگانی داشته باشد، هرگز

ص: 105

1- سورة مریم: 59.

نمی تواند پیشرفت کند و ترقی نماید و پیوسته مشغول گرفتاری ها و اندوه های خودش است که هر آن منتظر کشته شدن است.

بر کسی پوشیده نیست که اگر انسان فقیر و گرسنه شد، فکرش قبل از هر چیز در پی کسب روزی است که سبب بقا و استمرار زندگیش می باشد، پس چگونه است اگر روزیش قطع شود و خودش و خاندانش نزدیکانش محتاج لقمه نانی باشند؟! ولی اگر وسائل رفاه و آسایش و زندگی خوش برای انسان فراهم گردد، اندیشه اش پرواز می کند و لذا می بینی دولت ها برای دانشمندان، وزنه و ارزش ویژه ای قائل اند و وسائل آسایش را به تمام معنی برایشان آماده می کنند و پولهای زیادی در این راه مصرف می کنند و بودجه مخصوصی تعیین می نمایند و آزمایشگاه ها و دستگاه های بسیاری فراهم می کنند که به آسانی، تجربه های خود را دنبال کنند، گذشته از اینکه کتابها و کتابخانه های متعددی در خدمتشان قرار می دهند و اکتشافات و مقالات جدید را ترجمه می کنند و در دسترسشان می گذارند؛ پس چرا دیگر اختراع نکنند؟

با تمام این احوال، و علی رغم فقر و تنگدستی و قتل و شکنجه شیعیان، اینان در تمام زمینه های علم و دانش، پیشقدم بوده اند زیرا در مکتب اهل بیت درس خوانده اند، در مکتبی که دانشمندان بزرگ در زمینه های مختلف از آنجا فارغ التحصیل

شده اند. مگر نه این است که امام جعفر صادق علیه السلام، در کنار تدریس فقه و تفسیر، علوم تجربی و نظری از قبیل ریاضی، فیزیک، شیمی، هیأت و علوم دیگری که اهمیتش فقط در عصر نوین و پس از انقلاب صنعتی معلوم شد، به شاگردانش می آموخته است.

در اینجا بسنده می کنم به اعترافات علمای غرب و مستشرقینی که برخی حقایق را از امام صادق علیه السلام و دوران علمیش در سال 1968 در دانشگاه «استراسبورگ» فرانسه برای تحقیق پیرامون تاریخ علمی و تمدنی شیعیان امامیه، برگزار کردند و بیش از بیست دانشمند از آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک، سوئیس و ایتالیا در آن شرکت کردند.⁽¹⁾

اینان به تفصیل درباره امام جعفر صادق علیه السلام و شاگردش جابر بن حیان سخن گفتند که جابر بیش از هزار و پانصد رساله، تقریرات درس استادش را در علم شیمی، طب و فلسفه به جای گذاشت و ابن الندیم در فهرستش و ابن خلکان در کتابش «احوال الامام الصادق» یادآور شده است. اینان اجماع کردند بر اینکه جابر بن حیان توانست نظریات علمی گوناگونی را اجرا کند و مواد شیمیایی و دیگر مرکباتی را که در صنعت بمب ها و مسائل دیگر کارساز است، اختراع نماید. و اجماع کردند بر اینکه جابر بن حیان توانست اسرار و رموز علم شیمی را کشف کند و توانست معادن

ص: 107

1- ر. ک. کتاب «الامام الصادق كما عرفه علماء الغرب» ترجمه دکتر نورالدین آل علی.

پست را به معادن ارزشمندی مانند زر و سیم تبدیل نماید و در این باره می گفت:

«استادم جعفر بن محمد بابی از علم و دانش به من آموخت که اگر بخواهم می توانم زمین را پر از طلای ناب کنم.»

دکتر محمد یحیی هاشمی دانشمند معاصر نیز کتابی به نام «الامام الصادق ملهم الکیمیا» نگاشته، در آن می گوید:

«آنچه بیشتر ما را به اعجاب و ا می دارد، ادعای جابر بن حیان است به اینکه این راز (تبدیل معادن و تغییر اجسام در تمام اعمال دخالت دارد و اگر ما امروز دقت نماییم، می بینیم کشف مواد رادیواکتیو که اتم را می شکافد و ماهیت ماده را تغییر می دهد، از نتایجش فقط اختراع بمب اتمی نیست، بلکه ایجاد منابع نیروهای جدیدی است که در فکر انسان هم خطور نمی کرده است.»⁽¹⁾

از اینها که بگذریم، شیعیان در تمام علوم پیشتاز بوده اند و در حالی که سایر مسلمانان بسنده کردند به فقه، تفسیر و اخلاق که در این زمینه ها نیز شیعیان بالاترین مقام را کسب کرده اند. می بینیم نخستین اختراع کنندگان از آنان بوده اند و تاریخ نیز بدان گواهی داده است. آنان که می خواهند در این زمینه تحقیق بیشتری کنند، کتاب «الشیعه و فنون الاسلام» و مقدمه کتاب «اصل الشیعه و اصولها» را مطالعه کنند که یقین کنند، شیعیان از تمام طوایف

ص: 108

1- الامام الصادق ملهم الکیمیا، نوشته دکتر هاشمی - ص 156.

پیشگام تر در تمام علوم و معارف به رهبری امامانشان بوده اند که تمام علوم و اسرارش را شکافته اند و آنان به حق دعوت کنندگان به علم و دانش بوده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «بلکه من فرو رفته ام در علمی که پنهان و پوشیده است بر شما و اگر آن را بخواهم نمایان سازم و اظهار نمایم، آنچنان مضطرب و لرزان می شوید مانند ریسمان در چاه ژرف.»⁽¹⁾

ص: 109

1- نهج البلاغه - خطبه 5.

در سالهای اخیر بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، گفتگوهای زیادی درباره شیعیان مطرح می شود هم اکنون تبلیغات غربی و وسایل ارتباط جهانی، مشخصاً شیعیان ایران را هدف قرار داده اند و آنان را گاهی دیوانگان خدا و گاهی تروریست معرفی می کنند، و همین صفت نیز به شیعیان لبنان سرایت کرد زیرا منافع آمریکا و غرب را در بیروت مورد هجوم قرار داده و معدوم ساختند و بدینسان آنان را افراطی و متشدد توصیف نمودند. سپس این اوصاف را بر تمام شیعیان جهان، عمومیت دادند، بلکه حتی به گروه ها و نهضت های اسلامی در تمام نقاط دنیا، همین صفت ها بخشیدند هر چند بیشتر آنان سنی هستند

و هیچ ارتباطی با شیعیان ندارند.

ما هیچ اهمیتی به رسانه های غربی و دشمنان اسلام و آنچه در تحلیل های خود از اوهام و دروغ ها می نویسند نمی دهیم زیرا هر دشمنی ممکن است، دوست شود مگر دشمنان در دین. ولی آنچه مایه تأسف می گردد سخنان برخی مسلمانان درباره شیعیان است، که بدون استناد به دلیل و برهان روشنی وبدون تحلیل و بررسی، سخنان دیگران را بازگو می کنند.

بهر حال گذشته از اینکه در کتابمان «الشیعة هم أهل السنة»⁽¹⁾ تعریفی حقیقی از این گروه ارائه داده ایم، لازم است گوشه ای از سخنان خدا و رسولش را درباره شیعیان یادآور شویم، سپس گوش فرا دهیم به سخنان علما و اندیشمندان مخالف و موافق.

شیعه در قرآن کریم

خدای سبحان می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»⁽²⁾

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، همانا آنان بهترین مردم هستند.

ص: 112

1- این کتاب به زبان فارسی برگردانده شده و تحت عنوان «اهل سنت واقعی» توسط بنیاد معارف اسلامی قم منتشر شده است. مترجم

2- سوره بینه : 7.

جلال الدین سیوطی (دانشمند بزرگ اهل سنت) در تفسیر معروفش به نام «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور»، در تفسیر این آیه، چنین می نویسد: ابو هریره گوید: آیا از مقام و منزلت فرشتگان نزد خداوند تعجب می کنید؟ به آن کسی که جانم در دست او است سوگند، به تحقیق مقام بنده مؤمن نزد خداوند در روز قیامت، بالاتر از مقام فرشته است اگر می خواهید بخوانید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

عائشه گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: گرامی ترین بندگان نزد خداوند چه کسانی هستند؟ فرمود:

ای عائشه! آیا نمی خوانی این آیه را:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

جابر بن عبدالله گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، علی وارد شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

به همان کسی که جانم در دست او است سوگند، این وشیعہ اش، به تحقیق، رستگاران اند در روز قیامت و این آیه نازل شد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

پس از آن هرگاه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را می دیدند که

می آید، می گفتند: «خیر البریه آمد». (1)

ابو سعید گوید: علی، خیر البریه و بهترین مردم است. (2)

ابن عباس گوید: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

«هان! تو و شیعیانت در روز قیامت از خداوند راضی و خداوند از شما خشنود است.» (3)

علی علیه السلام گوید: رسول خدا به من فرمود:

ایا نشنیدی سخن خدای را که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» تو و شیعیانت هستید، قرار ما کنار حوض کوثر، آنجا که همه امت ها برای حساب و کتاب می آیند، تو و شیعیانت زیبا چهره و گرامی وارد می شوید. (4)

علمای اهل سنت که این تفسیر را ذکر کرده اند بسیارند، برای نمونه، علاوه بر جلال الدین سیوطی، طبری در تفسیرش، حاکم حسکانی در شواهد التنزیلش، شوکانی در فتح القدیرش، آلوسی در روح المعانی و مناوی در کنوز الحقائقش را یاد آور می شویم.

و همچنین خوارزمی در مناقب، ابن صباغ مالکی در فصول

ص: 114

1- مناقب خوارزمی: 62.

2- الدر المنثور ج 8، ص 589، تذکرة الخواص: 18.

3- الدر المنثور ج 8، ص 589، تذکرة الخواص: 18.

4- الدر المنثور ج 8، ص 589، تذکرة الخواص: 18.

المهمه ، ابن عساکر در تاریخ دمشق، شبلنجی در نور الابصار، ابن الجوزی در تذکرة الخواص، قندوزی حنفی در ینابیع الموده، هیثمی در مجمع الزوائد، متقی هندی در کنز العمال وابن حجر در الصواعق المحرقة نیز همین تفسیر را ذکر کرده اند.

با این دلیل محکم و متین، جایی نمی ماند که پژوهشگران قانع شوند به سخنان برخی تاریخنگاران که معتقدند پیدایش شیعیان پس از شهادت امام حسین علیه السلام بوده است.

شیعه در سنت پیامبر :

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکرر درباره «شیعه» سخن گفته و هر بار ثابت کرده است که پیروان علی رستگاران اند زیرا پیروی از حق کرده و یاریش نمودند و از باطل دوری جسته و خوارش ساختند . و همچنین ثابت کرده است که شیعیان علی علیه السلام، شیعیان پیامبرند. ما در اینجا بسنده می کنیم به حدیثی که ابن حجر در «الصواعق المحرقة» و دیگر علمای اهل سنت در کتابهایشان نقل کرده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

« آیا خشنود نیستی که تو و حسن و حسین همراه من در بهشت هستید و ذره ما پشت سرمان و زنهائمان پشت سر ذریه ها و شیعیانمان به طرف راست و چپ

و چندین بار رسول خدا از علی و شیعیانش یاد برد و فرمود:

«به خدایی که جانم در دست او است سوگند، این و شیعیانش روز قیامت رستگاران اند.»(2)

و این طبیعی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروان حق را یاد آور شود و نشانه ای برای آنان معرفی کند که در تمام دوران ها شناخته شوند تا مسلمانان بتوانند از حقیقت پنهانی، پرده بردارند و از نزدیکترین راه ها به آن راه یابند.

به خاطر همین تذکرها مکرر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که گروهی از بزرگان اصحاب، مشهور به تشیع و پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام، پس از وفات رسول خدا شدند، از جمله: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان و مقداد بن اسود، تا آنجا که واژه شیعه، لقب اینان شد، چنانکه دکتر مصطفی شبیبی در کتابش «الصلة بين التصوف والتشيع» و همچنین ابو حاتم در کتاب «الزينة» یاد آور شده اند. ابو حاتم می گوید:

«کمترین اسمی که برای یک مذهب در اسلام پیدا شد، شیعه است و این لقب گروهی از اصحاب بود مانند ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و مقداد بن اسود.»

ص: 116

1- الصواعق المحرقة ابن حجر - ص 161.

2- مناقب خوارزمی حنفی - ص 62.

و بدینسان ثابت می شود اشتباه مستشرقین و برخی پژوهشگران مسلمان که از آنان تبعیت کردند، در اینکه پدیده تشیع، یک پدیده سیاسی بوده که اوضاع سیاسی، پس از شهادت امام حسین علیه السلام، آن را ایجاد کرده است.

و همچنین ثابت می شود نادانی دشمنانی که پدیده تشیع را به ایرانیان وابسته می دانند، چرا که اینان از جهل و تعصب خود، پرده برداشتند.

چگونه پژوهشگران تفسیر می کنند، تشیع اصحاب به امام علی علیه السلام در زندگانش و اینکه کوفه مرکز شیعیان در جنگ جمل و جنگ صفین در آغاز اسلام بوده است؟ و چگونه این دشمنان مغرض تفسیر می کنند پیدایش دولتهای شیعه در کشورهای عربی در شمال آفریقا مانند مغرب (مراکش) و تونس و در مشرق مانند مصر و حلب قبل از آنکه ایران، تشیع را بشناسد. زیرا دولت ادیسی ها در مغرب در قرن دوم هجری و دولت فاطمی ها در تونس در پایان قرن سوم هجری و حکومت فاطمی ها در مصر در اواسط قرن سوم هجری و دولت حمدانیان شیعه در حلب (سوریا) و در عراق در قرن چهارم هجری بوده است در حالی که دولت صفوی ها در ایران در قرن دهم هجری بوده است. پس اشتباه بزرگی است که برخی می خواهند

ص: 117

آغاز تشیع را از ایرانیان بدانند .

و چنانکه در کتاب «آنگاه هدایت شدم» یاد آور شده ام بیشتر علما و امامان اهل سنت، ایرانی بوده اند و نه تنها شیعه نبوده بلکه تعصب شدیدی ضد شیعه و شیعیان ابراز داشته اند. کافی است بدانیم بزرگترین مفسر آنها که زمخشری است ایرانی می باشد و بزرگترین محدثین آنها بخاری و مسلم، فارسی می باشند و ابو حنیفه - که اهل سنت او را امام اعظم می نامند - فارسی است و امام نحوی ها (سیبویه) فارسی و امام متکلمین واصل بن عطاء ایرانی، و امام لغت، فیروزآبادی (صاحب قاموس المحيط) فارسی و غزالی و رازی و ابن سینا و ابن رشد همه فارسی هستند و اینان همه از علما و پیشوایان اهل سنت اند.

ص: 118

ای کاش مسلمانان در آن روز، شیعه شده بودند

عید غدیر بزرگترین و گرامی ترین عیدها

مسلمانان در شرق و غرب زمین ، دو عید را جشن می گیرند؛ اولین عید، عید سعید فطر است که پس از ماه رمضان می آید و دومین عید، عید اضحی (قربان) است که پس از اعمال حج می آید. و مسلمانان از آغاز تا امروز این دو عید را زنده نگهداشته و در تمام جهان ، جشن می گیرند و نخستین عید را عید کوچک و دومی را عید بزرگ می نامند. ولی متأسفانه نسبت به عید سوم که بزرگترین عید است و «غدیر» نامیده می شود و همان روزی است که دین در آن کامل و نعمت خدا بر مسلمانان تمام شد، اختلاف کردند.

ص: 119

پژوهشگر تاریخ بدون شک در می یابد که علت اختلاف آنان، از موضعگیری سیاسی سقیفه سازان، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد، چرا که در برابر متون و نصوص روشنی که در کتاب خدا و سنت رسولش آمده بود، به خود اجازه اجتهاد دادند و مسلمانان را به زور وادار به آن کردند.

از آنجا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت کنار گذارده شد هر چند طبق متون، او خلیفه واقعی بود، و به جای او کسی نشست که قریش او را به خاطر هواهای خود برگزیدند و این نخستین رویداد تلخی بود که پس از رحلت پیامبر در میان مسلمانان رخ داد و آنان را مصیبت زده کرد و نبرد باطل علیه حق و جاهلیت را علیه اسلام آغاز نمود.

بدون شک این آیه شریفه که می فرماید:

«محمد نیست جز رسولی که پیش از او رسولانی آمدند، پس اگر مرد یا کشته شد، شما به قهقرا و عقب باز می گردید»⁽¹⁾، ارتباط مستقیمی با عید غدیر دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عید غدیر را جشن گرفت، هنگامی که خدایش امر نمود که علی را خلیفه و جانشین پس از خویش نصب کند و به امت بفهماند و هنگامی که از سوی حاضرین بیعت با علی

ص: 120

تمام شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تبریک گفت و جبرئیل امین بر او نازل شده این آیه را آورد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1)

امروز دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما بهترین آیین برگزیدم .

پیامبر فرمود:

الله اکبر، خدای را بر این اكمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به ولایت برادرم و پسر عمویم (علی) شکر و سپاس. و بدینسان موکبی برای تهنیت در همان روز ترتیب داده شد، و هیچ کس از حاضرین (از زن و مرد) نماند جز اینکه ولایت را به علی تبریک گفت.

طولی نکشید. درست دو ماه پس از آن جشن بزرگ به مناسبت آن بزرگترین عید الهی، امت منقلب شد و آن عید و قهرمانش را نادیده گرفت و کسی را برای خود برگزید که مورد رضایت خداوند نبود. و برای بهانه گاهی کم سنّ و سالی را مطرح می کردند و گاهی می گفتند که بنی هاشم به مقام نبوت مشرف شده ،

ص: 121

1- سوره مائده : 3.

پس دیگر سزاوار نیست که خلافت هم در میان آنان باشد و گاهی هم بهانه می کردند که قریش نمی توانند کسی را رهبر خود قرار دهند که قهرمانانشان را کشته و شخصیت‌هایشان را به قتل رسانیده و بینی بزرگان‌شان را به خاک مالیده است.

البته فرزند ابوطالب گناهی ندارد جز اینکه جان خود را در راه رضایت و خشنودی خداوند، در طبق اخلاص قرار داد و به خاطر یاری دین از همه چیز گذشت؛ دینی که برادرش و پسر عمویش آن را آورده بود. پس دیگر از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراس ندارد و تصمیم و عزمش را به متاع دنیا نمی فروشد.

من هرگز نمی توانم فضائل و مناقب امام علی علیه السلام را بر شمارم و مشخصات و ویژگی‌هایش را بازگو کنم چرا که قبلا می دانم اگر دریا مرکب و مداد کلمات پروردگارم باشد، دریا خشک می گردد پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد.

افتخار و مباهات و شرافت برای آن بزرگوار کافی است که خداوند دینش را با امامت او کامل کرد و نعمتش را با خلافت او به اتمام رساند و از مسلمانانی که ولایتش را با دل و جان پذیرفتند، خشنود شد.

عزت و فضیلت برای آن حضرت کافی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را امام و پیشوای تقوا پیشگان و سید و سرور مسلمانان

و رهبر مؤمنان و محور و مرکز دین و ایمان قرار داد.

من هیچ نیازی ندارم که بر صحت و درستی عید غدیر، دلیل و برهان بیاورم چرا که تمام امت اسلامی به وقوع این رویداد صحه گذاشته و آن را نقل کرده اند هر چند تنها شیعیان، آن را جشن می گیرند و اهل سنت می خواهند، به هوای خود تأویلش کنند.

سخنان جشن گرفتگان را خواندیم همچنان که سخنان تأویل کنندگان را بازگو نمودیم. عقیده ولایت پذیرفتگان را نیز مطالعه کردیم که از آن همه نص روشن فهمیدند که امامت، اصلی از اصول دین است و عقاید مخالفین را نیز مورد بحث قرار دادیم که آن نصوص را چنین تأویل کردند که چیزی جز رأی و نظر محمد درباره پسر عمش و دامادش نبود و می خواست با این کار، دلهای دشمنان را تا اندازه ای نسبت به او نرم کند!!!

موضعگیری پیروان و یارانش را فهمیدیم که آنان چندتن فقیر و مستضعف بودند، چنانچه موضعگیری دشمنان و مخالفان را نیز درک کردیم که آنان گروه زیادی از ثروتمندان و مستکبران بودند و مخالفشان تا آنجا کشیده شد که حرمت اهل بیت پیامبر را نیز هتک کردند و نه تنها سرور اوصیا را مورد هجوم قرار دادند که سرور زنان جهان را نیز اهانت کردند و جنگی شدید علیه خاندان نبوت آغاز نمودند که به نبرد ناکشین و قاسطین و مارقین منتهی شد

ص: 123

و سرانجام، امام را در محراب نماز به شهادت رساندند، آنگاه سجده شکر بجای آوردند و به این هم بسنده نکرده، که دو فرزندش، همان سروران جوانان اهل بهشت را به شهادت رساندند؛ امام مجتبی علیه السلام را با زهر و امام حسین علیه السلام را همراه با ستارگان درخشان اهل بیت علیهم السلام در کربلا به قتل رساندند.

از اینجا می فهمیم که عید غدیر، آزمایش این امت بود که متأسفانه متفرق شده و اختلاف کردند و پراکنده شدند مانند اختلاف یهود و نصاری چنانکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نیز بدان اشاره فرمودند. (1)

و فهمیدیم که امامت - که اصلی از اصول دین است - دور افتاده و مورد نفرت قرار گرفت و اهلش چاره ای جز بردباری و تسلیم نداشتند. و به جای آن امارت دروغینی، بی فکر و اندیشه وضع کردند که خداوند شرش را از سر اسلام و مسلمین بر طرف سازد و کار به جایی رسید که آزادشدگان (طلقاً) و تبهکاران نیز در آن طمع کردند و کشتی نجاتی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن را ساخته و به راه انداخته بود، کسی در آن سوار نشد جز اندکی از مخلصین ولی سایر مسلمانان را حب دنیا و ریاست خواهی در بر گرفت. بدینسان

ص: 124

1- صحیح بخاری - ج 4 ص 205- کتاب بدء الخلق - باب ما ذکر عن بنی اسرائیل و همچنین ج 9 - ص 126 - کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة - باب قول النبی التبعن سنن من کان قبلکم.

امامان هدایت و چراغان راهنما را رها کردند و دنباله رو مذاهب خود ساخته و خود پرداخته شدند که در کتاب خدا و سنت پیامبر هیچ دلیلی - تا روز قیامت - بر آن وجود ندارد.

این بود خلاصه ای از داستان عید غدیر و قهرمان غدیر و توطئه ای که پس از غدیر پدید آمد که نیازی به تفصیل بیشتر آن نیست. کسانی که مایل به بررسی بیشتر هستند مراجعه کنند به کتاب دیگر اینجانب «مع الصادقین»⁽¹⁾.

اینک لازم است بدانیم که ما چه سنی باشیم و چه شیعی، همه قربانیان تاریخ هستیم، بلکه قربانیان نقشه ها و توطئه هایی که دیگران برای ما کشیدند و طرح ریزی کردند و همانا ما بر فطرت، زاده شدیم و پدران و مادرانمان سبب شیعه یا سنی شدن، و سبب هدایت یا گمراهیمان هستند. و این را هم باید بدانیم انحرافی که چهارده قرن به طول انجامیده، ممکن نیست در ظرف چند سال اصلاح پذیرد، و هر که چنین پندارد خود را فریب داده است.

بر کسی پوشیده نیست که امامان معصوم علیهم السلام از امام علی علیه السلام گرفته تا امام حسن عسکری علیه السلام آنچه در توان داشتند برای وحدت امت و هدایت مردم به سوی صراط مستقیم انجام دادند، و در این راه جان خود و جان فرزندان خود را فدا کردند که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 125

1- ترجمه این کتاب تحت عنوان «همراه با راستگویان» توسط بنیاد معارف اسلامی قم چاپ و منتشر شده است.

پا برجا و استوار بماند، ولی بیشتر مردم کفران کردند و پشت نمودند و حق را پایمال کردند.

و این را هم نیز بدانیم که تلاشهای مصلحین و مؤمنان راستین، همه به بن بست رسید و آرزوهای تحقق وحدت به سنگهای تعصب کورکورانه و جهل و نادانی بر خورد کرد، و در برابر آنان کوه هایی از قومیت ها، نژادها و حکومت های گوناگون قد بر افراشتند و در پشت سر آنان دشمنان دین ما قرار دارند که هرگز نمی توان محبت و دوستیشان را کسب کرد و از زمان رسالت پیامبر تا امروز همواره با تمام تلاش کوشیده اند که نور خدا را خاموش سازند.

و باز هم پشت سر آنان، فرصت طلبانی وجود دارند که جز منافع خود چیز دیگری را نمی بینند و بی گمان وحدت مسلمین، منافعشان را به خطر می اندازد، بدینسان پیوسته می کوشند که مردم را متفرق و از هم جدا ساخته و پراکنده نمایند.

از آنان که بگذریم ابلیس لعین هم بی کار ننشسته است چه او است که به خداوند عرض می کند:

«به تحقیق که بندگان را از راه راست و صراط مستقیم منحرف و گمراه گردانم.» (1)

ص: 126

1- سوره اعراف : 16.

لازم است بدانیم که وقت بسی گذشته است؛ چهارده قرن است و ما در خوابیم، سرگردان و سراسیمه ایم، خردهایمان را زخارف وزینت های دنیا، تخدیر کرده و روان هایمان را بیماری های صعب العلاج تهدید می کند. ولی از آن سوی، دشمنانمان، از نظر علمی و تکنولوژی پیوسته به پیش می تازند! ما را استثمار می کنند، خون ما را می ریزند، ثروتهایمان را غارت می کنند و ما را به ذلت و خواری می کشانند و ادعایشان هم این است که ما ملت های عقب افتاده ای هستیم که باید متمدنمان سازند

و حیوانات درنده ای هستیم که باید راممان کنند.

همه راه ها را بر ما بستند و نفس ها را حبس کردند! حتی اگر یکی از ما عطسه ای کند هزار حساب برایش می گشایند و از او می خواهند که مصدر آن زکام و سرماخوردگی را مشخص سازد، نکنند به آنها منتقل گردد و بیمار شوند و علاجش دشوار گردد.

همه به خاطر این است که آنها به دستوراتی که اسلام داده بود عمل نموده و فرا گرفتند ولی ما بسیاری از اوامر الهی را رها کردیم . که بیش از این نیاز به شرح و توضیح نیست زیرا که خردمند را اشاره ای کافی است.

امروز از خواب بیدار شده ایم ولی چه بیداری! شروع کردیم کف زدن و بر نغمه های وحدت رقص کردن و هر یک معتقدیم که

خود قهرمان وحدتیم! و چنین پنداشتیم که چه آسان و فقط با چند کنفرانس یا چند شعار، می شود امت را به وحدت وا داشت.

من از روزی که دیدگانم را بر دنیا گشودم، به گوشم واژه «وحدت» می خورد. در نخستین مدرسه، سرودهای وحدت را سر دادم و معانیش در خون و رگم روان شد و هر چه رشد می کردم و بزرگتر می شدم، خواب وحدت را می دیدم ولی امروز بیش از پنجاه سال از عمرم می گذرد، هیچ ترسیم و خیالی هم از وحدت نمی بینم.

پس از یأس و نومیدی از وحدت مسلمین، بسنده کردم به وحدتی که بین دو دولت هم جوار (مصر و سوریه) به وجود آمد ولی همان صبحی که به خاطر این وحدت خرسند شدم، شب همان روز بر آن گریستم. البته هر دو ملت با هم هستند و هیچ چیز آنها را از هم جدا نمی سازد جز قوانین دولتی. آن روز فهمیدم که سرنوشت ملت ها در دست افرادی محدود است و هر گونه بخواهند، آن را می چرخانند، پس اگر خوششان آمد، دو ملت را به وحدت وا می دارند و اگر میل نداشتند، میان آنان تفرقه می اندازند و به جنگ و خونریزی وا می دارند و لذا می بینی همان ها که دیروز با یکدیگر معانقه و رو بوسی می کردند، امروز با هم می جنگند و کار زار می کنند.

ص: 128

هنگامی که دشمنان آنقدر قدرت و نفوذ دارند که می توانند بین ملت هایی که صدها سال وحدت داشتند، اختلاف انداخته ، کشمکش و تنش ایجاد کنند با آن همه قدرت و توانی که در این ملت ها بوده است ، هرگز رها نمی کنند ملت های اسلامی را که صدها سال است ، متفرق و پراکنده اند، و اینک در صدد وحدتند و این وحدت خطری جدی و بزرگ برای منافع آنان به شمار می آید، با وجود اینکه این ملت ها در فقر و عقب افتادگی و وام های انباشته شده، غوطه ورنند.

حال فرض کنید، وحدت هم پیدا شود، با این فقر و بی سوادی چه کاری می توانیم بکنیم؟ اگر در اندیشه طرد استعمارگران و قطع دست دزدان برآییم، باید از چنان نیرویی برخوردار شویم که بتواند ستمگران را از پای در آورد و خرابکاران را تار و مار سازد، و چگونه این ممکن است در حالی که پیوسته از آنان سلاحی می خریم که برای نابود ساختن مسلمانان و فرزندان زحمت کش ملت های اسلامی مورد استفاده قرار می گیرد.

و اگر یک روز پیش رویم، آنان شصت سال به پیش می تازند و اگر یک نیرو برای مقابله با آنان فراهم آوریم، هفتاد نیرو برای نابودی ما به کار می گیرند، و اگر خواستیم با آنها کارزار کنیم، آنان

چندان مشکلی برای مقابله با ما نخواهند داشت، زیرا برادران مسلمان و عرب را تحریک می کنند که باهم نبرد کرده و خون یکدیگر را بریزند و خودشان از دور مشغول کف زدن و تماشا کردن می شوند.

جنگ خلیج از سمع و نظر ما بدور نیست، دیروز بود که در این جنگ فقط چند تن از سپاهیان کفار کشته شدند، ولی از آن سوی صدها هزار مسلمان زنده بگور شد و آن کس که تا چندی پیش تهدید به سوزاندن اسرائیل می کرد و برخی نادانان باورشان شده بود، شروع به نابود ساختن ملتش در شمال و جنوب، آن هم با شیمیایی و ناپالم نمود و در حالی که عتبات مقدسه و مساجد نیز از مزدوران خائنش در امان نبودند، در برابر کفار همچون ترسوئی پست و بزدل، عقب نشینی کردند و در جا زدند. (1)

ص: 130

1- چنانچه در کتاب «الملف السري في حرب الخليج ص 138» آمده است در جایی که صدام مزدور خائن، شعار «راه قدس از تهران می گذرد» را بلند کرده بود، این بار به سوی کویت روی آورد و توسط مزدوران به قتل و غارت و هتک نوامیس مردم شتافت و سرانجام چاه های نفت کویتی را آتش زد و دستور اعدام افرادی را صادر کرد که از غارت کویتی ها سرباز زده اند. لازم به تذکر است که رسانه های عراق و آمریکا و شریک سو مشان «سازمان ملل» حاضر نشدند آمار زیانهای مادی و بشری کوبیدن عراق را توسط آمریکا و متفقین، صادر کنند، در حالی که آنچه از بین رفت مراکز اقتصادی، بیمارستان ها و پل ها بود و هم اینک ملت عراق با گرسنگی و مرگ دست و پنجه نرم می کنند و 75٪ نوزادان به خاطر سوء تغذیه و نبود امکانات بهداشتی از بین می روند و این محاصره اقتصادی از بین نمی رود جز با نابودی تمام سلاحهای رژیم که از پول ملت فقیر عراق بدست آمده است و باید تمام ملت عراق فدای امنیت و استقرار اسرائیل گردد!

همانا جمهوری اسلامی ایران، این کشور را با تمام توان و قدرت و با بیشترین تلاشها و جدیت ها و پرداخت هزینه سنگینی از خون فرزندان صدیق و مخلصش و دشمنی با شرق و غرب و روبرو شدن با محاصره بین المللی، برای وحدت مسلمین قیام کرد و سرانجام، رهبرش و بنیان گذارش - که درود خداوند بر او باد - از دنیا رحلت فرمود در حالی که برای عدم اجابت مسلمانان و گوش ندادن به فرمان والایش (وحدت مسلمین) افسوس می خورد چنانچه نیای بزرگوارش امام متقین، متأسف و متأثر بود.

از سخنان معنوی و جاودانه امام (رحمه الله) است که فرمود:

«اگر هر یک از مسلمانان آب دهان بیاندازد، اسرائیل را غرق خواهند کرد.»

پس اگر مسلمانان از یک آب دهان انداختن هم بخل می ورزند، چگونه از آنها بخواهیم که جان و مالشان را نثار کنند و لذا می بینیم بسیاری از آنان روابط دوستانه با اسرائیل برقرار می کنند! پس نادانی است اگر کسی چشم طمع به وحدت اینان بدوزد.

آیا فراموش کرده اید که پنجاه هزار فلسطینی، هر روز منتظر رحمت اسرائیل اند و هر روز صبح در زیر چتر ذلت و خواری به کار

می پردازند تا قوت خود و خانواده هایشان را بدست آورند و اگر روزی اسرائیل درها را برویشان ببندد از گرسنگی می میرند چنانکه در روزهای اخیر اتفاق افتاد.

پس کجایند برادران مسلمانشان که خداوند بر آنها تفضل کرده و بی نیازشان نموده است تا جایی که یک شاهزاده شان آنقدر بودجه دارد که چندین برابر مستغنی کردن آن بیچارگانی است که با اسرائیل نمی جنگند و مقاومت نمی کنند زیرا آن را ولی نعمت خود و عامل روزی دهنده خویش می شناسند. (1)

سلام و درود خداوند به امام علی علیه السلام که می فرماید:

«نزدیک است که فقر، به کفر بیانجامد و اگر فقر مردی بود او را به قتل می رساندم.»

درست است که در وحدت، قدرت است ولی باید هر یک از عناصرش قدرت داشته باشد و اگر تمام عناصرش ضعیف و بیمار باشند، اجتماع وهم پیوستگیشان جز مرض و بدبختی نتیجه ای نخواهد داشت، و چگونه به وحدت روی می آورد کسی که گرسنگی و بیماریش، او را مشغول کرده است.

راجع به چه مطلبی با شما گفتگو کنم؟ راجع به نوجوانانی

ص: 132

1- روزنامه ها و اخبار، خبر دادند که پس از تصمیم گیری اسرائیل به منتقل کردن پایتخت از تل آویو به قدس، یکی از مسؤولان کشورهای حوزه خلیج فارس به امریکا مسافرت کرد و 6 میلیارد دلار برای رفاه حال ملت امریکا تبرع کرد!!

که جز سنگ ، سلاحی برای مقاومت ندارند. سنگ ها هم شکسته شد! چرا که اکنون برخی دنبال سنگی می گردند که بر شکم خود ببندند تا از گرسنگی اندکی رهایی یابند! اگر هر آینه یک سرباز اسرائیلی با یک سنگ کودکان زخمی شود، ده ها کودک و نوجوان را با مسلسل و بمب مورد هجوم قرار داده و از بین می برند.

پس کجایند کشورهای عربی که ده ها سال است وعده آزادی فلسطین را سر می دهند؟

کجایند کشورهای اسلامی که زیر چتر کنفرانس سران کشورهای اسلامی جمع آمده اند و ادعای آزادی قدس دارند؟

آیا یکی از این دولت ها را دیدید که کمکی مادی یا معنوی به کودکان جنگجو یا جهاد کنندگان آزاده آن دیار، که هیچ سلاحی جز سنگ ندارند، تقدیم کند؟ ما آنان را در جنگ خلیج ، شاهد بودیم که چگونه سلاحها را از مخفیگاه بیرون آوردند و میلیاردها دلار صرف کردند و سر و صدا راه انداختند که عراق را نابود سازند ولی در حقیقت همه آنها توطئه کرده بودند که انقلاب شیعی را بر اندازند. اکنون رژیم عراق و اسرائیل و رژیمهای مرتجع سر جای خود هستند ولی شیعیان زنده به گور شدند و آنان که زنده ماندند ، در بیابان ها سر گردان هستند در حالی که صدها هزار پناهنده

ص: 133

بیچاره در اردوگاه های عربستان وزیر سایه ذلت و اهانت و هابیت بسر می برند.

بگذار بگویم و بنالم از سرنوشت مسلمانان در افغانستان که خداوند بر آنها منت نهاد و بر کفار پیروزشان کرد سپس به جان هم افتادند و به کشتن یکدیگر پرداختند، خانه ها را ویران و زنان و کودکان را به قتل رساندند و همه جنایت ها توسط دست نشاندگان کفار انجام پذیرفت و همچنان ادامه دارد.

بگذار برای شما از سرنوشت مسلمانان در یوگسلاوی (بوسنی) بگویم که نیروهای کفر به آنان هجوم کردند و در پی نابودی کاملشان از اروپای شرقی بر آمدند.

بگذار از وضعیت مسلمانان هند ناله کنم که خود با دیدگانم دیدم چگونه نوامییشان هتک و مورد هجوم قرار می گرفت تا جایی که برخی زنان علویه مسلمان مانند حیوانات در بازارها به فروش می رسند.

از مسلمانان اتیوپی، سومالی، سودان و آفریقای سیاه چه گویم که روزانه هزاران نفر از گرسنگی می میرند در حالی که گربه ها و سگ های اروپایی بهترین و لذیذترین غذاها را تناول می کنند!! کرامت مسلمین زیر پا له می شود و لگدمال می گردد در حالی که گروه های دفاع از حیوانات، مانند قارچ می رویند.

بس است دروغ! بس است فریب! بس است نفاق! بس است دورویی! اگر فرزندان یک وطن پراکنده اند، چگونه ما خواهان وحدت تمام مسلمین می شویم؟! سخن زیاد است و کار اندک.

نگرشی کوتاه به تاریخی که از جنگ سال 1948 تا جنگ خلیج گذشته برای ما کافی است که ببینیم همواره پیروزی از آن کفار بوده و مسلمانان را ذلت و خواری و شکست و زیان بهره است. پس مواظب خشم خدا باشید ای خردمندان.

مگر همین دیروز نبود که می گفتیم: هرگز با اسرائیل سازش نمی کنیم و هر چه با قدرت و زور گرفته شد، با زور و قدرت باز پس گرفته می شود؟ پس چرا امروز مانند گداهان دنبال آن گام بر می داریم و خواهش و تضرع می کنیم که مقداری از زمین های به زور گرفته را به ما باز گرداند و واسطه را دوست نزدیکش (آمریکا) قرار می دهیم!

دلهایمان خسته شد؛ خردهایمان سراسیمه شد. قلبهایمان سرگردان گشت و دیگر نه وحدت شما را باور می کنیم و نه پیروزی که از راه شما بخواهد به ما برسد!

مگر معقول است که امرا و پادشاهان خلیج و دیگر شاهان و سلاطین مسلمان با فقیران و بیچارگان و بی نوایان و ناداران ،

وحدت کنند؟! آری! وحدت می کنند در شهادتین، آن هم فقط به زبان! و حتی نماز و روزه و زکات و حج نیز از حرف و سخن تجاوز نمی کند. دیگر مشکل نیست، خطیب جمعه فریاد زد: ای مردم! خدای ما یکی، پیامبر ما یکی، قبله ما یکی است پس مسلمانان! وحدت داشته باشید!! و چه آسان است بلند کردن شعار «نه شیعه، نه سنی، وحدت اسلامی»!

ولی فراموش می کنند که وضعیت موجود را درست بررسی کنند و با حقیقت و بدون فریب و نیرنگ، با آن روبرو شوند!

در سالهای اخیر نظر تازه ای را ارائه می دهند و یک رأی جدید را مطرح می کنند، گویا از گذشتگان و از امامان معصوم، پنهان مانده است که آقایان می گویند: نباید احادیثی را که درباره تاریخ یادشده مطرح کرد چرا که حساسیت برخی مسلمانان را بر می انگیزانند! از آن هم فراتر رفته گفتند که هیچ اختلافی بین شیعه و سنی نیست جز در فروع دین، مانند اختلاف مذاهب سنی، و بدینسان از امامت که اصلی از اصول دین است دست برداشتند!

نتیجه ای که از وضعیت جدید گرفته شد، این بود که مغزهایمان خشک شد پس از آن که آزاد شده بود و از بحث کردن برای رسیدن به حق باز ایستاد به این ادعا که باید همه با هم باشیم و جلوی دشمن مشترک بایستیم؛ اینان گویا غفلت کرده اند که

دشمن واقعی ما در درون خودمان جای گرفته و در منازل خودمان مسکن دارد و زیر نظر خودمان پرورش می یابد.

تعجب در این است که اگر با یکی از آنان راجع به مارکس ولنین سخن بگویی، خوشحال می شود و سینه اش گشاده می گردد و تو را از روشنفکران، معرفی می کند، ولی اگر نام ابا الحسن علیه السلام و امامان از فرزندان پاکش آوردی، ناگهان دلتنگ و افسرده می گردد و تو را متهم می کند که توهین به خلفای راشدین کرده ای؛ و از آن عجیب تر و خنده آورتر آنکه اگر با دلیل و برهان او را سر جایش نشاندی و عرصه را بر او تنگ کردی، فوراً شعار وحدت اسلامی را سر می دهد و تو را متهم می کند که در پی جدا سازی مسلمین هستی!

آیا باید نفرین کنیم کسی را که در پی وحدت عقیده بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش و رجوع به تقلید است و آیا او را باید متهم به پراکنده سازی مسلمانان سازیم؟

برخی از علما در حالی که می دانند، حق را پوشیده و کتمان می کنند و اگر بازخواستشان کنی از ترس اینکه متهم شوند به مخالفین وحدت اسلامی. پاسخ نمی دهند، من بر آن باورم که بحث واقعی برای رسیدن به حق، هرگز خطری نیست که وحدت مسلمین را بر اندازد زیرا بالاتر از برانگیختن عواطف و احساسات

نمی باشد و آن هم در پایان، به رسیدن به حق خواهد انجامید .

ولی خطر بزرگ که خطری از آن بزرگتر نیست، این است که لگام بر دهان بزنیم و مردم را از بحث و تحقیق باز داریم و عقلمان را به کار نیاندازیم و از رسیدن به حق منعش کنیم، زیرا خواهان وحدت هستیم! و این همان کاری بود که حزب بعث عراق برای تفرقه میان سنی و شیعه انجام داد، پس سخن گفتن در این زمینه ممنوع است تا اهل سنت، هرگز به حقیقت تشیع پی نبرند!!

و این نیز همان کاری بود که نخستین خلفای راشدین انجام دادند زیرا مردم را باز داشتند از نقل احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و راویان حدیث را با زور سر نیزه از روایت پیامبر منع کردند و لذا حقیقت از بیشتر مسلمانان پنهان شد و عید غدیر را نشناختند و ندانستند در آن روز چه گذشت، و بدینسان یهود و نصاری آنان را سرزنش کردند و گفتند اگر آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» درباره ما نازل شده بود، آن روز را تمام ما عید می گرفتیم و حتی یک نفر هم در آن اختلاف نمی کرد، و صحابه پاسخی بر آن نخواهند داشت .

اخیراً گروهی پیدا شده اند که استدلال به سخن امیر المؤمنین علیه السلام می کنند به اینکه فرمود:

«مادام که امور مسلمین پا برجا است ، من هم تسلیم خواهم بود، بگذار فقط بر خودم ستم شده

اینان از یاد برده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام خود، رویداد غدیر را احیا کرد پس از آنکه به فراموشی کامل سپرده شده بود و سی نفر گواه - از آنان که حاضر قضیه بودند - گرفت و آنان که این رویداد را کتمان کردند، نفرین کرد، چنانکه دو فرزندش نیز پس از او - در موسم حج و در برابر سیل زائران خانه خدا این رویداد مهم تاریخی را یاد آور شده و جشن گرفتند. و مگر امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که می فرماید:

«نفرین نکنید، ناسزا هم نگوئید ولی یادآور شوید که چه کردند و چه کردند تا حجت کامل تر گردد و استدلال روشن تر شود» (2)

پس باید به امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کنیم و از او پیروی نماییم نه اینکه فقط «تسلیم شدن» را مطرح کنیم، مانند بنی اسرائیل که می گفتند:

«برخی از آیات کتاب آسمانی را می پذیریم و برخی را نمی پذیریم!» (3)

بنابراین، آنان که می خواهند با ما بوسیله نهج البلاغه، احتجاج کنند، باید تمام کتاب را قبول داشته باشند با هر چه در

ص: 139

1- نهج البلاغه : خطبه 74.

2- بحار الانوار ج 32: 399.

3- سوره نساء : 150.

آن است، نه اینکه تنها با چند کلمه ای که سازگار با هوای نفسشان است، با ما احتجاج کنند و بس. مثلاً اگر در جایی از نهج البلاغه، ستایش شخص مجهولی شده باشد، فوراً می گویند: این سخن امام علی علیه السلام در حق فاروق است، که او را مدح و ثنا می گوید!!

و اگر به آنها بگوییم پس نظرتان راجع به خطبه شمشقیه و آن اعتراضهای شدید امام به خلفا چیست؟ می گویند: این دروغهای شریف رضی است و هیچ ربطی به حضرت علی علیه السلام ندارد!! البته آنها علی علیه السلام را دوست می دارند و تا جایی که یقین کنند آن حضرت دست از اطاعت خلفا بر نداشته! برایش دعا هم می کنند ولی اینها از یاد برده اند که علی، نفس محمد است و قلب علی، قلب محمد است و خداوند از اورجس و پلیدی را دور کرده و پاک و طاهر و مطهرش قرار داده است، اینها به فراموشی سپرده اند که علی نسخه ای مطابق اصل است؛ همان اصلی که خدایش به خلق عظیم، توصیفش فرمود و همانا دلهای اهل بیت هرگز حقد و حسد ندارند و کینه و بغض به آنها راه ندارد. (1)

ص: 140

1- ما شیعیان نیز چنین هستیم، پس اگر به آنها بگوییم که علی علیه السلام باب شهر علم است، فوراً فریاد می زنند: این منافات ندارد با اینکه شهر علم چند در مکرر داشته باشد! و اگر شجاعت حضرت را یاد آور شدیم و اینکه او سنگ اساسی اسلام را نهاد، صیحه کنان بر سر تو فریاد می زنند: تو می خواهی تاریخ را کنار بگذاری و آن همه فتوحات اسلامی را از یاد ببری!! این در صورتی است که گفتگو آرام باشد و اما در مقام ظلم و ستم در حق شیعیان، آنها کاملاً موافق هستند با سوزاندن خانه فاطمه علیها السلام، و فتوای قتل حسین علیه السلام و از بین بردن علویان (اولاد رسول الله) و سنی سازی الازهر و حلب و قتل عام سادات و فرزندان پیامبر و به قتل رساندن صدها زائر خانه خدای ایرانی در ایام حج و جنگیدن با ایران اسلامی، و نابود کردن شیعیان و علمای برجسته عراق مانند فرزندان مرجع بزرگ سید محسن حکیم و اندیشمند والا سید محمد باقر صدر قدس سره. آری! ما آنها را به گفتگوی سازنده فرا می خوانیم تا حق و اهل حق شناخته شوند و آنان ما را دعوت به سکوت می کنند و آنچه از آنها بهره بردیم کشتار بود و همکاری با ستمگران و دفاع از والیان و امرای جور و تباهی.

از این روی، این پیامبر بود و او وصی پیامبر، گویا محمد انذار کننده و هشدار دهنده، و علی، هادی است و هدایت کننده، محمد بر تنزیل می جنگد و علی بر تأویل و تفسیر کارزار می کند.

بدینگونه بود که خداوند علی علیه السلام را برگزید و برای امامت، انتخابش کرد؛ امامتی که بدان دین را تکمیل کرد و نعمت را به اتمام رساند و برای تقدیر و تکریم آن بزرگوار، خداوند روز تاجگذاریش به امامت را، روز عید اکبر قرار داد.

آری! علی علیه السلام با صبرش و خیر خواهیش، حتی یک روز از حق خود سکوت نکرد. خود شما در صحاحتان می نویسید که علی علیه السلام شش ماه حاضر نشد بیعت کند و در این مدت، با دلیل و برهان، بر آنها احتجاج می کرد و از حق خود دفاع می نمود تا آنجا که به عمر گفت: «شیری را بدوش که نیمش از آن خودت باشد. امروز برای او (ابوبکر) سخت بکوش تا فردا آن (خلافت) را به تو باز گرداند.»⁽¹⁾

ص: 141

1- الامامة و السياسة ج 1: ص 18، انساب الاشراف ج 1: ص 587.

و خودتان روایت کرده اید که با همسرش حضرت زهرا علیها السلام بیرون می رفت و به مجالس انصار سر می زد و آنها با پوزش به او می گفتند: ای نور دیده رسول الله! اگر همسر و پسر عمویت، زودتر به سوی ما آمده بود و از ما در خواست کمک می کرد (ما جز او کسی را برای خلافت) انتخاب نمی کردیم. و در پاسخ آنها، امیر المؤمنین سلام الله علیه می فرمود:

«آیا روا بود که بدن رسول خدا را بدون غسل رها سازم و از خانه خارج شوم و به سوی سقیفه روی آورم) و در امر خلافت با مردم به کشمکش پردازم؟».

و حضرت زهرا علیها السلام می فرمود:

«ابوالحسن به وظیفه اش عمل کرد ولی کاری که آنها کردند، حسابش با خداست»⁽¹⁾

آیا علی نبود که با درد و رنج، و با ناله و آه دل سوز، همسرش را شبانه به خاک سپرد و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

«سلام بر تو ای رسول خدا و بر دخترت که هم اینک کنارت آرمیده . او به تو خبر خواهد داد که امتت چگونه علیه من شورش کردند و حق فاطمه را غصب

ص: 142

1- الامامة و السياسة ج 1: ص 19، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ح 6: ص 13.

کردند. ای پیامبر از او مپرس ولی حال او را ببین (که خود خواهی فهمید چه بر او گذشته است). (1)

و مگر امام علی علیه السلام نبود که خلافت را به شرط پذیرش سنت دو خلیفه (ابوبکر و عمر) رد کرد و نپذیرفت؟ آیا این دلیل رضایتش از آنان و پذیرش رفتارشان است؟!

و مگر امام علی علیه السلام نبود که خلافت را رد کرد هنگامی که او را مجبور به آن ساختند و نپذیرفت تا وقتی که سی نفر به رویداد حادثه غدیر شهادت دادند و اعتراف کردند که امام علی علیه السلام از سوی رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت تمام مسلمانان نصب شده بود تا جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«هر که علی، ولیش نیست، مسلمان نخواهد بود»؟

و بدینسان امام علی علیه السلام، حادثه غدیر را دگر بار زنده کرد پس از آنکه نزدیک بود به فراموشی کامل سپرده شود، و با این حال - متأسفانه - بسیاری از مسلمانان از آن اطلاع ندارند و آن رویدادها را باور نمی کنند به این دلیل که شجاعت امام علی علیه السلام او را اجازه نمی دهد که بر حق، سکوت کند.

من به اینان می گویم: شجاعت امام علی علیه السلام بالاتر از شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این نیست؛ امام علی علیه السلام خود می فرمود:

ص: 143

«هر گاه آتش جنگ شعله ور می شد و کارزار شدت می یافت، به رسول خدا پناه می بردیم»⁽¹⁾

با این حال، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حق خویش سکوت کرد و در برابر مشرکین کوتاه آمد و شرطهایشان را به خاطر مصلحت اسلام و مسلمین پذیرفت تا جایی که برخی از اصحابش - متأسفانه - او را متهم به پذیرش ذلت در دین کردند و آن شخص به حضرتش فرمود: «تو واقعاً رسول خدایی (2)؟!!!!» همچنانکه برخی جاهلان، امام حسن علیه السلام را تهمت زدند و هنگامی که به خاطر حفظ خون مسلمانان پاک - با معاویه، صلح کرد به او «یا مذل المؤمنین!» - ای خوار کننده مؤمنان! گفتند.

بنابراین، عید غدیر ایستگاه ما بین حق و باطل است. عید غدیر، کمال دین را نشان داد. عید غدیر اتمام نعمت و اختصاص آن را به شاکران و سپاسگزاران، نشان داد. عید غدیر خشم و غضب خدا را بر انقلاب کنندگان نشان داد. عید غدیر، امامت را که خداوند در بندگان برگزیده اش قرار داده بود، نشان داد و سرانجام عید غدیر خلافت غضب شده ای را که آزاد شدگان (طلقاً) و تبهکاران، آن را همچو جامه در بر کرده بودند، نشان داد.

من هر گاه به یاد سخن شهید سعید، سید محمد باقر صدر

ص: 144

1- نهج البلاغه، کلمات غریب ش 9.

2- مسند احمد ج 4: 330، صحیح بخاری ج 3، ص 206.

- قدس سره - می افتم لحظه ای تردید نمی کنم که باید حق اهل بیت علیهما السلام را به دنیا شناساند.

او در دیدار با یارانش می فرمود: «هنگامی که نامه تیجانی از تونس بدستم رسید و به من بشارت می داد که برادران ما برای نخستین بار در آن دیار، عید غدیر را جشن گرفته اند، گریستم و خدای را شکر کردم که در آنجا بذر تشیع را کاشت.»

حاضرین در آن وقت فهمیدند که گریه آیه الله صدر از شدت خوشحالی بوده است چرا که توسط او گروهی از مؤمنین، هدایت و مستبصر شده اند. ولی پس از سالها من فهمیدم که گریه او به خاطر ظلم و ستمی که بر امیرالمؤمنین و عترت پاکش - درود خداوند بر آنان باد - روا داشته اند، بوده است چرا که ظلم به آنان ظلم به اسلام است و ظلم به تمام مسلمین. گویا آقای صدر بر این گریسته است که بیشتر مسلمانان، هنوز عید غدیر را نمی شناسند و به گوششان نرسیده است و ارزش و قدرش را نزد خدای جهانیان نمی دانند.

پس از این بررسی کوتاه از عید غدیر، لازم است نظر خود را در بهترین راه برای وحدت مسلمین ارائه دهم؛ البته این نظر خود من نیست که پیروی از متون کتاب و سنت است زیرا رأی من و رأی جهانیان پس از کتاب و سنت جز گمراهی و پندار نیست و پندار

ص: 145

هرگز، راه به حق نخواهد داشت.

من بر این باورم که وحدت بدست نمی آید جز بر یک اساس محکم و متین! بر اساس عقیده و چنگ زدن به ریسمان محکم الهی زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اگر در دین اختلاف داشتند، جزء حزب ابلیس می شوند.»

و همانا پایه های وحدت را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبیین کرد، آنجا که فرمود:

«دو چیز را در میان شما رها کردم که اگر به این دو تمسک جوید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم و همانا لطیف خبیر به من خیر داده که این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند»⁽¹⁾.

پس کسی که به آن دو تمسک جوید، خواهان وحدتی است که رسول خدا به آن امر کرده و کسی که از آن دو، دوری جوید - دانسته یا ندانسته به دعوت کننده به تفرقه است؛ همان تفرقه ای که رسول خدا جدا از آن بر حذر داشته و هشدار داده حتی اگر ادعا کند که رهبر وحدت و توحید است، پس بدانید که چنین کسی، سخنش

ص: 146

1- سنن ترمذی ج 5: ص 663 ح 3788، مناقب ابن المغازلی: 235 ح 283، احقاق الحق ج 18: ص 261.

باطل و بهتان است جز اینکه به سوی تقلین بازگردد.

شاید آن مطلبی که یکی از علما به من گفت، دلالت بر صدق نیت دعوت کنندگان به وحدت از اهل سنت دارد؛ همان ها که هیچ یک از مسلمانان تردیدی در دوستی و محبتشان به اهل بیت علیهما السلام ندارد. او به من گفت:

«ما هرگز با شما وحدت نمی کنیم مگر آن روز که آیت و معجزه شما ظاهر شود» گفتم: چه آیتی؟ گفت: مهدی؛ همو که ادعا می کنید زنده است و از دیدگان پنهان. تنها اگر او بیاید ما با شما وحدت می کنیم و عقیده تان را باور می نمایم.

این نتیجه گیری دردناکی است ولی بهر حال حقی است که راه گریز از آن نیست.

همینطور است؛ هرگز این امت، منسجم نمی شود جز با ظهورش و اگر فرض کردیم که بیشتر اهل سنت با ظهور امام زمان، به سوی اهل بیت علیهما السلام روی می آورند ولی بی گمان، همیشه در میان امت برخی معاندین و انکار کنندگان تا روز مرگ، وجود خواهند داشت تا در کنار دشمنان اجداد مهدی و شیعیانش و پیروانش قرار گیرند و از ظلمی که بر آنان شده یا سکوت کنند و یا با قاتلین هم آهنگ شوند و انعکاس صدایشان باشند و پیروی کنند از آنچه از آنان به ارث برده اند، همچون؛ ابن عمر که به حسین بن علی در

ص: 147

انقلابش و نهضت علیه یزید بن معاویه خرده می گرفت و اعتراض می کرد.⁽¹⁾ وهنگامی که اهل مدینه از بیعت با یزید، سرباز زدند، از آنان جدا شد و به فرزندان و خاندانش دستور داد که همچنان بر بیعت یزید پا بر جا بمانند و تبعیت از اهل مدینه نکنند،⁽²⁾ گویا بقای دین و سلامت آن در جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حاکم ظالمی همچون یزید، حجاج و صدام نیست بلکه مهم این است که دست اطاعت به حاکم را در دستش گذارد و از اجتماع مسلمین دوری نجوید هر چند، چنین ظالمانی، حکومت کنند.

امروز هم می بینیم در حالی که مفتی دربار سعودی (بن باز) اعلام می کند که خوردن ذبایح شیعه، جایز نیست و آنها تبهکار و مشرک اند و نمی شود با آنها ازدواج کرد یا به آنها زن داد، در همان حال به سپاهیان بیگانه در حجاز، خیر مقدم می گوید و از آنها استقبال می کند و نسبت به عکس های برهنه سربازان زن آمریکائی در حین گرفتن حمام آفتاب کنار دریا، عکس العملی نشان نمی دهد و آزادی کامل آنها را در کشور اسلامی تأمین می کند و صلح با اسرائیل را کار خیری تلقی می کند که این نتیجه اطاعت از دستورات والیان آل سعود است.

پس چگونه منتظر قدوم امام مهدی علیه السلام نباشیم و چگونه از

ص: 148

1- البدایه و النهایه ج 8: ص 163.

2- البدایه و النهایه - ج 8 ص 218.

خداوند نخواهیم، به ظهورش تعجیل فرماید تا عدالت را گسترش داده و ظلم و ستم را از زمین بر دارد.

در پایان این بحث، لازم است گوشه ای از وصیت نامه جاویدان رهبر امت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران - رضوان الله علیه - را یادآور شویم تا راه را بر مدعیانی که قائل به حرمت بحث میان شیعه و سنی به خاطر وحدت هستند، ببندیم.

آن بزرگوار وصیتش را با حدیث ثقلین آغاز کرده و پس از شرح و تفسیر حدیث، چنین می فرماید:

«... باید گفت آن ستمی که از طاغوتیان بر این دو ودیعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گذشته، نه بر امت مسلمان، بلکه بر بشریت گذشته است که قلم از آن عاجز است. و ذکر این نکته لازم است که حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و کتب اهل سنت از صحاح شش گانه تا کتب دیگر آنان، با الفاظ مختلفه و موارد مکرره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطور متواتر نقل شده است و این حدیث شریف، حجت قاطع است بر جمیع بشر بویژه مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه مسلمانان که حجت بر آنان تمام است، جوابگوی آن باشند و اگر عذری برای جاهلان بی خبر باشد، برای علماء مذاهب نیست.»

و پس از آنکه امام خمینی - قدس سره - ابعاد توطئه هایی که

قرآن و عترت پاک را هدف قرار داد و طاغوت ها قرآن را وسیله ای برای برپایی حکومت های دشمن با قرآن قرار دادند هر چند فریاد رسول خدا:

«إني تارك فيكم الثقلين.»

در گوشه های شان طنین انداز بود، ولی با بهانه های گوناگون و توطئه هایی از پیش ترسیم شده، تلاش کردند که مفسرین واقعی قرآن و آگاهان بر حقایق و برگزندگان کل قرآن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کنار بزنند، توضیح می دهد می فرماید:

«ما مفتخریم و ملت عزیز سر تا پا متعهد به اسلام و قرآن مفتخر است که پیرو مذهبی است که می خواهد حقایق قرآنی که سراسر آن از وحدت بین مسلمین بلکه بشریت دم می زند... نجات دهد.»

ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام این بنده رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیها است .

ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه

ص: 150

نجات است از امام معصوم ما است.

ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم الاف التحیات والسلام - که به قدرت خداوند قادر زنده و ناظر امور است ، ائمه ما هستند.»

آنگاه در آخر وصیتش می فرماید:

«با کمال جد و عجز از ملت های مسلمان می خواهم که از ائمه اطهار ... پیروی کنند... و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش ندهند و بدانند قدمی انحرافی مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است و از آن جمله از نماز جمعه و جماعت ... و مراسم عزاداری ائمه اطهار و به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائکه الله و صلحاء بر روح بزرگ حماسی او باد، هیچ گاه غفلت نکنند.

و بدانند آنچه دستور ائمه علیهم السلام برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است تمام فریاد قهرمانه ملت ها است بر سر مداران ستم پیشه در طول تاریخ الی الابد و می دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی امیه - لعنت الله علیهم - با آن که آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده اند

ص: 151

فریاد بر سر ستمگران جهان وزنده نگه داشتن این فریاد ستم شکن است.

و لازم است در نوحه ها و اشعار مرثیه و اشعار ثنای از ائمه حقّ علیهم سلام الله به طور کوبنده فجایع و ستمگری های ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به دست آمریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود این خائنین بر حرم بزرگ الهی لعنت الله و ملائکتّه و رسله علیهم است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود. و همه باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است این مراسم سیاسی است که حافظ ملیت مسلمین به

ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله وسلم [است].

و آنچه لازم است تذکر دهم آن است که وصیت سیاسی الهی این جانب اختصاص به ملت عظیم الشان ایران ندارد بلکه توصیه به جمیع ملل اسلامی و مظلومان جهان از هر ملت و مذهب می باشد.»

ای برادران! این وصیت رهبر امت است که یادآوری ظلم و ستم آنها را همراه با لعن و نفرین بر ما واجب می کند. پس کسی که ادعا دارد که امام «ره» آن را حرام می داند، ادعایش باطل است و با هیچ دلیل عقلی و نقلی توجیه نمی شود.

ص: 152

در پایان به تمام مسلمانان اعلام می‌کنم که اگر خواهان وحدت واقعی هستند باید سوار کشتی نجات شوند.

برای همین هم نوح علیه السلام کشتی کوچکی را به فرمان پروردگارش ساخت که تنها گنجایش مؤمنان حقیقی را داشت.

پیامبر اسلام نیز به امر پروردگارش کشتی بزرگی ساخت که گنجایش تمام امت را دارد و تمام مؤمنین می‌توانند سوار آن شوند. اهل بیت علیهما السلام تنها مختص شیعه نیستند بلکه خداوند آنها را برای هدایت تمام انسانها برگزیده است.

خداوند توفیق خدمت به اسلام و مسلمین را به ما بدهد و ما را از گروندگان به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصومش قرار دهد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین سیدنا و مولانا محمد وآله الطیبین الطاهرین.

جهاد و پایداری بر هدایت

خدای متعال در قرآن می فرماید:

«البتة برای آن کس که توبه کند و به خدا ایمان آورد و نیکوکار گردد مغفرت و آمرزش من بسیار است.»⁽¹⁾

این آیه دلالت دارد بر این که توبه و ایمان و کار نیک برای آمرزش و خشنودی خداوند کافی نیست مگر این که با هدایت همراه باشد.

امام صادق - سلام الله علیه - می فرماید:

«خداوند کسی را نمی آمرزد مگر این که توبه کند و ایمان آورد و نیکوکار باشد و به ولایت ما اهل بیت

ص: 155

1- سوره طه : 82.

بنابر این هدایت تکوینی و هدایت تشریحی دو خط مترادف هستند که یکی مکمل دیگری است. هدایت تکوینی متی الهی است که خدا بر تمام آفریدگانش نهاده و شامل تمام بندگان می شود. چنانکه خود در قرآن می فرماید:

«و قسم به نفس و آنکه او را نیکو آفرید و به او شر و خیرش را الهام کرد.»(2) و نیز: «ما راه را به او (انسان) نشان دادیم . خواه شکرگزار باشد خواه سرکش شود.»(3)

و اما هدایت تشریحی عبارت است از تلاش و کوششی که انسان می کند، تا پس از بحث و آزمایش و با استفاده از مدارک عقلی، حق را از باطل تشخیص داده، راه راست را پس از این که از آن دور بوده، انتخاب نماید. خدا در قرآن می فرماید:

«بندگان را بشارت ده که سخنان را گوش می دهند و بهترین آن را بر می گزینند . آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان نموده و همانا آنان خردمندان

ص: 156

1- بحار الانوار ج 27: ص 176 ح 22.

2- سوره شمس : 7.

3- سوره انسان : 3.

مفهوم آیه یاد شده این است که: بنده ای که می اندیشد، گوش شنوا دارد و از تمام آراء و نظریه ها بهترین را بر می گزیند و از حق پیروی می کند به اختیار خود به اصل هدایت تکوینی بازگشته و استحقاق پیدا کرده که خداوند او را خردمند بنامد.

بزرگترین نمونه برای تفسیر هدایت تکوینی و هدایت تشریحی، آن حوادثی است که در میان امت پیامبر اتفاق افتاده و می افتد؛ امتی که خداوند آنان را هدایت فرمود، از تاریکی به روشنایی وارد و به سوی راه راست راهنمایی نمود تا در آن گام بر دارند و پس از این که دینشان را کامل و نعمتش را بر آنان تمام کرد و دین اسلام را بر ایشان پسندید، آنان را به آیین روشن و پر فروغ هدایت کرد.

ولی امت پس از پیامبر پراکنده شدند و گروهها و فرقه ها و مذاهب مختلف پدید آوردند، با اینکه آنان بهترین امت بودند.

اولین سبب اختلاف و چندگانگی به صحابه باز می گردد، به گروه کوچکی که مشعل رسالت را حمل کردند تا آن را به نسلهای آینده ابلاغ نمایند. ولی افراد این گروه، پس از پیامبر، نه تنها پراکنده و متفرق شدند، بلکه با یکدیگر جنگیدند، خون یکدیگر را

ص: 157

ریختند، همدیگر را کافر دانسته و از هم دوری جستند. پس از آنها تابعین بودند که مشکل را بیشتر کرده با داخل کردن افکار جدید و نظریه های عجیب به دین خدا دایره اختلاف را گسترش دادند. پس گروهها و مذاهب گوناگون و نژادهای مختلف به وجود آمدند و مسلمانان به انسانی سرگردان در تاریکی تبدیل شد که نمی داند از کجا باید حق را بیابد، زیرا هر فرقه ای ادعای چنگ زدن به قرآن و سنت و پیروی از خط پیامبر را دارد.

و اگر از عاطفه و تقلید کور کورانه، رها شویم و تعصب را پشت سر خود بیاندازیم و با دید بصیرت، به امور بنگریم سئوال خواهیم کرد: جایگاه اهل بیت علیهم السلام در میان این همه فرقه و مذهب، چه جایگاهی است؟ بویژه اگر برخورد کنیم به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امت را ارجاع می دهد به اهل بیت علیهم السلام در تمام مسائل دین و دنیایش تا هدایتش را تضمین کند و از گناه کردن در امان نگهدارد. و این احادیث، بسیار است و نزد تمام مذاهب صحیح است و به حد تواتر رسیده است، مانند این سخن رسول خدایا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: «دو چیز گرانها در میان شما رها کردم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، تا وقتی به این دو چنگ زده اید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. شما را به خدا

اهل بیت را از یاد نبرید»(1) (وسه بار این سخن را تکرار کرد).

پژوهشگری که درباره اهل بیت و جایگاهش نزد امت، امروز تحقیق می کند جز احترام و تقدیر نسبت به اهل بیت در میان تمام مسلمانان نمی یابد، ولی وصیت و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحصر به احترام و تقدیر اهل بیت نمی شود بلکه دستور داده است که مردم به آنان رجوع کنند و خط آنان را پیروی کنند و در تمام امور تقلیدشان نمایند تا آنجا که فرمود:

از آنان پیشی نگیرید تا هلاک نشوید و از آنان عقب تر نروید تا هلاک نشوید و به آنان نیاموزید چرا که از شما داناترند»(2).

بنابر این اگر چنین باشد امروز تنها یک گروه می یابیم که به وصیت پیامبر عمل کرده و از زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تاکنون در خط اهل بیت علیهما السلام بوده است. این گروه شیعه علی نامیده شد و به مرور زمان لفظ شیعه را برای تمام کسانی به کار بردند که ولایت و رهبری علی وائمه طاهرین را پذیرفته اند.

و اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم در می یابیم که اهل بیت علیهما السلام و شیعیان شان مورد ظلم و ستم قرار گرفتند و از صحنه زندگی طرد

ص: 159

1- صحیح مسلم ج 4، ص 1873 ح 2408، ذخائر العقبی : 16.

2- المعجم الکبیر ج 5، ص 186 ح 4971.

شدند و از سوی حاکمان و امرائی که در سه قرن اول اسلام، بر مسلمانان حکومت کردند، مورد تجاوز و تعدی قرار گرفتند. و همانا حاکمان توانستند امت را از رهبری واقعی اش، دور نگه دارند و از برنامه و خطّ مستقیم آن، جدا سازند ولی هرگز نتوانستند، آن محبت و احترامی را که امت نسبت به اهل بیت پیامبر دارد از قلوبشان خارج سازند هر چند بر فراز منبرها از هیچ لعن و نفرین و دشنامی، فروگذار نبودند و علی رغم فشار فوق العاده بر مردم، با این حال حاکمان نتوانستند مودت خویشاوندان پیامبر را از دل‌های مؤمنان بیرون کشند.

و بدینسان تناقضی که امروزه در میان بیشتر مسلمانان وجود دارد، معنی و مفهوم پیدا می کند، زیرا می بینیم اغلب مسلمانان اهل بیت علیهما السلام را دوست می دارند و اقرار به برتری آنان از نظر علم و فضیلت و تکامل انسانی و اخلاقی دارند، با این حال از دیگران پیروی و تقلید می کنند و در احکام شرعی خود به آنان مراجعه می کنند، یعنی کسانی که به پیامبر را شناختند و نه هم زمان با او بودند، بلکه اینها پس از فتنه بزرگی که نشانه های دین را تغییر داد، و نیکوکاران را از بین برد، به دنیا آمدند؛ و اینچنین شد که اهل بیت علیهما السلام و پیروان و شیعیانشان، کنار زده شدند.

از این روی، امامان اهل بیت نزد بیشتر مسلمانان

ناشناخته اند، و اگر از آنها بپرسی: اهل بیت علیهما السلام چه کسانی اند؟ می گویند: زنان پیامبر!! طبیعی است پیامبری صلی الله علیه و آله و سلم که امتش را دستور به پیروی از اهل بیت علیهما السلام داد، مقصودش زنان خود نمی باشد، بلکه مقصود امامان دوازده گانه ای است که آنها را صریحا مورد اشاره قرار داد و فرمود:

«خلفای پس از من دوازده نفرند که همه آنان از قریش می باشند.»⁽¹⁾

پژوهشگران می دانند که ائمه اهل بیت علیهما السلام با تمام توان تلاش کردند خودشان را به مردم معرفی کنند و آنها را به سوی خود سوق دهند ولی متأسفانه «مردم بندگان دنیایند و دین جز لقلقه زبانشان نیست، آن را می چرخانند تا زندگیشان بچرخد و اگر روزی با بلاها آزمایش شدند، دینداران بسیار اندک خواهند بود.»⁽²⁾

و به همین خاطر بود که هر وقت امام صادق علیه السلام این آیه را می خواند:

«من آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد سپس هدایت شود.»⁽³⁾

ص: 161

1- صحیح مسلم ج 3، ص 1452 ح 6.

2- از سخنان امام حسین علیه السلام.

3- سوره طه: 82.

«هدایت شود به ولایت ما اهل بیت»⁽¹⁾

و از آیه کریمه نیز چنین بر می آید، مسلمانانی که عقیده در قلوبشان مستحکم گشت و به خدا و رسولش ایمان آوردند و از گناهانشان توبه کردند و کارهای شایسته انجام دادند و از سیئات و بدی ها دوری نمودند، تمام اینها برایشان کافی نیست و سزاوار مغفرت و آمرزش پروردگار نمی شوند جز با پیروی از ائمه هدایت و جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تنها آنها هستند که مقاصد قرآن و سنت را به مسلمانان آموزش می دهند تا ایمان و اعمالشان، مطابقت کند با واجبات الهی، بدون هیچ تأویل و کژی.

پس از اینکه تأویل در کتاب الهی و تحریف در سنت نبوی پدید آمد و هر فرقه ای استدلال کرد به آنگونه که خود از کتاب خدای سبحان تأویل نمود و از احادیثی که نزد خود صحیح بود، احتجاج کرد، آنگاه اختلاف پیش آمد، و سرگردانی پیدا شد و شک و تردید، فزونی یافت.

پس اگر در این گیر و دار مسلمانی بخواهد حق را بشناسد و از گمراهی دوری جوید و به رستگاری روز رستاخیز برسد و به بهشت و رضوان الهی دست یابد، چاره ای جز سوار شدن در کشتی نجات

ص: 162

1- بحار الانوار ج 27، ص 176 ح 34، احقاق الحق ج 18 : ص 510.

و بازگشت به اهل بیت علیهم السلام ندارد، چرا که آنان امان امت اند و خداوند اعمال هیچ بنده ای را نمی پذیرد جز از راه آنان و هیچ گزاشی جز از طریق مستقیم آنها پذیرفته نیست و این را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلام نموده و به امت دستور داده و از سوی خداوند آن را تبلیغ کرده است.

و اگر به اختلاف اصحاب پس از پیامبرشان، باز گردیم، می بینیم آنها بر سر خلافت اختلاف کردند و هر اختلافی پس از آن پدید آمد، بی گمان به خاطر همان خلافت بود زیرا اگر کسی که شایستگی ندارد، رهبری امت را بدست گیرد و کسی که در درجه پایینی قرار دارد، جانشینی پیامبر را غصب کند، قطعاً امت را به سوی گمراهی می کشاند زیرا از روی هوا و جهالت خود عمل می کند (نه از روی علم و فهم).

حال امروز که دیگر از خلافت خبری نیست، آیا مسلمانان رشد فکری خود را باز می یابند و به وصیت پیامبرشان عمل می کنند و به کتاب پروردگار و عترت پیامبر چنگ می زنند تا دگر بار صلح و صفا و برادری و مودت باز گردد و وحدت امت پایدار شود و زخمهایش درمان شود؟ این است فریاد دوستی مهربان و برادری دلسوز.

از آنچه گذشت فهمیدیم که هدایت، نعمتی است بزرگ که خدا بر بندگانش ارزانی داشته، و بازگشت به ولایت اهل بیت علیهم السلام

و پیروی از آنان، نعمت بزرگتری است که موجب آموزش خدای متعال بر بندگان گنهکارش می‌گردد. حال چگونه باید جهاد کرد تا بر این خط پایدار ماند؟

در اسلام دو جهاد وجود دارد: جهاد با دشمن که جهاد اصغر است و جهاد با نفس که جهاد اکبر می‌باشد. آنچه برای ما اهمیت دارد، جهاد اکبر است که مربوط به خویشتن انسان و نفس اماره است و درمان آن از بیماریهای انحرافی در عقیده.

گاهی انسان با نفس خویش مجاهدت می‌کند و گاهی برای دیگری جهاد می‌نماید. اما جهاد با نفس، از راه مداومت بر کارهای خیر و همنشینی با نیکوکاران و پرداختن به عبادات و معاملات طبق دستور اهل بیت علیهما السلام و با روایت آنان از جد بزرگوارشان از خدای متعال بدست می‌آید. و اما جهاد باغیر، عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ و دعوت مردم با حکمت و پند نیکو به سوی صراط مستقیم الهی، و این جهاد گاهی با سخن و گفتگو است و گاهی با قلم است که این جهاد نزد خداوند، از جهاد با شمشیر برتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«جوهر قلم عالمان و دانشمندان نزد خدا، برتر است از خون شهیدان.»⁽¹⁾

ص: 164

1- کشف الخفاء ج 2، ص 262، الاسرار المرفوعة ص 207 ح 817.

زیرا نوشته علما که عبارت است از بیان مسائل حق و تبیین آنها، بی گمان مردم را - با حجت کامل و دلیل های روشن - به سوی صراط مستقیم الهی رهنمون می سازد، و قطعاً این عمل، نزد خداوند برتر است از خون شهیدان، هر چند خون شهیدان از قداست والایی برخوردار می باشد. پس لازم است که علما، و دانشمندان برای تبلیغ اسلام حقیقی، تلاش کنند و ائمه اهل بیت علیهما السلام را به مردم شناسانند و در این راه، از انفاق پول وقت خویش دریغ نورزند. ای بسا مراکز کفر و الحاد و تباهی که با مبالغی سرسام آور، تغذیه می شوند ولی ثروتمندان مسلمان، جز بسیار اندک، در راه خدا انفاق نمی کنند.

ما خود شاهد بودیم که کفار به بهانه نجات مردم از چنگال گرسنگی به سومالی می آمدند ولی برادران مسلمانشان، از آنان غافل اند.

و خود شاهد بودیم فعالیتهای گروه های تبشیری مسیحی در شرق و غرب آفریقا و در مصر و سودان و اندونزی و دیگر کشورهای اسلامی، که با انفاق مقدار کمی از مواد غذایی و دارو، قلوب مسلمانان را جذب کرده و به مسیحیت سوق می دادند، ولی آن گروه از مسلمانان که دارای اموال زیادی هستند و خداوند از مال خودش بر آنها تفضل نموده است برای اینکه از این مال به دیگر بندگان نیز نفعی برسانند می بینی که بیش از بیست بار به حج

مشرف شده و هر سال چقدر پول مصرف می کنند ولی در کنار رشد گرسنگانی هستند که از فرط گرسنگی بر خود می پیچند و لباسی برای پوشیدن ندارند.

مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«نزدیکترین شما به خداوند، کسانی هستند که بیشتر به بندگانش کمک می کنند.» (1)

پس چه شده است که برخی، چندین بار به حج خانه خدا می روند ولی بیچارگانی از خویشاوندان خود دارند که نیازمندند و هیچ نیازشان را بر طرف نمی سازند و به آنان رحم نمی کنند؟!!

از آن بدتر، اسرافی است که در اثر سیگار کشیدن مسلمانان، حاصل می شود که این نزد خدا حسایی است سخت! اگر نگرشی کوتاه داشته باشیم بر مبالغی که صرف سیگار مسلمین می شود، آمارها مبهوتمان می سازد. به عنوان نمونه اگر عدد مسلمانان بیش از یک میلیارد باشد فقط یک پنجم آنان سیگار بکشند، با یک حساب سردستی در می یابیم که دویست میلیون سیگاری در روز دویست میلیون دلار صرف می کنند و در ماه، بالغ بر شصت میلیارد دلار می شود و در سال 720 میلیارد دلار. آری! حداقل آن، هفتصد و بیست میلیارد دلار است که هر سال مسلمانان مصرف می کنند تا

ص: 166

بیماریهای صعب‌العلاج را برای خود خریداری کنند !!

پس ای مسلمانان، به خود آید و اینقدر اموال خود را بیهوده صرف نکنید. اگر این پولها را ظرف ده سال جمع کنیم، مبلغی حدود 7200 میلیارد دلار بدست می‌آید که بی‌گمان تمام فقرای مسلمان را در شرق و غرب عالم، سیر و ثروتمند می‌کند.

آیا آن را آسان می‌انگارید در حالی که نزد خدا بسیار بزرگ است.

در خاتمه تذکراتی را به برادران شیعه ام که پیرو مذهب اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم هستند می‌دهم:

1- باید در گفتگو با برادران اهل سنتشان با بهترین روش مجادله کنند و از فحش و دشنام و نفرینی که دلها را می‌آزارد، دوری جویند، چرا که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«دشنام دهنده نباشید و نفرین نکنید ولی بگویید: چنین و چنان رفتاری داشتند تا دلالتان روشن تر گردد»⁽¹⁾

2- در عبادات و معاملات خود از کارهایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی مرسوم نبوده، خودداری کنند مانند قمه زدن در روز عاشورا و خونریزی کردن که مردم را از گرویدن به مذهب

ص: 167

1- بحار الانوار ج 32: ص 399.

اهل بیت علیهم السلام باز می دارد و امام صادق علیه السلام فرموده است:

«برای ما با اعمالتان تبلیغ کنید نه با اقوالتان . کاری کنید که مردم به ما روی آورند نه از ما دوری جویند و متنفر شوند»⁽¹⁾

3- تلاش کنند در سخنرانیها و گفتگوها، به امور علمی اهمیت بدهند و با استدلال از صحاح شش گانه، بحث کنند . و احادیث ضعیفی که احساسات را بر می انگیزاند و با عقل بر خورد دارد، کنار گذارند.

4- با تمام توان ، استقامت و تقوا را دنبال کنند چنانکه ائمه اهل بیت علیهم السلام چنان بودند و بسنده نکنند به این سخن که می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام، دوستان و پیروانش را شفاعت می کند، زیرا خود علی علیه السلام کسی است که می فرماید:

«ایمان با آرزو بدست نمی آید، بلکه ایمان ، همان است که در دلها مستحکم می شود و اقوال و افعال آن را تصدیق می کنند.»⁽²⁾

(یعنی گفتار و رفتار انسان با هم مطابقت می کند).

5- از موعظه ها و پندهای دوران ائمه اطهار علیهم السلام که میراث بزرگی را به جای گذاشتند، بهره ببرند. تنها در نهج البلاغه، درمان

ص: 168

1- بحار الانوار ج 85: ص 136 ح 15.

2- بحار الانوار ج 69 ص 72.

تمام داروها یافت می شود و امروز وقت آن رسیده است که غبار جهل و نادانی را بزداایم و امت را به والاترین درجات تمدن برسانیم؛ پس اگر امام شیعیان در شهر علم است، باید پیروانش از دیگران، شتابان تر به سوی علوم روی آورند و بر سایرین پیشی گیرند.

6- بر شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام است که صفوف خود را محکم تر کنند و از حزبهای سیاسی دور شوند و برای وحدت مرجعیت تلاش نمایند و از او اطاعت کنند و سپس برای وحدت تمام مسلمین، تلاش کنند.

اگر شیعیان به این سفارش هائی که من اینها را از لابلای کتاب خدا و سنت پیامبر گرامیش و مکتب اهل بیت علیهم السلام بیرون آورده ام، عمل کنند بی گمان امنیت و صلح و صفا برقرار می شود و اگر ما درون خود را از عقاید باطل و جهل و کژی پاکسازی کنیم، قطعاً خداوند بر ما منت می گذارد و تهیدستی و خواری ما را به بی نیازی و عزت تبدیل می نماید و امام زمانمان را ظاهر می سازد تا زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد . و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ص: 169

شیعه همان اهل سنت است ولی...

پس از آنکه فهمیدیم شیعه امامیه، درحقیقت، اهل سنت پیامبرند و این حقیقتی است روشن برای هر کس که احکام اسلام را در عقیده و عمل پاس می‌دارد، که هیچ تردیدی در آن نیست ولی مخالفان از اهل سنت و جماعت - که از بحثهای گذشته چگونگی پدید آمدن وانگیزه هاشان را شناختیم - در برخی عقاید و اعمال به شیعیان خرده می‌گیرند و بر آنها اعتراض می‌کنند و شبهه‌هایی مطرح می‌سازند تا در دینشان، تشکیک کنند و گاهی با ساختن داستانهای خیالی تلاش می‌کنند که آبرویشان را ببرند و آنها را بد جلوه دهند تا شنونده یا خواننده نسبت به آنان بدگمان شود و از آنان متنفر شود و پس از آن، هیچ ارزشی برای آنان به حساب

به عنوان نمونه، یکی از خرافاتی که می‌شمرند این است که شیعیان معتقدند به اینکه جبرئیل، در امانت الهی، خیانت کرد و پیامبری را به جای علی به محمد سپرد!!

یا آن مطلب بی‌ربطی که می‌گویند عبدالله بن سبای یهودی مذهب شیعه را تأسیس کرد یا اینکه شیعیان، قرآنی غیر از قرآن موجود دارند و به نام «مصحف فاطمه» معروف است یا اینکه هر شب اسبی بر در سرداب شهر سامرا آماده می‌کنند، و منتظر مهدی می‌مانند که بیاید و بر آن اسب سوار شود! یا اینکه می‌گویند، شیعیان، قبرها را می‌پرستند و امامان را مانند خدا می‌دانند و برای سنگ به خاک می‌افتند یا اینکه زنا را روا می‌دارند و دروغهای شاخدار دیگری که با اندکی بحث و تحقیق، آن دروغها برای همگان روشن می‌گردد.

اما بهر حال برخی از اعتراض‌های اهل سنت، در زمان حاضر، مانع از بحث علمی می‌شود و چون سدی مانع از رسیدن به حقیقت می‌گردد. و اینان چنین شبهه‌هایی را نه در کتاب‌ها خوانده‌اند و نه از سخنرانان و حدیث‌گویان شنیده‌اند، با این حال قسم می‌خورند که خود با دیدگان شاهدش بوده‌اند.

بنابراین، مطلب بسیار مهم و حساسیت‌زا است و شاید بر

پژوهشگران تأثیری منفی بگذارد و محققان را از رسیدن به حق باز دارد. و اینجانب همچنان که خواننده را وعده داده ام، از گفتن حق و تعهد به بی طرفی صد در صد و حساسیت نشان ندادن به هر مذهبی به خاطر هوای نفس، دریغ نخواهم داشت و به این سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کنم که می فرماید :

«حق را بگو هر چند علیه خودت باشد.»⁽¹⁾

و چون خداوند از حرف حق خجالت نمی کشد، بنابر این لازم است در این زمینه صراحت گویی را پی بگیریم و همچنانکه به نیکان از شیعه می گوئیم: درود بر شما و آنها را تحسین می کنیم، به شیعیانی که راه خطا را پیموده اند، نیز خطایشان را باز گو می نمایم و آنان را نصیحت می نمایم و در این رابطه از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای وحشت نداریم و جز رضایت پروردگار چیزی نخواهیم.

لازم است فرق بگذاریم بین آنچه از سوی دین اسلام و آنچه از روی تقلید و عادت و اجتهاد به ما رسیده است. و همچنانکه در انتقاد به برخی اصحاب که در دین بدعت گذاشتند، صراحت و رک گویی را دنبال کردیم، لازم است نسبت به برخی شیعیان نیز انتقاد کنیم و بر کارهای اشتباهشان سکوت روا نداریم، با توجه به این

ص: 173

1- کنز العمال ج 3، ص 359 ح 6929.

نکته که بدعت ها و نوآوری های اصحاب جزء دین قرار گرفت و احکام خدا و رسولش را تغییر داد و بر کارهای شیعیان هیچ تأثیری نداشته و احکام را تغییر نداده و هیچ کس قائل به وجوبش نشده، ولی با این حال لازم است مورد انتقاد قرار گیرد.

حال - خواننده عزیز با هم مهمترین این مسائل را که مایه خرده گیری بر شیعیان شده پی می گیریم، چرا که شاید خود جنابعالی نیز از آنها رنج می بری و پاسخ کافی بر آن نداری که با طرف مقابل بحث کنی یا خود را قانع سازی.

این نوآوری ها نیز بدعت هایی است که داخل در مذهب تشیع شده است، و اهل بیت علیهما السلام با تمام بدعت ها مخالف اند هر چند لباس رنگین بر آن بپوشانند و آن را «بدعت خوب»! بنامند، و همانا آن بزرگواران - که درود خدا بر آنان باد. همواره تأکید می کردند که هیچ سخنی نمی گویند و هیچ عملی انجام نمی دهند جز سخن و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

بنابراین هر چه پس از امامان در مذهب پیدا شده، بدعتی است زبان دارویی فایده، مزده و بشارتی که نیست تنفر هم می آورد نه تنها کار را آسان نمی کند که دشوار هم می کند چرا که در خلال آنها، جوانان روشنفکر، طعنی بر مذهب امامیه می یابند و با دشواری برای صحنه گذاشتن بر آنها یا نفی آنها، مواجه می شوند.

برخی از این بدعتها که مورد انتقاد اهل سنت است را به عنوان نمونه یاد آور می شویم.

* زیاده روی در عزای روز عاشورا و زنجیر زدن و با قمه خون خود را ریختن.

* بی نظمی در هنگام نماز و بی احترامی نسبت به نمازگزاران.

* سیگار کشیدن در مساجد و ترک نماز جمعه و ...

ص: 175

هر روز عاشورا و هر زمین کربلا است

ای کاش مردم این سخن را می فهمیدند و در هر سرزمینی که وارد می شدند و هر روزی که بر آنها می گذشت، حق اسلامی را که ابا عبدالله الحسین علیه السلام، به خاطر آن کشته شد، ادا می کردند. اگر چنین می کردند، بی گمان سیمای مسلمانان در جهان تغییر می کرد و به جای آنکه بردگانی باشند، سرورانی می شدند. ولی متأسفانه بسیاری از شهادت امام حسین و انقلاب مبارکش، تنها گریه و زاری و فریاد و زدن به خویش و زنجیر و قمه و شبیه در چند ساعت از چند روز مشخص از سال، به خاطر احیای آن واقعه، می دانند و پس از آن همه چیز به فراموشی سپرده می شود.

بیشتر اهل سنت و جماعت، کارهای شیعیان را در مورد

ص: 177

عزاداری روز عاشورا - از سینه زدن وقمه و زنجیر و خون خود ریختن - مورد انتقاد قرار می دهند. و متأسفانه رسانه های تبلیغاتی عربی و غربی نیز در این زمان به شیعیان ایران را در ایام عاشورا به گونه ای نشان می دهند که گویا دزدگانی هستند که جز خشونت نمی دانند و ارضا نمی شوند مگر با ریختن خون از بدن مردم!

و علی رغم اینکه شیعیان هند و پاکستان، آن کارها را و کارهای دیگر، با شدت و خشونت بیشتری انجام می دهند ولی رسانه های تبلیغاتی بویژه تلویزیون، تنها شیعیان ایران را زیر ذره بین قرار می دهند و بی گمان هر پژوهشگری و هر کس که به اسلام و مسلمین اهمیت می دهد، از انگیزه آنها با خبر است.

چرا این رسانه های تبلیغاتی ، نماز جمعه تهران را که بیش از دو میلیون مسلمان، در آن شرکت دارند و به امامت رئیس جمهور، نماز را برگزار می کنند، پخش نمی کنند؟

چرا رسانه های غربی آن خشوع و خضوع میلیون ها مسلمان در دعای کمیل شبهای جمعه ایران گزارش نمی دهند، که خیابانها را پر می کنند و راه را مسدود می کنند و رفت و آمد ماشین ها دچار مشکل می شود و زنها و مردان و کودکان و سالخوردگان را می بینی که دستها را به سوی پروردگارشان بلند کرده در سکون و سکوت شب تار، خدایشان را می خوانند و آمرزش گناهان را از

چرا فقط به نقل مراسم عاشورا اهمیت می دهند و انگشت می گذارند روی قمه زدن تعدادی انگشت شمار؟ حق این است که بعضی از شیعیان که آن اعمال را انجام می دهند، عملشان ربطی به دین ندارد، هر چند مجتهدان در آن اجتهاد کنند و اجر زیادی در آن به شمار آورند. اینها چیزی جز برخی عادت ها و طغیان عاطفه ها نیست که افراد را از حالت عادی خارج ساخته است و به مرور ایام فرزندان از پدران - بدون تحقیق و از راه تقلید کورکورانه - به ارث برده اند بلکه برخی از مردم عوام می پندارند که ریختن خون با قمه زدن، تقرب به خدای متعال است و برخی فراتر رفته بر این باورند که هر کس چنین کارهایی را انجام ندهد، امام حسین علیه السلام را دوست نمی دارد!

من هر گاه به خویشتن باز گشتم هر چند شیعه واقعی هستم، از این منظره هایی که انسان ها را متنفر می سازد و فرد سالم را منزجر می نماید، هرگز قانع نمی شوم.

چه معنی دارد که انسان نیمه برهنه شود و با دست خود شمشیری را بر دارد و در یک حرکت های جنون آمیز و با فریاد حسین! حسین! خود را محکم بزند و بدنش را خون بیاندازد.

شگفت انگیز تر آن که پس از بازگشت این آقایان به حال

خودشان و پس از گذشت چند لحظه از مراسم عزاداری، و به جای آنکه کاملاً اندوهناک و غمگین به نظر آیند، آنان را می بینی که می خندند و شیرینی می خورند و می آشامند و میوه مصرف می کنند و خوش می گذرانند، گویا با گذشتن آن دسته عزاداری، همه چیز تمام می شود! از آن بالاتر اینکه برخی از اینان (بلکه بیشترشان) تعهدی نسبت به دین ندارند و لذا من به خود اجازه دادم که چندین بار، مستقیماً آنان را مورد انتقاد قرار دهم و به آنها بگویم که کارشان، تقلید کورکورانه و تئاتر مردمی بیش نیست!

آری! این کار جاهلان و عقب افتادگان شیعه است ولی بهر حال راهی است برای اظهار عشق و علاقه شان به امام حسین علیه السلام چنانکه می پندارند، تا آنجا که یکی از آنان به یکی از علما گفته بود: غذایی را برای مراسم عزای حضرت عباس درست کردم و در طول مدت حتی کفشم را از پایم در نیاوردم. آن عالم به او گفته بود: پس چگونه وضو می گرفتی و نماز می خواندی؟! او اصلاً به سخن آن عالم اعتنایی نکرد، چرا که معتقد بود پاداش خود را از حضرت عباس علیه السلام خواهد گرفت.

در مقابل می بینیم صوفیان از اهل سنت بویژه گروه قادریه یا نقشبندیه، طی حلقه هایی، حرکتهای عجیب و غریبی انجام می دهند، فقط به خاطر نزدیک شدن به رئیس فرقه. از جمله

کارهایشان زدن میخ در سر و چشم و استعمال خنجر و شمشیر و به هوا پراکندن دودهایی مخصوص و حرکت تند سرها در حین پخش ترانه هایی مخصوص است. برخی از آنان پنج ساعت متمادی دور خود می چرخد و همه می دانند که برخی از آنها نه نماز می خوانند و نه از هر کفر و دشنامی نسبت به خدا و رسولش پرهیز می کنند و نه از انجام هر کار زشت و ناروایی پروا دارند.

بهر حال تذکر می دهم که تمام این امور، بدعتهایی است که اخیراً پدید آمده و استعمار آن را تغذیه می کند و تبلیغ می نماید و خوشبختانه نزد ما شیعیان در حال تمام شدن است، پس آیا برادران اهل سنت نیز از آن کارها دست بر می دارند یا خیر؟!

خدا بیامرزد شهید بزرگوار آیه الله سید محمد باقر صدر را که وقتی از او سؤال گرفتم راجع به این کارها (قبل از شیعه شدنم) فرمود: «این کارهایی را که می بینی از زدن به خود گرفته تا خون خود را ریختن، کارهای عوام و جاهلان است و هیچ یک از علمای ما را نخواهی یافت که چنان رفتاری داشته باشد، بلکه همواره آن را تحریم می کنند و مردم را از آن باز می دارند.»

با توجه به اینکه من با بدعت ها مخالفم و هر جا باشد با آنها نبرد می کنم ، به ناچار هم باید به شیعیان بفهمانیم که از آن دست بر دارند و هم به اهل سنت و جماعت بفهمانیم که این اعمال هرگز

نباید مانع شود از اینکه حقیقت را دریابند و پیروی از اهل بیت کنند نه تقلید از عوام شیعه و نادانانشان.

از آن که بگذریم رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما الگویی نیکو است.

زیرا عموی آن حضرت و حمایت کننده اش حضرت ابو طالب از دنیا رفت، آن حضرت بسیار اندوهگین و محزون شد و نیز برترین همسرانش وفات یافت و عمویش حضرت حمزه به شهادت رسید و بدن پاره پاره اش را دید و جگرش را مشاهده فرمود که از بدن جدا شده بود و بسیار ناراحت شد ولی در تمام حالات، تنها می گریست.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر فرزندش ابراهیم گریست و هنگامی که جبرئیل به او خبر داد که نوه اش حسین به شهادت می رسد، گریست، و همچنین بر برادرش و عموزاده اش علی گریست هنگامی که فهمید است به او غدر و خیانت می کند و بدبخت ترین مردم او را به شهادت می رساند و محاسنش را به خون سرش رنگین می سازد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار گریه می کرد، بلکه به مسلمانان دستور داده بود که اگر نتوانند گریه کند، خود را به حالت گریه در آورند و به خدا پناه می برد از دیده ای که اشکش جاری نشود ولی

نهی کرد از اینکه اندوه، انسان را وادار به زدن در صورت خویش و پاره کردن پیراهنش کند، چه رسد به اینکه با آهن و شمشیر بدن خود را زخمی سازد و خون را از آن جاری نماید.

این است نخستین امامان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بعد از وفات برادرش و عموزاده اش رسول گرامی اسلام با اینکه محنت سنگین و مصیبت زیاد بوده و پس اندک مدتی، (حد اکثر حدود شش ماه)، همسر مهربانش فاطمه زهرا علیها السلام به پدرش ملحق شد، و با اینکه حضرت توانایی تحمل این دو مصیبت بزرگ را با بدن نحیفش نداشت ولی هرگز این کارهایی را که امروزه عوام الناس انجام می دهند، انجام نداد.

و همچنین امام حسن و امام حسین علیهما السلام، پس از وفات جد بزرگوارشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پس از وفات مادرشان، سرور زنان جهانیان و حتی وقتی شنیدند این ملجم ملعون پدرشان را - که بهترین و برترین مردم پس از پیامبر است. در محراب نماز، ضربت زده است، چنان کارهایی را انجام ندادند.

و نیز امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، آن کارها را انجام نداد هر چند با دیدگان خود فاجعه کربلا را شاهد بود و دید چگونه پدرش و عموهایش و برادرانش، با فجیع ترین شکل به قتل رسیدند و مصائبی بر او وارد شد که کوه ها را به لرزه در می آورد.

و اصلاً تاریخ ثبت نکرده است که یکی از امامان علیهم السلام شبیه آن کارها را انجام داده یا پیروانش را به آن دستور داده است؛ تنها مطلبی که از آنها ثبت شده، این است که دوست داشتند شعرا، مرثی و مصیبت های اهل بیت را بسرایند و خود می گریستند و دل‌تنگ می شدند و مردم را دستور به گریستن و حزن بر اهل بیت می دادند و این امری است مستحب، اگر واجب نباشد.

من شخصاً در موارد گوناگون در کشورهای مختلفی، در مراسم عاشورا و عزاداری شرکت کرده ام و هیچ گاه ندیدم یکی از علمای شیعه چنین کارهایی را انجام دهد، گواینکه اندیشمندان شیعه از این کارها بی زارند و تلاش در بر اندازیش دارند.

لذا ما پس از آگاهی و شناخت حقیقت اهل بیت علیهم السلام، نباید از عوام الناس، در کارهایشان تقلید کنیم بدون آنکه بحث و بررسی بنماییم، بلکه باید یادواره عاشورای حسینی را با خواندن مقتل و یاد آور مصیبت های اهل بیت عصمت و طهارت، در حزن و گریه و فریاد بگذرانیم. عبرت در آن است که قلب، با انسان هماهنگ شود و همراه با دیدگان بگرید، تمام اعضا و جوارح گریه کنند و در برابر یاد خدا و چیزی که بحق از طرف باری تعالی نازل می شود خضوع و خشوع کنند و با پروردگار خود عهد کنند و پیمان ببندند که در راه حسین که همان راه پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام می باشند، گام بردارند.

و بدینسان عاشورا با عزایش و اندوهش و بسیار گریستنش و زنده نگهداشتن یادش و الگو گرفتن از مواضع قهرمانانش، خالص و منزه برای شیعیان مخلص و پاکی که پیرو سنت راستین پیامبر و رفتارها و اقوال ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، هستند می ماند ولی کارهای عوام شیعیان، پیوسته جای انتقاد دارد و متأسفانه مورد سوء استفاده خرابکارانی است که در آب گل آلود ماهی می گیرند تا عقاید شیعیان را بد جلوه دهند و آنان را از اهل بیت علیهما السلام جدا سازند و تکفیر شان کنند.

بار الها! تو را حمد و سپاس بی پایان می گوئیم که ما را از شیعیان و مستبصرانی قرار دادی که از راه بحث و تحقیق به سوی حق راه یافتیم و از جمله شیعیان عوام قرار نگرفتیم.

بر خواننده گرامی است که با تبعیت و التزام به سنت راستین پیامبر که از طریق امامان پاک اهل بیت علیهم السلام اسلام رسیده است خود را الگو قرار دهد.

لازم به تذکر است که بسیاری از علما مانند مرحوم سید محسن امین «ره» و امروز نیز رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه الله سید علی خامنه ای و حضرت آیه الله سید محمد حسین فضل الله، فتوا به ناروا بودن و حرمت قمه زدن داده اند و حتی آنان که جایز دانسته اند آن را مشروط به دو شرط کرده اند، مراعات ضرر و زیان

آن به انسان وعدم و هن مذهب، یکی از علمای گذشته می فرمود: شمشیرهایی که در گذشته، شیعیان آن را در برابر ظالمان بلند می کردند، امروز برای زدن به سرهای خود، از آن استفاده می کنند تا جایی که انگلیسی ها مقدار زیادی از شمشیر بر دسته های عزاداری - در کربلا - تقسیم می کردند. گرچه این برنامه ها از هندوستان آمده بود، ولی در شهر کربلا نیز چنین کارهایی را رایج کردند و به تدریج جزء سنت های عزاداری در آمد، امّا بحمدالله امروز، با پیدایش رشد فکری در میان مسلمانان و فتوای علمای دین، قمه زدن از رده خارج می شود و در جمهوری اسلامی ایران تا 98٪ از بین رفته و همچنین در عراق و لبنان، بهر حال این عبارت جاهلان و ساده اندیشان است که قضیه امام حسین را بالاتر از فتوای مراجع دین می دانند و به نحو دلخواهشان می خواهند از این قضیه مهم، بهره برداری کنند نه آنچه را امامان اهل بیت و مراجع می خواهند.

شیعه و نماز گزاردن

یکی از اعتراض‌های جوانان اهل سنت به شیعیان، اهمیت ندادن به اقامه نماز و عدم خشوع در آن است. مثلاً هنگامی که در برخی مناسبت‌ها و کنفرانس‌ها با برادران شیعه‌شان می‌خواهند نماز بخوانند، می‌بینند که برخی نمازگزاران شیعه، اهمیتی به ترتیب صف‌های جماعت و کنار هم ایستادن با نظم خاص، نمی‌دهند.

بسیار دیده شده است که صف اول هنوز کامل نشده، ولی صف‌های دیگر پشت سر امام جماعت بدون هیچ‌نظمی بسته می‌شود. و برخی نمازگزاران شیعه، در هنگام نماز جماعت، وارد مسجد یا از آن خارج می‌شوند و بین نمازگزاران راه می‌روند

ص: 187

و حایل میان آنها و قبله می شوند که نزد اهل سنت، این کار، نمازشان را باطل می کند.

حق این است که برگزاری نماز جماعت نزد اهل سنت، منظم تر از شیعیان است.

پس اگر با آنها نماز بخوانی، می بینی امام جماعت، قبل از آغاز نماز، به نمازگزاران می نگرد و به آنها دستور می دهد که صفهایشان را مرتب و منظم کنند و می گوید: «استووا رحمکم الله» و از آنها می خواهد که میان خودشان فاصله ای نیاندازند و همه کنار یکدیگر، یک صف واحد را تشکیل دهند، و نمازگزاران را می بینی که به هم می پیوندند و برای پر کردن جاهای خالی از یکدیگر سبقت می گیرند.

البته این کارها، درست و جالب است ولی متأسفانه مساجد اهل سنت را می بینی که بیشتر به نقش و نگارش اهمیت می دهند و علمایشان بیشتر موعظه می کنند ولی هیچ اهمیتی جدی به طهارت و پاکیزگی و دوری از نجاسات نمی دهند و این در مذاهبشان بویژه حنبلی ها جایز است. مثلاً نسبت به پوشیدن طلا نزد مردان بی بندوباری آنقدر زیاد است که می پنداشتیم مذاهبشان آن را روا دانسته و نماز خواندن با طلا را جایز می داند در حالی که تمام مذاهبشان آن را برای مردان تحریم می کنند. و در حالی که می گویند صف ها را پر کنید تا شیطان در میان شما داخل

ص: 188

نشود، متأسفانه پشت سر هر خوب و بدی، خواندن نماز را جایز می دانند و چه بسا در صف اول جماعت، حاکم کافری همراه با مزدورانش باشند، که این خود شیطان است، بدون کم و زیاد!

ولی شیعیان مساجد را برای خدا می دانند و آنها را سنگر مسلمانان به حساب می آورند و ساختمان مسجد خیلی ساده و معمولی و بدون زینت زیادی است و مساجد آنها به وسیله خود مردم بنا شده است نه با پول دولتها و از طرفی هم بسیار اهمیت به پاکی و طهارت مسجد می دهند و نمی گذارند لحظه ای مسجد، نجس شود، بهر حال مسجد دارای احکام زیادی است که علما پیوسته آنها را برای مردم بیان می کنند. این انتقاد نسبت به مسجد شیعیان هم می شود با چند سخنرانی یا آویزان کردن پوستههایی برای توجه مردم به این مسئله آن را از بین برد. در هر صورت امروز وضعیت مساجد شیعیان در ایران، لبنان و سوریه بسیار بهتر و منظم تر شده است.

مگر ما مأمور نیستیم که با مردم، رفتاری خوب و نیکو داشته باشیم. چرا آنقدر به خاطر بی نظمی یا راه رفتن کسی در میان صف ها، خشونت به خرج دهیم تا جایی که حتی بعضی از جوانان اهل سنت به خاطر این شدت ها و سختگیری ها نیز حاضر نیستند، به مسجدهای خودشان بروند.

ما برایمان مهم تر است که جوانان وارد مسجد شوند و در آنجا تربیت گردند نه اینکه تا کسی روبروی ما آمد یا در میان نمازگزاران حرکت کرد، سر او فریاد بزنیم و او را از مسجد برانیم. پس باید با اخلاق اسلامی پیشرفته رفتار کنیم نه با خشونت صحرائشینان بدوی.

بهرحال اهل سنت اهمیت زیادی می دهند که کسی در اثنای نماز، در میان صف ها حرکت نکند زیرا طبق روایات خودشان، معتقدند اگر کسی روبروی نمازگزار راه رود، نمازش قطع می شود و در برخی روایاتشان آمده که اگر کسی روبروی نمازگزار راه برود شیطانی است که باید آن را راند!!

از آن سوی، شیعیان هم خیلی به این مسائل بی اهمیت اند. من پشت سر بسیاری از علما و مراجع در کشورهای مختلف نماز خوانده ام ولی ندیده ام یک بار هم، امام جماعت رو به مردم کند و بگوید که باید صف ها را پیوسته و منظم کنند و هیچ کس را ندیدم حرکت مردم را در میان صفوف جماعت منع کند. (1)

البته قطع دارم که در مذهب اهل بیت علیهم السلام، هیچ اشکالی ندارد اگر

ص: 190

1- این بی نظمی اختصاص به شیعیان ندارد بلکه موارد زیادی می بینیم که اهل سنت از فرقه های گوناگون در مساجد خصوصا در مسجد الحرام و مسجدا- النبی به این مسئله بی اهمیت اند. بنیاد معارف اسلامی)

کسی رو بروی نمازگزار بایستد یا راه رود، و از نظر عقلی و نقلی، همینطور باید باشد زیرا مبطلات نماز نزد شیعه و سنی، معروف است و هیچ جا گفته نشده است که به خاطر راه رفتن کسی در برابر نمازگزاران، نماز آنها باطل می شود.

بخاری در صحیحش نقل کرده است که نزد عائشه چنین گفته شد که نماز قطع نمی شود جز با حائل شدن سگ یا خر و یا زن! میان انسان نمازگزار و قبله! عایشه خیلی ناراحت شد و گفت: ما را به خرها و سگ ها، تشبیه کردید. به خدا قسم پیامبر را دیدم که نماز می گذارد و من بر روی تخت میان او و قبله فاصله انداخته بودم.» (1)

و این نزد اهل سنت دلیلی قوی و برهانی قانع کننده است برای اینکه با فاصله انداختن بین نمازگزار و قبله، نماز باطل نمی شود ولی هر جایزی، پسندیده نیست، و اگر مسلمان احتیاط کند تا بر گرده نمازگزاران پا نگذارد و با گامهایش، آنها را مورد اهانت قرار ندهد در حالی که برای پروردگارشان به خاک افتاده اند، کار پسندیده و مستحبی انجام داده است و از نظر تربیت اخلاقی، مورد پذیرش همگان است و اسلام بر آن صحه می گذارد، زیرا احترام و تقدیر نمازگزاران در آن نهفته است، و بی گمان

ص: 191

دشوار است بر انسان که در حال مناجات با پروردگارش باشد، و شخصی، خضوع و خشوع او را به هم بزنند.

مگر نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نشستن در میان راه نهی کرد زیرا در آن بر عبور کنندگان سخت می گذرد بویژه بر زنانی که قطعاً بر آنها دشوار است در خیابانی راه بروند که مردان در دو طرفش نشسته اند.

حال که سخن از حق به میان آمده و ما در تمام بحث هایمان بر آن تکیه می کنیم و قرآن کریم به ما فهمانده است که خدای متعال از حق گفتن خجالت نمی کشد، پس حق این است که در این زمینه شیعیان از برادران اهل سنت خویش استفاده کنند و این تربیت اخلاقی را برای خود برگزینند و برای نمازگزاران، حرمت و قداستی بالاتر قائل شوند، مادام که در برابر پروردگارش ایستاده، یا به رکوع رفته و یا ساجدند.

این سخن را با برخی از پیشوایان و بزرگان تشیع در میان گذاشتم، و آنها هم اعتراف به کوتاهی در این زمینه کردند ولی یکی از آنان به من اعتراض کرد که این مسائل، سطحی و بی ارزش است و فایده در محتوای نماز است.

گفتم: چندان هم سطحی نیست؛ زیرا این یک نوع نظم و ترتیبی است که هیبت و وقار را در پی دارد و دیگران را به احترام

وای دارد، و دین ما دین نظم و ترتیب است که از هرج و مرج بی زار و به نظم و ترتیب علاقه مند است. مگر خدای متعال نفرموده است:

«بر نمازهای خود و نماز میانه محافظت کنید و با خضوع و خشوع در برابر خدا به نماز بایستید.» (1)

و مگر نفرموده است:

«خداوند دوست می دارد آن مؤمنان را که در صف جهاد کافران، مانند صد آهنین، همدست و پایدارند.» (2)

و این سوره به سوره صف نامیده شد چرا که صف و نظم نزد خداوند از اهمیت زیادی برخوردار است. (3)

و شاید مشکلات تاریخی شیعه در خصوص نماز جماعت، چنین سهل انگاری را برایشان به وجود آورده، زیرا دوران های سختی بر آنان گذشته است. و برای آنها دشوار بود که به امامت

ص: 193

1- سوره بقره: 238.

2- سوره صف: 4.

3- وقتی امام خمینی (رحمه الله) در پاریس تشریف داشتند، روزی راجع به صف نماز جماعت و اهمیت آن با حاضران سخن می گفتند و از جمله سخنانشان که یادم نمی رود این بود که: وقتی در «بورسای تبعید بودیم، گاهی که به نماز جمعه حاضر می شدیم، من از آن نظم و صف بندی جماعت خیلی لذت می بردم. و چقدر جالب بود که تا امام تکبیر می گفت، در یک لحظه تمام صف های بهم پیوسته تکبیر می گفتند و در طول مدت نماز و بعد از آن در مسجد، جز صدای نفس کشیدن، صدایی بیرون نمی آمد؛ تأسف می خوردم که چرا در میان ما شیعیان، چنین وضعیتی نباشد. البته متن سخنان ایشان ضبط نشده است و فقط این چند جمله بخاطر دارم. ای کاش ضبط شده بود و در دسترس همگان قرار می گرفت.» (مترجم)

اهل سنت نماز بگذارند؛ چرا که اهل سنت در همان حال که احکام نماز را می خواستند به خوبی انجام دهند، عادت کرده بودند که در میان نماز، به امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهما السلام ناسزا گفته و لعن کنند. از آن سوی نمی توانستند جداگانه نماز جماعت برگزار کنند چرا که فوراً متهم به رافضی بودن شده و از بین می رفتند و لذا بیشتر اوقات از روی تقیه با اهل سنت نماز می خواندند و پس از نماز فوراً به خانه خود باز می گشتند و بسیاری نماز را اعاده می کردند.

نتیجه می گیریم که مخالفین اهل بیت و شیعیانشان بدان جهت به نام «اهل سنت و جماعت» معروف شدند که اغلب مسلمانان از آنان پیروی کردند و مانند آنها و همراه آنها نماز خواندند و در جماعتشان حاضر می شدند، ولی شیعیان پشت سر امامشان نماز می خواندند و بقدری عددشان کم بود که مانند نقطه سفید در لباس سیاه مشخص شده بودند و فرقه ای دیگر به شمار می آمدند.

و پس از آنکه به عنوان یک فرقه اسلامی ویژه، به منصّه ظهور رسیدند و فقه اهل بیت را در جهان مطرح کردند، طبق نصوص وارده از اهل بیت علیه السلام، نماز را تنها پشت سر امامان جماعتی عادل، زاهد و دانشمند، برگزار می کردند، به عکس اهل سنت که نماز را پشت سر هر مؤمن و فاسقی، صحیح می دانند.

از این روی وقتی شیعیان به مسجدی وارد می شوند که امامش را نمی شناسند، در یکی از گوشه ها، نماز را به صورت فرادی می خوانند زیرا به امام اطمینان ندارند، از آن سوی اهل سنت و جماعت، چنانکه ذکر شد، پشت سر هر مؤمن و فاجری روا می دانند.

مگر نه عبدالله بن عمر، پشت سر یزید بن معاویه و همچنین پشت سر حجاج بن یوسف ثقفی و حتی پشت سر نجده خارجی نماز خواند و همه اینان متجاهر به فسق و فجور و تبهکاری بودند.

و اگر شیعیان افراط می کنند در این زمینه، و پشت سر هر کس نماز نمی خوانند و حتی بسنده نمی کنند به ده ها نمازگزار که با امام جماعتی مشغول نمازند، به خاطر این است که در دین احتیاط می کنند و می خواهند نمازشان را به نحو احسن انجام دهند تا مورد رضایت حق تعالی قرار گیرد. گویا انسان شیعی می پندارد نمازش از نظر شرعی مقبول نیست اگر پشت سر امامی ناشناخته باشد و گویا خداوند او را مجبور به جستجوی دقیق در امور دین کرده است.

علاوه بر مسائل و اموری که ذکر شد، یاد می آید یکی از مسئولین جمهوری اسلامی ایران روزی به من می گفت: او و دوستانش آرزو داشتند، حکومت بدست آنها افتد، از جمله رادیو

و تلویزیون ولی وقتی انقلاب به پیروزی رسید، با مشکلات زیادی روبرو شدند.

شیعه - چنانکه یاد شد - از صحنه به زور خارجشان می کردند ولذا فتواهایشان بسیار با احتیاط و شدت همراه بود، مثلاً بسیار اهمیت می دهند به مقدمات نماز از قبیل طهارت و دقت در غسل و وضو تا جایی که مسجدی را نمی یابی که خالی از وسواسی هایی در زمینه طهارت، قرائت و عدد رکعات باشد!

بهر حال من بر این باورم که اسلام دین فطرت است و فطرت، میانه روی در امور است. خداوند می فرماید: «و اینچنین ما شما را امتی میانه رو قرار دادیم.»⁽¹⁾

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«بهترین کارها، میانه روی در آنها است، نه افراط و نه تفریط»⁽²⁾

پس این سخن اهل سنت که مبالغه در سهل انگاری می کنند و نماز را پشت سر هر مؤمن و فاسقی می خوانند، افراط است.

و آن همه سختگیری که شیعیان دارند تا جایی که خواندن نماز جماعت را روا نمی دارند جز پشت سر امام عادل ویژه ای از هر نظر، این هم افراط است.

ص: 196

1- سوره بقره: 143.

2- سنن البیهقی ج 3، ص 273.

اسلام اهل بیت، امام فاجر را نمی پذیرد و در شرایط امام جماعت، کافی می داند که علناً فسق و فجوری را مرتکب نشود. این شرط برای امام عادل کافی است. (1) و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همواره به اصحابش سفارش می کرد:

«آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و مردم را متنفر نسازید.» (2)

و می فرمود:

«بر خود سخت نگیرید تا خدا بر شما سخت نگیرد چنانکه با بنی اسرائیل رفتار کرد.»

پس اسلام دین یسر و آسانی است. البته مقصودم تنازل و سهل انگاری در احکام شرع نیست. هرگز؛ به خدا پناه می برم از آن، و من خود خشمناکم بر آن مذهبیهی که طبق آراء و نظرات خود عمل می کنند و احکام الهی را با هوای نفس خویش کم و زیاد می کنند. ولی اگر آن همه تشدید و سختگیری را از اجتهادات بشر - نه از صمیم دین - می بینی، قطعاً متأثر می شوی. و تو خود سخن خدای متعال را در قرآن می خوانی که فرموده است:

ص: 197

1- ولی باید توجه داشت که گناهکاری هم که متجاهر به فسق نیست نمی توان به او اقتدا کرد. (بنیاد معارف اسلامی)

2- کنز العمال ج 3، ص 35 ح 5346.

«و همانا خداوند، سختی را در دین برای شما قرار نداد.»(1)

و فرموده است: «خداوند، پسر و آسانی را برای شما می خواهد، نه شدت و سختی»(2)

وانگهی به کارها و رفتار وسواسیان و سختگیران که می نگریم، دین را کابوسی می یابیم که با توان انسان، مطابقت ندارد، آنجاست که ممکن است شیطان به قلبت راه یابد و شک و تردید، تو را فرا گیرد. و همانا بدترین بیماری، همین است که انسان مسلمان، دچار وسواس شود پس نداند چقدر نماز خوانده و کی خوانده و چگونه خوانده و شیطان هم با او بازی کند و قلبش را پر از وسوسه نماید، وای بسا همین وسوسه از عبادات به معاملاتش نیز سرایت کند و زندگیش قابل تحمل، نه برای خود و نه برای همراهان و خویشانش باشد. خداوند ما و شما را از آن در امان نگهدارد.

فقهای ما نیز چنین اشخاصی را بیمار می دانند و آنها را جدا از وسوسه بر حذر می دارند.

ص: 198

1- سوره حج: 78.

2- سوره بقره: 185.

شیعه و نماز جمعه

از امور مهمی که اهل سنت، شیعیان اهل بیت را مورد انتقاد قرار می دهند، کم اهمیت دادن به نماز جمعه است که برخی از آنان بقدری افراط می کنند که شیعیان را به خاطر اهمیت ندادن به نماز جمعه، کافر می دانند!! زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی را نقل می کنند که فرمود:

«هر که سه هفته در نماز جمعه شرکت نکند، از اسلام بی زار است».

یا اینکه از حضرتش سؤال کردند، عاقبت کسی که نماز جمعه را ترک می کند چیست؟ فرمود:

ص: 199

و اما در میان شیعیان اختلاف است که در عصر غیبت امام مهدی عجل الله فرجه» آیا نماز جمعه واجب است یا خیر؟ فقها منقسم شدند بین کسی که قائل به وجوبش در هر زمان است و بین کسی که معتقد است واجب نمی شود جز با شرایطش و از شرایطش این است که حاکمی عادل آن را برگزار نماید.

لازم به گفتن است که قبل از تشییم از آقای خالصی که در حرم امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد (کاظمین) نماز جمعه را برگزار می کرد، خوشم می آمد و گاهی از نجف یا کربلا به بغداد می رفتم که در نماز جمعه شرکت کنم. و تعجب می کردم از شجاعت آقای خالصی که هیچ اعتنایی نمی کرد به انتقاد برخی علما که نماز جمعه را واجب نمی دانستند، و با بهترین وجهی آن را برگزار می نمود. من در آن دوران که سال 1968 میلادی بود، مردم زیادی را می دیدم که با او اقامه نماز جمعه می کردند.(2)

از سوی دیگر تعجب می کردم از آنهایی که بر او خرده

ص: 200

1- الموطأ ج 1: ص 111 ح 20.

2- لازم به ذکر است که برخی از علمای گذشته و معاصر نماز جمعه را واجب دانسته و برگزار می کردند، از جمله مرحوم آیه الله العظمی اراکی بود که بیش از پنجاه سال پیش در شهر مقدس قم، اقامه نماز جمعه می کردند. و در همان زمان ها در گوشه و کنار ایران برخی مجتهدین، نماز جمعه را برگزار می نمودند. (مترجم)

می گیرند که چرا نماز جمعه برگزار می کند و می گفتم: چگونه اینها مجتهدی را مورد انتقاد و طعن قرار می دهند به صرف اینکه نماز جمعه را می خوانند در حالی که خداوند فرموده است:

«ای مؤمنان هر وقت اعلام نماز جمعه شد، به سرعت برای یاد خدا (اقامه نماز جمعه) به آن سوی بشتابید.»(1)

من همچنان سرگردان ماندم بین دو اجتهاد: اقامه نماز جمعه یا عدم اقامه اش، تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و جمهوری اسلامی بر پا شد، و از اولین روز در آنجا نماز جمعه برگزار شد، و جمهوری اسلامی تمام توان خود را به کار گرفت تا وحدت مسلمین را جامه عمل بپوشاند. آنجا بود که ارزش شیخ خالصی را دریافتم و یقین کردم مرد با اخلاصی است. و امیدوارم روزی او را ببینم و با او همنشین گردم.

بهرحال شیعیان همچنان تا به امروز منقسم اند بین کسانی که نماز جمعه را بر پا می دارند و بین کسانی که آن را رها می کنند و منتظر ظهور امام مهدی -عجل الله فرجه - هستند .

و من امیدوارم و آرزوی قلبی دارم که نماز جمعه در هر شهر و روستای شیعیان برگزار گردد چرا که در آن اجر و مزد بسیار زیادی است که جز خداوند کسی نمی داند.

ص: 201

1- سوره جمعه: 9.

من در بسیاری از سخنرانی‌هایم در میان شیعیان در تمام سرزمین‌هایی که زیارت کردم فریاد زدم که حتما باید پیروی از جمهوری اسلامی و رهبر عظیم و بزرگوارش (امام خمینی قدس سره) بکنند و برای تألیف قلوب مسلمانان و ایجاد الفت و مودت میان سنی و شیعه جهان، نماز جمعه را بر پا دارند و حتما این کار را بکنند. از خدای بزرگ مسئلت دارم ما را توان ذکرش و شکرش بخشد و در پرستش و عبادتش به نحو احسن توفیقمان دهد و قلوب ما را به یکدیگر نزدیک کند تا در پرتو نعمتش باهم برادر شویم چرا که او شنونده و اجابت کننده دعاهاست.

ص: 202

یکی از انتقادهای زیاد اهل سنت و اعتراضشان بر شیعیان، سیگار کشیدن در مساجد است که می گویند کار زشتی است و از اعمال شیاطین می باشد.

حق این است که در مساجد شیعیان، معمولاً چنین چیزی دیده می شود. یادم می آید اولین باری که به نجف اشرف، مشرف شده بودم، چنین مسأله ای را دیدم و سخت یگه خوردم و همانگاه با برخی از علما بحث کردم که از جوابشان چندان قانع نشدم.

برخی می گفتند: سیگار کشیدن حرام نیست و حتی مکسروه هم نمی باشد زیرا نیمی از رسول خدا و ائمه اطهار علیهما السلام بر آن نداریم. و قیاس نزد ما باطل است.

برخی دیگر می گفتند: ما در مساجد سیگار نمی کشیم بلکه تنها در حسینیه ها و تکایا سیگار می کشیم و حسینیه غیر از مسجد است.

در پاسخ اول می گیریم: البته این درست نیست که گفته شود: هر چه نص بر حرمتش نیست، جایز و حلال است. زیرا برخی از نصوص عام است و شامل تمام خبائث محرّمه می گردد مانند سخن حق تعالی که می فرماید:

«بگو - ای پیامبر - پروردگرم هر گونه اعمال زشت و ناروا را چه پیدا و چه پنهان، حرام گردانیده است.» (1)

یا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

«هر مسکری حرام است» (2)

یا

«ضرر و ضرار در اسلام نیست» (3)

و اما برخی از نصوص که می فرماید، خاص است، و نظر به یک امر حرام دارد مانند سخن خدای متعال که می فرماید:

«نزدیک زنا نشوید.» (4)

ص: 204

1- سوره اعراف: 33.

2- صحیح بخاری ج 5، ص 205.

3- سنن ابن ماجه ج 2: ص 748 ح 2341.

4- سوره اسراء: 32.

«آدم نکشید.» (1)

«ربا نخورید.» (2)

یا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید:

«هر که غش کند از ما نیست» (3)

یا

«هر که بر من دروغ گوید باید جایگاه خود را در دوزخ بیابد» (4)

بنابر این با توجه به اینکه سیگار در زمان پیامبر و ائمه اطهار علیهما السلام نبوده است هیچ دستور روشنی از خدا و رسولش و امامان در این باره نخواهی یافت، مانند بسیاری از محرماتی که هم اکنون هست و مشمول نصوص عام می شوند مثل: کارت بخت آزمایی و بازیهایی که با پول - وبدون زحمت به انجام می پذیرد و مسائل دیگر.

اما بهر حال سیگار مشمول این سخن خداوند است که می فرماید:

«اسراف نکن چرا که اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان به

ص: 205

1- سوره اسراء : 33.

2- سوره آل عمران : 30.

3- صحیح مسلم ج 1 ص 99 ح 164.

4- صحیح بخاری ج 1: ص 38.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اسراف به این است که یک درهم را در چیزی که فایده ای برای تو ندارد، مصرف نمایی.»

چه اسرافانی بالاتر از این که انسان اموالش را صرف چیزهای زیان باری کند که صحتش را تهدید و زندگیش را به خطر اندازد؟!!

حتی قاعده «لا ضرر ولا ضرار» نیز شامل سیگار کشیدن می شود. و چه ضرری بالاتر از آنچه دانش روز آن را به اثبات رسانده که تمام سیگار کشان، در معرض خطر سرطان و آسم و تنگی نفس هستند و همانا ماده «نکوتین» که در سیگار وجود دارد، جزء مواد مخدر است که سیگار کش نمی تواند از آن رهایی یابد جز با درمان مستمر.

و همانا علمای جامعه شناسی در کشورهای متمدن، به خطر سیگار کشیدن پی بردند، ولذا آن را در مجامع عمومی و مراکز دولتی و حتی در هواپیماها، قطارها و اتومبیل ها منع کردند.

و اخیراً کشور انگلستان و کشور فرانسه آن را در «مترو» نیز منع کردند. زیرا طب نوین، ثابت کرده است که سیگاری نه تنها خودش را به خطر می اندازد که همراهانش را نیز بیمار می سازد

ص: 206

و لذا مسئولین، آن را در اماکن عمومی بکلی منع کردند و سیگاری را مجبور کردند که برای دود کشیدن، از مردم دوری جوید و این نه تنها به خاطر احترام دیگران است، بلکه برای حفظ سلامتیشان نیز واجب است.

و اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«لا ضرر ولا ضرار»

نه تنها همشینیان سیگاری را در بر می گیرد، بلکه برای خود فرد سیگاری نیز، سیگار کشیدن را تحریم می نماید، زیرا سخن رسول الله بر انسان مسلمان حرام می کند که به خویشتن ضرر برساند، چنانکه ضرر به دیگران نیز تحریم می کند.

مگر نمی بینی که اسلام، خودکشی را تحریم می کند و آن را از گناهان بزرگ می شمرد. پس مسلمان حتی در بدن خود نیز آزاد نیست، چرا که بدنش، ملک خداست نه ملک خودش پس نباید کاری کند جز آنچه خدای سبحان را خشنود می سازد.

اگر امروز می شنویم دولتهای پیشرفته، مشروب را برای رانندگان در حین رانندگی ممنوع می کنند زیرا عامل تصادفهای کشنده و خطرناک می شوند چنانکه سیگار کشیدن را نیز در مجالس و اماکن عمومی منع می کنند، زیرا سیگاری ها به دیگران آزار می رسانند، اینان فقط به قاعده «لا ضرار» عمل می کنند ولی قاعده

«لاضرر» را کنار می گذارند، به این اعتبار که انسان در بدن خویش آزاد است و هر کاری را نسبت به خودش می تواند انجام دهد به شرط آنکه به دیگران اذیت نرساند. اما اسلام هرگز به آزادی مطلق انسان اعتراف نمی کند و نمی گذارد انسان خودش را به خطر بیاندازد، خداوند می فرماید:

«با دست خود، خویشتن را به هلاکت نیاندازید.» (1)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«لا ضرر ولا ضرار».

«نه زیان به خود و نه زیان به دیگران.»

بهر حال اگر هم بپذیریم که مسلمانان حق دارند سیگار بکشند زیرا نصی در آن باره نازل نشده است، قطعاً نباید اجازه دهیم در مسجد و جایگاه های مخصوص عبادت و نماز و در میان اجتماع مسلمانان، سیگار بکشند بلکه باید احترام دیگران را نگه دارند.

و اما در مورد پاسخ دومشان که می گویند: سیگار کشیدن در مساجد ممنوع ولی در حسینیه ها اشکال ندارد.

برای آنان که نمی دانند می گویم: حسینیه ها جایگاه هایی است که شیعیان آنها را بنا کرده اند و به نام حضرت

ص: 208

امام حسین علیه السلام وقف نموده اند. در آن اماکن، مناسبت های موالید و وفیات ائمه اطهار و عزای عاشورا و جشن عید غدیر برگزار می شود و خلاصه اینکه جشن ها و مجالس عزا و سوگواری و مجالس خوشحالی و عید در آن مراکز برقرار است. این حسینیه ها پر از فرش های سنگین قیمت و با ارزش است و بیشتر آنها دارای محراب نماز نیز می باشد (هر چند مسجد نیست).

پس اگر شیعه ای بگوید: سیگار کشیدن در حسینیه جایز است چون مسجد نیست، اولاً - اعتراف کرده است به اینکه در مسجد روا نیست.

ثانیاً - حسینیه ها چه در حال برقراری مجالس عزا و چه مجالس شادی باشند، مجالسی است که پر است از نام خدا و صلوات بر محمد و آل محمد. پس آیا سزاوار است، جایی که نام خدا و رسولش و ائمه اطهار در آن برده می شود و فرشتگان با بالهای خود آن را زیر نظر دارند و برای مؤمنان، استغفار می کنند، با بوهای بد و پلید سیگار که برای بشر زیانبار است چه رسد به ملائکه، آلوده گردد؟!!

من شخصاً تعجب می کنم که برخی از مراجع شیعه، بازی با شطرنج را حرام دانسته ولی سیگار کشیدن را جایز می دانند، و چقدر فرق است میان این دو. و من بر این وضعیت سخت متأثر

بودم و بسیار می شد که این مطلب را با برخی از علما در میان می گذاشتم ولی جرأت کافی نزد او نمی یافتم که آن را تحریم و منع کنند (نه در میان شیعیان و نه اهل سنت).

یادم می آید که مرحوم شهید صدر هرگز سیگار نمی کشید و وقتی درباره سیگار کشیدن از او پرسیدم، فرمود: «من خودم سیگار نمی کشم و هر مسلمانی را نصیحت می کنم که سیگار نکشد.» اما به صراحت آن را تحریم نمی کرد.

گفته می شود یکی از مراجع آن را برای شروع کنندگان آن (سیگار) تحریم کرده و برای کسانی که اکنون سیگار می کشند مکروه دانسته است. البته برخی نیز آن را تحریم می کنند ولی تصریح به آن نمی نمایند، از ترس اینکه مردم او را به قیاس متهم سازند.

می گویم: بر مراجع است که در آن به صراحت رأی بدهند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای وحشت نکنند و بر آنان است که آن را تحریم کنند ولو از راه اجتهاد باشد زیرا هم در آن ضرر و زیان به خود است و هم به دیگران، گذشته از اینکه یکی از موارد قطعی اسراف است. (1)

ص: 210

1- نکوهش کردن سیگار، بسیار خوب و پسندیده است ولی تکلیف برای مراجع درست کردن، نوعی افراط است که خود دکتر از آن پرهیز دارند. بهر حال علما تکلیف خود را می دانند ولی تذکر دکتر تیجانی هم، به جا است. البته اگر علما آن را صریحا تحریم نمی کنند، خوب است که تنفر خویش را از آن جدا ابراز نمایند، زیرا ضرر و زیانش بر احدی پوشیده نیست. مطلب دیگری که می خواهم یادآور شوم این است که ظاهره تمام اطبا و پزشکان ضررش را برای همگان به طور قطع نمی دانند و گرنه اگر چیزی برای انسان قطعا مضر باشد، طبق فتوای بسیاری از علما، حرام است. بهر حال در این مسأله باید دقت بیشتری کرد و نظر مراجع بالاتر از اظهار نظرهای دیگران است، هر چند ممکن است علما، نظر کلی را اعلام کنند و در جزئیات و تطبیق اصل بر موضوع سکوت نمایند. (مترجم)

و به فرض اینکه نص روشنی درباره دود کشیدن نرسیده باشد و سخن خداوند «لَا تُبَدِّرُ تَبْدِيرًا»⁽¹⁾ نیز شاملش نشود، اما مجال برای علما و مراجع باز است که در آن اجتهاد کنند و به خاطر ضررهای زیادی که دارد و موجب هلاکت انسان می گردد، آن را تحریم نمایند. اما درست نیست که به خاطر برخی مشکلات، و نپذیرفتن مردم، علما از آن ساکت شوند. یا ممکن است از عکس العمل سیگاری ها وحشت داشته باشند و حتی کراهتش را هم اعلام نکنند. یکی از آنان می خواست مراقب کند که سیگار دارای فواید بسیاری است و این به خدا کار خطرناکی است و ابعاد وحشتناکی در بر دارد، گو اینکه همان شخص برخی از جوانان را تشویق به ادامه سیگار کشیدن می کرد.

و این در حالی است که بنیادهای خیری و مؤسسات اجتماعی در جهان الحادی، مبالغ زیادی را مصرف می کنند تا علیه سیگار و سیگاری ها تبلیغ نمایند و تبلیغات به نفع سیگار را منع کرده

ص: 211

و کارخانه های تولید سیگار را موظف می نمایند که حتماً واژه «خودکشی» بر سیگارهای خود بنویسند تا مردم را از آن متنفر سازند. اما متأسفانه در جوامع مذهبی و اسلامی، اقبال شدید بر سیگار دیده می شود و حتی زنها نیز از حمل جعبه های سیگار در محافل و مجالس مذهبی ابا ندارند.

قطعاً اگر کودکی دیدگانش را بر پدر و مادرش بگشاید که سیگار می کشند، تقلید آنها می کند پیش از آن که تقلید مرجع دینی کند، و اگر بر علاقه به سیگار، رشد کرد و با سیگار تخدیر شد خیلی مشکل است در سالخوردگی، او را باز داشت بویژه که پدرش را حتی در مساجد و مراکز عبادت، با سیگار دیده است.

مسلمانان نمی دانند که به خاطر سیگار، چه زیان مالی و اقتصادی بزرگی را متحمل می شوند، وگر نه قطعاً متأثر می شدند.

با یک جمع و تقریق ساده، پرده از این خطر بزرگ برداشته می شود. امروز در جهان، یک میلیارد مسلمان وجود دارد، و اگر هر خانواده متشکل از پنج نفر فقط یک نفرشان را سیگاری بدانیم، دویست میلیون سیگاری خواهیم داشت. اگر فرض کنیم روزی یک دلار صرف سیگار می شود (و این پایین ترین قیمت برای یک پاکت سیگار معمولی است) که در این حالت آنان که دو یا سه پاکت در روز می کشند را شامل نمی شود و آنان که سیگارهای گران

قیمت را نوش جان می کنند در بر نمی گیرد؛ نتیجه چنین خواهد بود:

200 میلیون سیگار به یک دلار = روزانه دویست میلیون دلار و اگر این مبلغ روزانه را ضرب در یکسال (365 روز) کنیم، چیزی در حدود 73000 میلیارد دلار در سال می شود. یعنی در کمترین حساب، سالیانه مسلمانان 73000 میلیارد دلار صرف سیگار می کنند که با آن بیماریهای مهلک بخرند.

اگر به آن اضافه کنی، مبالغ هنگفتی که مسلمانان صرف درمان در اثر سیگار می کنند از قبیل بیماری سرطان، تنگی نفس، آسم، برونشیت، خرابی دندان و لثه و بیماریهای دیگر، بی گمان مبالغی خیالی بدست می آید که عقل نمی تواند آن را باور کند. و اگر مسلمانان فقط ده سال این اموال را ذخیره کنند، بهشتی بر روی زمین خواهند داشت و یک مسلمان فقیر دیده نخواهد شد و دیگر هیچ نیازی ندارند که دستشان را در برابر کفار دراز کنند و قطعاً فقر و گرسنگی و بیماریها و عقب افتادگی را از میان بر می دارند، و تکنولوژی نوین برای پیشرفت خود می خرند و در تمام زمینه های بر دیگران پیشی می گیرند.

خلاصه بر مسلمانان است که بر خود حرام کنند چیزی را که زیان دارد و نفع ندارد، هر چند نصی در آن نداشته باشند، زیرا

ص: 213

دینشان به آنها دستور می دهد و از هر چه پلیدی است بر حذر می دارد. خداوند می فرماید:

« و پاکی ها را بر آنها حلال کرده و پلیدی ها را بر آنها حرام می گرداند. » (1)

و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب خود را نهی فرمود که در روز جمعه سیر نخورند تا نمازگزاران از بوی بدش اذیت نشوند، با اینکه سیر دارای فواید بهداشتی بی شماری است، گو اینکه بویش قابل قیاس با بوی بد سیگار نیست، چرا که از دهان سیر خوار بخاری بیرون نمی آید که فضا را آلوده سازد. چنانچه در سیگار کشیدن دیده می شود. با این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی قاعده «لا ضرار» آن را نهی می کند، پس آیا در این نهی پیامبر عبرتی برای خردمندان وجود دارد یا نه؟ از آن که بگذریم کسی که سیر بخورد قطعاً از آن بهره می برد ولی در روز جمعه خوردنش کراهت دارد زیرا دیگران از بوی اذیت می شوند. تازه کسی که از بوی سیر، اذیت می بیند، فقط از بدی بویش است وگرنه هیچ مرض و دردی، همراهش نیست چنانچه در مورد سیگار، دیگران را بیمار ساخته و آزار جدی برای آنان در بر دارد.

و اگر مجتهدان، بازی با ورق و بازی با شطرنج را تحریم

ص: 214

می کنند هر چند برد و باختی در آن نباشد و غنا و موسیقی و دیگر کارهای لهوی را حرام می کنند که نص صریحی در آنها شاید وجود نداشته باشد(1)، چرا امری را حرام نمی کنند که برای مسلمانان هم زیان دارد و هم بیمارشان می سازد! و اگر شیعیان اصرار ورزند بر حلال بودن سیگار، پس به دیگران که سیگار نمی کشند احترام بگذارند بویژه اماکن عبارت و نماز را احترام و تقدیر کنند چنانکه اهل سنت چنین می کنند. خودت می توانی آزمایش کنی: اگر وارد یکی از مساجد اهل سنت شوی و در دستت سیگار باشد، فوراً تو را منع می کنند و تو را از آن باز می دارند و شاید برخی تو را اذیت نیز نمایند!!

بجان خویش قسم می خورم که سیگار کشیدن بسیار بد است و حتماً خدا و رسولش از آن متنفرند چرا که عقل و فطرت و منطق از آن متنفر است. و شاید همین هم باعث شد که برخی از اهل سنت پس از دیدار با مراکز تشیع، از آن بی زار شوند چرا که از تشیع - متأسفانه به چیزی جز آن مظاهر بد نفهمیدند و ندانستند. از این روی پیوسته می گویم: چه زیبا و دلپسند است سخن امام صادق علیه السلام که به شیعیانش می فرماید:

ص: 215

1- البته آن چه را مجتهدان حرام می دانند دلیل دارد و روایات در مورد غنا و لهو و آلات لهو فراوان است. (بنیاد معارف اسلامی)

«با اعمال خود مردم را به سوی ما روانه کنید نه با اقوالتان. برای ما مایهٔ زینت باشید نه نفرت».⁽¹⁾

چه بسا کارهایی که نظاره‌کننده را مورد تنفر و انزجار قرار دهد و پس از آن هیچ سخنی را نپذیرد هر چند حق باشد، بهر حال در این زمینه، هر سخنی به شیعیان گفته می‌شود، در مورد اهل سنت نیز صدق می‌کند.

در خاتمه می‌گوییم: باید اصلاح کرد و همانا بازگشت به حق، فضیلت است و کسی توهم نکند که اگر قرن‌ها بر کار غلطی گذشت، نمی‌توان آن را اصلاح کرد. البته تلاش لازم است و انگیزه باید باشد تا اینکه به یاری خداوند از این بیماری مهلک رهایی یابیم هر چند در دراز مدت.

ص: 216

1- بحار الانوار ج 85: ص 136 ح 15.

اذان در اسلام عبارت است از اعلام مردم به رسیدن وقت نماز، و نصی در قرآن در این زمینه نرسیده است که هیچ زیاد و کمی نتوان در آن کرد، و ذکر شهادت سوم (اشهد ان علياً ولي الله) در اذان بقصد و جوب نیز جایز نیست.

اما اذان نزد اهل سنت، در کتابهای آنان گاهی می نویسند که اذان وجود نداشته و عبدالله بن زید انصاری، آن را در خواب شنید، پس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفت!! و شاید به همین خاطر بود که وقتی خلیفه دوم، عمر بن خطاب در خواب بود، مؤذن او را با این سخن بیدار کرد: الصلاة خیر من النوم - نماز از خوابیدن بهتر است ، او را این سخن خوش آمد پس گفت: حتماً در

اذان صبح آن را تکرار کنید!!

پس چرا اینقدر حساسیت نشان می دهند از جمله «اشهد ان علیاً ولی الله .» حال که آنها مبالغه می کنند و جمله «الصلاة خیر من النوم» را جزء اذان می دانند، چرا بر ما خرده می گیرند از گفتن شهادت سوم در اذان با اینکه هیچ فقیه شیعی آن را جزء اذان نمی داند.

ولی بهر حال این یکی از موارد انتقاد شدید اهل سنت به شیعیان است هر چند از گذشته تا به حال، شیعه این جمله را به عنوان تبرک و استحباب ذکر می کند و همه اجماع دارند بر اینکه این جمله، جزء اذان و اقامه نیست و در زمان رسول خدا، نبوده است و حتی اگر کسی آن را به قصد و نیت جزئیّت بگوید، اذان و اقامه اش باطل است. این سخن علما و مراجع شیعه است.

و ما که مبنایمان بر حق گویی است و هدف و انگیزه مان به سخن خدا و رسول عمل کردن است، پس لازم است برای دیگران همان را بخواهیم که برای خودمان خوش می داریم و برای آنها بد انگاریم، هر چه برای خود بد می انگاریم.

و اگر در بحثهای گذشته از عمر بن خطاب انتقاد کردیم که چرا جمله «الصلاة خیر من النوم» را در اذان اضافه کرده و جمله «حیی علی خیر العمل» را جدا کرده است و گفتیم: این از نظر شرعی

ص: 218

باطل و غلط است چرا که بدعت می باشد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است و به سخن اهل سنت قانع نمی شویم که این جمله استحباباً در اذان صبح گفته می شود، زیرا نصوص هرگز نمی تواند در برابر آراء شخصی و هواهای نفسانی خضوع کند و کوتاه بیاید و گفتیم: هر چه پیامبر انجام نداده بدعت است؛ پس همین سخن را نیز به شیعیان می گوئیم و با استدلال خودشان به آنها ایراد می گیریم.

و بدینسان اعتراف می کنیم که «اشهد ان علیاً ولی الله» جمله ای زیادی است؛ نه پیامبر آن را گفته و نه به آن امر کرده و نه سایر ائمه اطهار، از آن سخن به میان آورده اند.

زیرا اگر به آن دستور داده یا آن را خودشان انجام داده بودند، قطعاً علما و مراجع نمی گفتند که اگر به قصد جزئیت گفته شود، اذان باطل می شود.

انصاف و عدالت ما را و می دارد که حق گوئیم، نه اینکه بر اهل سنت، چیزی را انکار کنیم و خودمان شبیه آن را عمل کنیم «آیا مردم را به برو خوبی دستور می دهید و خود را فراموش می کنید در حالی که کتاب را تلاوت می نمایید.»⁽¹⁾

یکی از آنان به من گفت: برادر! فرق است میان «الصلاة خیر

ص: 219

من النوم» و میان «اشهد ان علیاً ولی الله.»

گفتم: چه فرقی؟ نماز قطعاً از خواب بهتر است و حضرت علی علیه السلام هم قطعاً ولی خداست و ما همه به آن شهادت می دهیم ولی بهرحال این جمله های اضافی است که پیامبر به آنها امر نکرده است.

گفت: ولی ولایت امام علی علیه السلام، در قرآن آمده است و تو خودت در کتاب نخستینت «آنگاه هدایت شدم» بدان اعتراف کرده ای.

گفتم: پس پیامبر را مورد سرزنش قرار ده که آن را جزء اذان قرار نداده، با اینکه قرآن بدان اعتراف دارد. و مگر هر چه در قرآن آمده باید در اذان نماز گفته شود؟ و هر چند من اقرار به آمدن آن در قرآن کرده باشم، دلیل شرعی نمی شود که در اذان و اقامه، اضافه شود.

آیا صحیح است که مؤذن بگوید: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان آدم صفوة الله و اشهد ان نوحا نبي الله و اشهد ان ابراهيم خليل الله و اشهد ان موسى كلیم الله و اشهد ان عيسى روح الله و اشهد ان محمداً حبيب الله، با اینکه همه اینها صحیح است و در قرآن از آنها یاد شده است؟ بهرحال نمی شود، آنها را در اذان اضافه کرد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونگی اذان را به ما آموخته و آنها را در دو شهادت خلاصه کرده است، پس باید اطاعت کنیم سخن حق را که

ص: 220

«هر چه پیامبر به شما امر کرد باید اطاعت کنید و از هر چه شما را نهی کرد باید اجتناب کنید.»⁽¹⁾

درست است که برخی از علمای شیعه آن را در اذان و اقامه نمی گویند و من با بعضی از آنها نماز خواندم و نشنیدم که در اذان «اشهد ان علیا ولی الله» را بگویند ولی در مقابل برخی از شیعیان هستند که در اخلاص و عقیده کسی که آن را در اذان و اقامه نگوید، تردید می کنند.

آن شخص بهر حال، از سخنانم قانع شد ولی به من گفت: نمی توانم آن را ترک کنم زیرا زبانم از کودکی، بر آن عادت کرده است.⁽²⁾

من این سخن را می گویم هر چند یقین دارم بعضی از

ص: 221

1- سوره حشر: 7.

2- مؤلف بر فرق اساسی میان شهادت بر ولایت و امارت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر جملاتی که در اینجا به آن اشاره شده است و همه صحیح اند و در قرآن نازل شده اند اشاره کرده است و آن این که طبق روایات زیاد شهادت به ولایت و امارت امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادتین مستحب است بلکه مکمل شهادتین است و بدون این شهادت ایمان کامل نخواهد بود هر چند در خصوص اذان و اقامه وارد نشده باشد همچنان که در تشهد نماز وارد نشده است بلکه در آنجا اگر عمداً گفته شود نماز باطل می شود ولی همان گونه که خود ایشان گفته اند حکم شهادت بر ولایت حکم صلوات است پس از شهادت دوم و این مقدار از کلام آدمی موجب بطلان اذان و اقامه نیست و فی حد ذاته مستحب است. (بنیاد معارف اسلامی)

شیعیان از این سختم خوششان نمی آید زیرا انسان بهر حال دشمن است به آنچه که نمی داند . و رضایت همگان را کسب کردن، محال است.

وانگهی - چنانکه قبلاً نیز تذکر دادم - من در جستجوی رضایت احدی نیستم به اندازه ای که آسایش وجدانم را خواهانم و در جستجوی رضایت خدا و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان و سرورانم، عترت پاک پیامبر و در رأس آنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام هستم.

در درون خویشتن، می پندارم که امام علی علیه السلام از دعوت کنندگان مردم به سوی هدایت، خشنودتر است تا برخی شیعیان و محبینش که در اذان و اقامه گواهی می دهند به اینکه او ولی خدا است ولی برای هدایت مردم کاری نمی کنند، بلکه شاید ندانسته مردم را از ولایت امام علیه السلام، متنفر و دور سازند.

آیا امام علی علیه السلام خرسند می شود اگر به ولایتش گواهی دهیم ولی چون سدی در برابر کسانی که در جستجوی حق اند، بایستیم؟ نه ، و هزار بار نه!

من هرگاه با مخالفین گفتگو می کردم، به نحو احسن گفتگو و بحث می کردم، پس سدی روانی نزد آنان می یافتم که آنها را از ادامه بحث، باز می داشت، ولی با تمام جرأت آن سد را

می شکستم، پس آن مخالف را می یافتم که با من همراه می شد و سدهای نفسانی را یکی پس از دیگری کنار می گذاشت و غالباً به نسبت 80٪ هدایت می شد و به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت امامان دیگر از فرزندان آن حضرت، اقرار و اعتراف می کرد.

یک بار در «پونه» در هندوستان بودم، با گروهی از دانشجویان سودانی ملاقات کردم و در طی یک شب نشینی، صفای نفس و درستی و راستی را برای شناخت حقیقت در میان آنان یافتم. بیشتر آنان اعتراض به برخی عقاید شیعه داشتند از قبیل عصمت ائمه و شهادت سوم در اذان و مبالغه و افراط در حب امامان.

به آنان چنین گفتم: برادران مسلمان! من هرگز بر شما واجب نمی گردانم که عصمت را بپذیرید و آن را هدفی برای رسیدن به حق نمی دانم هر چند شخصاً به آن ایمان دارم (1) ولی فعلاً نامی از آن به میان نمی آورم تا اینکه برای شما ثابت کنم که قرآن کریم و سنت پاک پیامبر، بر هر مسلمان واجب کرده اند که حتماً شیعه باشد و ولایت محمد و اهل بیت طاهرینش را برگزیند. پس لازم نیست شما به عصمت ایمان آورید تا به هدف واقعی که همان

ص: 223

1- عجب از کسانی است که عصمت ائمه اهل البیت علیه السلام را انکار می کنند ولی آن را برای همه امت یا خصوص اهل حل و عقد اثبات می کنند (تفسیر فخر رازی آیه 59 سوره نساء) و این اهل حل و عقد همان کسانی هستند که جنایات معاویه و یزید (قاتل امام حسین علیه السلام اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) و همه خلفای اموی و عباسی بر ذمه آنها است. در حالی که عصمت اهل بیت علیهم السلام را قرآن تایید می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آن در مناسبتهای فراوان تاکید کرده است.

ولایت اولیای خدا و رسولش برائت از دشمنان خدا و رسولش است، برسید. و همچنین لازم نیست در اذان، شهادت به ولایت علی علیه السلام بدهید و لازم نیست آنچه را شیعیان درباره علی و فرزندانش می گویند و آنها را مبالغه و غلو می دانید، بپذیرید.

امام علی علیه السلام، شأنش اجل و قدرش والاتر است از اینکه فضیلتی را به عنوان معجزه برای او، اثبات گردد که مثلاً بگوییم چون وقت نماز عصر گذشته بود لذا خداوند آفتاب را برای او برگرداند(1) یا زمین برایش هموار شد تا در آن واحد از مدینه به مدائن برود و مسلمان فارسی را غسل دهد و همان روز بر گردد با اینکه آن مسافت در آن زمان، طی چند ماه طی می شد. اینها روایاتی است که مربوط به معجزات غیبی است و مسلمان آزاد است که به آنها ایمان بیاورد یا نیاورد؛ نه ایمان به معجزات، بر ایمانش افزوده می گردد و نه باور نکردن آن، از ایمانش می کاهد.

ولی از ما خواسته شده که ایمان بیاوریم و معتقد شویم به اینکه امام علی علیه السلام، وصی و جانشین به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و برترین بندگان پس از او است و پیامبر قبل از وفاتش او را بر مردم نصب و به عنوان وصی خود تعیین نموده است.

باید ثابت کنیم به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر علم رسول الله است و در میان امت، هیچ کس - مطلقاً- از او فهمیده تر و اعلم

ص: 224

نیست.

باید ثابت کنیم که امام علی علیه السلام شجاع ترین اصحاب است و در موقع سختی و شدت، راستگوترین آنان است و همانا دین اسلام با شمشیر و شجاعتش، استقامت پیدا کرد و پایدار شد.

باید ثابت کنیم او نخستین کسی است که اسلام آورد و در تمام مواقع، بیشترین اخلاص را نسبت به اسلام داشت و در راه تقویت اسلام و بقایش پس از رسول خدا، بالاترین فداکاری را از خود، نشان داد.

باید ثابت کنیم که پیروی از امام علی علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است.

باید ثابت کنیم او تنها کسی است که در راه احیای کتاب و سنت تلاش کرد، پس از آنکه داشت از بین می رفت.

باید ثابت کنیم، امام علی علیه السلام زاهد ترین و پارساترین بندگان خدا نسبت به دنیا است و نزدیکترین انسانها در تمام حرکات و سکناتش به خداوند است.

باید ثابت کنیم، امام علی علیه السلام عادل ترین مردم است و کسی است که با ناکثین و قاسطین و مارقین به خاطر نگهداری اسلام و اهلس جنگید و کارزار کرد.

باید ثابت کنیم، که اول محمد است و دوم علی است و آن دو برترین و بالاترین بندگان خدایند.

باید ثابت کنیم، همه این امور را با کتاب و سنت راستین

و تاریخ صحیح و با ادله و براهینی روشن و واضح و قانع کننده ، آنها را استدلال کنیم.

اما اینکه بگوییم خداوند محمد و علی را قبل از خلقت آدم به صد هزار سال خلق کرده و تمام انبیاء و مرسلین به محمد و علی و فاطمه و حسنین توسل جسته اند یا اینکه بر ساق عرش نوشته شده : علی ولیّ الله (1)؛ این بحث دیگری است که نه برای ما فایده ای دارد و نه ما را به هدف واقعی می رساند. وانگهی نمی توانیم دیگران را به آن قانع کنیم چون هیچ دلیل علمی بر آن نداریم. و اگر اصرار ورزیم بر اثبات معجزات با عصمت و شهادت سوم در اذان ، ملاحظه می کنیم که اهل سنت نیز درباره ابوبکر و عمر بیش از آنچه ما درباره علی و فرزندان او روایت کرده ایم، روایت می کنند، و وقتمان در جدال های بی نتیجه می گذرد و در همان حال که اهل سنت ، شیعه را به غلو و مبالغه درباره ائمه ، متهم می سازند، شیعیان نیز بر آنها اعتراض می کنند و می گویند که هر چه آنها گفته اند در صحاح اهل سنت آمده است و از آن سوی، اهل سنت را متهم می کنند به اینکه درباره خلفای سه گانه بلکه درباره کل صحابه ، غلو کرده اند، و بدینسان از بحث هیچ سودی نمی بریم .

ص: 226

1- احقاق الحق ج 4، ص 144 ح 20.

ای برادران امروز از ما خواسته شده که با دلیل و برهان علمی استدلال کنیم، و من جز با دلیل عقلی و نقلی که تاریخ آن را به اثبات رسانده و تمام مسلمانان از سنی و شیعه بر آن گواهی کرده اند و صححه گذاشته اند، گفتگو نمی کنم.

خلاصه پس از یک شب نشینی طولانی تا طلوع فجر و جدال نیکو و بحث علمی، بیشتر آنان به سوی حق روی آوردند و با شور و شعفی بسیار، بر کتاب «آنگاه هدایت شدم» اقبال کردند و پس از دو روز برای خدا حافظی با من آمدند، در حالی که خدای سبحان را حمل می کردند که به صراط مستقیم هدایتشان کرد و آرزو داشتند که بر عقاید شیعه امامیه بیشتر آگاه گردند و کتابهای شیعیان را زیاد تر مورد مطالعه قرار دهند.

یکی از آنان که گویا رئیسشان بود، پس از تشکر فراوان به من گفت:

با شیعیان زیادی در مصر و سودان و هند روبرو شدم ولی هیچ کدام مانند شما، مراقان نکرد.

گفتم: کتاب «آنگاه هدایت شدم» بسیاری از پژوهشگران را قانع کرده و این از الطاف الهیه است بر من که او را حمد و سپاس می گویم.

گفت: من تاکنون کتابت را نخوانده ام زیرا مشغول امتحان

ص: 227

می باشم و هیچ کتابی را نمی توانم مطالعه کنم جز اینکه اطمینان خاطر داشته باشم.

گفتم: پس چگونه تو را قانع کردم در حالی که کتابم را تاکنون مطالعه نکرده ای؟

گفت: در همین شب نشینی، سخنان مرا جذب کرد زیرا با مردم طبق فهم و ادراکشان سخن می گویی و اگر با زور می خواستی به سخنان خود بسنده کنی مباحثه و گفتگو از بین می رفت و شب نشینی بی ارزش می شد ولی تو حق را شناختی و ما را به آن رهنمون کردی . و من بر این باورم اگر تو در میان جوانان دانشگاهی سودان سخنرانی کنی، با این روش و برنامه ات همه را شیعه می نمایی.

از عواطف و احساساتش تشکر کردم و از او خواستم کتابم را مطالعه کند و نظرات خود را برای من ارسال نماید، سپس با هم خدا حافظی کردیم در حالی که قلبهایمان به ولایت اهل بیت علیهم السلام می تپید.

ص: 228

این بود مهمترین اعتراض ها و انتقادهایی که به مذهب شیعه امامیه می شود و سزاوار است که هر پژوهشگر و محققى که در پی حقیقت است ، آنها را مورد بررسی قرار دهد و از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهراسد و حق را بگوید هر چند بر ضرر خودش و بسیار تلخ باشد.

جوانان روشنفکر و فهمیده ما امروز دیگر آن همه تبلیغات مسموم و دروغینی که رسانه های تبلیغاتی در اینجا و آنجا علیه تشیع ، می پراکنند و آنان را گروه افراطی یا تروریست و یا دیوانگان خدا معرفی می کنند را باور ندارند.

روشنفکران چنین سخنانی را باور ندارند ولی ممکن است از بعضی مسائل که در مجالس شیعیان می گذرد، متأثر گردند یا بعضی مطالب را در کتابهای شیعیان بخوانند و شگفت زده شوند

و در پی تفسیر و توضیحی برای آنها باشند.

من به نوبه خود بعضی اشتباهاتی که از برخی عوام شیعه سر می زد که نه از دین بود و نه جزء ضرورت‌هایی که محرمات را جایز می کنند ولی در آنها زیان‌هایی بود که مسلمانان را پراکنده می ساخت، توضیح دادم.

در بحث‌های گذشته و با استدلال‌های محکم و متینی که در کتاب‌هایم آوردم و میان مسلمانان منتشر ساختم، ثابت کردم که شیعه امامیه، در تمام عقاید و تشریحاتش شایسته ترین گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی است. و در میان تمام گروه‌ها و فرقه‌های دیگر فرقه ناجیه و گروه رستگار است؛ و این تنها و تنها به خاطر تمسک و چنگ زدنشان به ثقلین: کتاب خدا و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

البته این دلیل نمی شود که در صورت دیدن اشتباهاتی، آنها را مورد انتقاد قرار ندهم و اگر در رفتارهای بعضی، منکری را ببینم، اعتراض نکنم، و شعار همیشگی من این است که: پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست.

گاهی ممکن است، معروف، اگر از حد معمول خود فراتر رود، تبدیل به منکر شود، مثلاً: برای یک کنفرانس اسلامی در آمریکا دعوت شده بودم، یکی از دوستان مرا دعوت به منزلش

ص: 230

کرد. به ناچار اجابت کردم زیرا افراد زیادی را به خاطر من دعوت کرده بود. به هر حال به آنجا که رفتیم آنقدر انواع غذاها و نوشیدنی ها زیاد بود که مصرفش از هزاران دلار بیشتر می شد. در روز بعد یا همان روز باز هم یک ضیافت بزرگ دیگری تکرار شد و اگر اشتباه نکنم در یک سفره آنان بیش از ده نوع غذا وجود داشت و هر چه هم حاضرین می خوردند، نصف غذاها خورده نمی شد و قطعاً بقیه اش را در سطل زباله می ریختند.

این طبع یا عادت جزء ضرورت‌های زندگی آنان در آمده است و هر چه درباره گرامی داشت مهمان یا گرم صاحب خانه گفته شود، من قانع نمی شوم و با تمام توان، کوشش می کنم مردم را به غیر آن فرا خوانم. آن کس که استدلال به حلال بودن روزیهای پاک می کند، آیا این سخن الهی را از یاد برده است که می فرماید:

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید چرا که خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد.» (1)

وسخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که می فرماید:

«ما قومی هستیم که نمی خوریم جز پس از گرسنگی و اگر خوردیم هرگز سیر نمی شویم.»

چقدر ما فاصله داریم با ریاضت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در

ص: 231

بسندہ کردن به نان خشک. چنانکه نوشته اند حضرت کیسه نان خود را از ترس اینکه مبدا حسنین علیهم السلام نانش را آغشته به روغن کنند، می بست.

آیا مسلمانان از خدای خود خجالت نمی کشند که در بستری از ابریشم بخوابند و شکمهایشان پر از انواع غذاها باشد، در حالی که هم اکنون شیعیان عراق از گرسنگی در چادرهای سعودی جان می دهند و ساده ترین وسائل زندگی را ندارند.

من هر چند از اینان که گرامیم داشتند و مرا به خانه شان دعوت کردند، تشکر و سپاس می کنم ولی وظیفه ام این است که به آنان تذکر دهم چرا که تذکر، برای مؤمنان مفید است و لازم است آنان را به کار خیر در راه خدا - نه به خاطر شهرت و ریا - فرا خوانم، چرا که بسیاری از ثروتمندان مسلمان و آنان که چون پادشاهان زندگی می کنند، اگر در خواست کمکی برای بیچارگان و فقرا بنمایی، بخل می ورزند و فلس و ریال ها را می شمارند ولی وقتی منافعشان ایجاب کند یا شهوتهای نفسیشان بخواهد، میلیون ها و میلیاردها مصرف می کنند.

جالب اینجا است که بسیاری از آنان به خاطر دینشان از دست حاکمان ستمگر و جائر به ستوه آمده و به آمریکا و انگلستان هجرت کرده اند در حالی که قوت یک هفته هم نداشته اند و امروز

به فضل و لطف الهی جزء پولداران واغنیاء شده اند و دارای زمین ها، مغازه ها و میلیون ها دلار شده اند. اینان نقش ثعلبه را بازی می کنند که فقیر بیچاره ای بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از حضرت خواست برایش دعا کند تا خداوند او را بی نیاز سازد زیرا می خواهد بر فقرا و مستمندان انفاق کند و اجر و ثواب از خدا دریافت نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش دعا کرد و جزء ثروتمندان بزرگ شد ولی وقتی حضرت از او خواست که به حداقل - زکات اموالش را پردازد، سرباز زد و چیزی پرداخت نکرد.

خداوند درباره اش این آیه را نازل فرمود:

«و برخی از آنان با خدا پیمان بستند اگر خداوند از فضل و کرمش به ما ببخشد، درستکار شده و از صالحان باشیم. و وقتی خداوند از فضلش بر آنها لطف کرد، بخل ورزیدند و پشت کردند و اعراض نمودند.» (1)

البته، تردیدی نیست که برخی از ثروتمندان مسلمان وجود دارند که شب و روز، آشکار و پنهان، اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند و جز رحمت پروردگارشان، چیزی نمی خواهند. ولی اینان انگشت شمارند، اما بیشتر ثروتمندان، انفاق نمی کنند و اگر هم پولی پردازند، به خاطر ریا و شهرت طلبی است.

برخی از آنان نیز هستند که خداوند بر آنها منت نهاده

ص: 233

و ثروت زیادی نصیبشان کرده تا آن را در راه خودش انفاق کنند و در اموالشان حقی معلوم برای بیچارگان و مستمندان قرار داده است، ولی آنان را می یابی که هر سال به زیارت خانه خدا می روند و دو یا سه بار بهره می روند و زیاده روی نمی کنم اگر بگویم برخی از آنها بیش از بیست بار به حج رفته و چهل بار به عمره رفته و به این کار در برابر مردم مباحثات می کنند، و اینان در میان شیعیان بسیارند. و هرگاه مسافرت می کنند، بدون حساب و کتاب در بهترین هتل ها وارد می شوند و بهترین غذاها را تناول می کنند، و به عتبات مقدسه نیز مشرف می شوند.

عجیب اینجاست که هرگاه اینان را ببینی چه می خورند و چقدر در سطل های زباله می ریزند، بدون تردید خواهی گفت: اینها دورترین مردم از آداب و اخلاق اسلامی و انسانی اند.

درست است که رفتن به حج - پس از حَجَّة الاسلام واجب - مستحب و پسندیده است ولی اینان نفهمیده اند که خداوند آنها را بیش از هر چیز، امر کرده است که به کمک بندگان بیچاره، یتیم، مسکین و مستمندش بشتابند.

آیا خدای متعال به آنان نگفته و گویی خود اینها مقصود از این آیه اند:

ص: 234

«نیکوکاری به این نیست که به سوی مشرق و مغرب روی آورید ولی نیکوکار کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده باشد و در راه دوستی خدا دارایی خود را بر خویشاوندان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان انفاق کنند...»⁽¹⁾

آری! ای مسلمانان! نیکوکاری به این نیست که هر سال روی خود را به سوی حج یا زیارت عتبات مقدسه بگردانید. هرگز خداوند راضی نمی شود که هر سال به حج روید و چندین بار سالیانه به عمره با زیارت روید، ولی برادران مسلمانان از گرسنگی جان دهند.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است:

«نزدیکترین شما به خدا، کسی است که به بندگانش بیشتر سود بخشد»؟⁽²⁾

و مگر نفرموده است:

«هر که سیر باشد و همسایه اش گرسنه، از اسلام خارج شده است».⁽³⁾

آیا شما افتخار نمی کنید که نخستین امامتان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و شما را شیعه می نامند چون از او پیروی می کنید؟

ص: 235

1- سوره بقره: 177.

2- بحار الانوار 77: 152 ح 110.

3- بحار الانوار 75: 362.

مگر این امامتان نیست که می فرماید:

«هان! هر مأمومی امامی دارد که از او پیروی می کند و از نور علمش، فروغ می گیرد.

بدانید که امام تان از دنیایش به دو لباس کهنه واز غذایی به دو قرص نان بسنده کرده است...

به خدا سوگند از دنیای شما هیچ طلایی برای خود نیاندو ختم و از گنجهایش بهره ای نبردم ... و اگر خواسته باشم، می توانم به سوی عسل مصفی و مغز گندم و بافته ابریشم راه یابم ولی هیهات که هوای نفسم بر من چیره شود و طمعم مرا به انتخاب غذاها بکشاند، در حالی که ممکن است در حجاز یا در یمامه کسی باشد که به این قرص نان نیز طمعی نداشته و هرگز سیر نشده است یا اینکه سیر بخوابم و در کنارم شکمهایی گرسنه و جگرهایی سوزان وجود داشته باشد؟

... من آفریده نشده ام که خوردن غذاهای خوب مرا از خدایم باز دارد؛ مانند حیوان بسته ای که به علف پردازد یا حیوان رها شده ای که کارش چریدن است ...

ص: 236

... ای دنیا از من دور شو. من از چنگال هایت رها شده ام و از طناب هایت آزاد گشته ام ... کجایند آنهایی که به بازیچه های خود، مغرورشان ساختی؟ کجایند امتهایی که زیور و زینت هایت فریبتان داد؟ هان! آنها در گورهایشان اند و در میان لحدها آرمیده اند...

از من دور شو و روی برگردان. به خدا قسم، من خودم را برای تو کوچک نمی کنم که مرا ذلیل و خوار کنی و هرگز برای تو رام نمی شوم که سوارم شوی ... پس ای فرزند حنیف! به فرصهای نانت بسنده کن تا از دوزخ رهایی یابی. (1)

این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، خطاب به تمام کسانی است که خود را پیرو علی می دانند و شیعیان او هستند و او را امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانند.

اگر ما در بحثهای گذشته مان تأکید کردیم بر اینکه تنها شیعیان، متمسک به قرآن و عترت پاک هستند، پس چه کسی

ص: 237

1- قسمتهایی از نامه امیر المؤمنین علیه السلام به نماینده اش (عثمان بن حنیف انصاری) در بصره است هنگامی که حضرت شنید نماینده اش دعوت به ولیمه ای شده و او بدانجا رفته است در حالی که در آن ولیمه، فقرا دعوت نشده بودند - نهج البلاغه، کتاب 45.

سزاوارتر از ما به اطاعت کتاب و عترت است . و همانا کتاب و عترت به ما دستور می دهند که شعائر الهی را بزرگ شماریم زیرا این عمل نشان از تقوای قلوب است و بی گمان احترام نماز جماعت در مساجد و خارج از مساجد و منظم نمودن آنان و پاک نگهداشتن آنها به اینکه با سیگار آلوده شان نکنند بلکه تلاش در خوشبو کردن مساجد با عطر، از شعائر الهی است. (1)

چه کسی سزاوارتر از ما است که زهد ورزیم و اموالمان را در چیزهایی که به سودمان نیست مصرف نکنیم و در خوردنیها و آنچه که لذت آور است اسراف ننماییم در حالی که برادران ما از گرسنگی جان می سپارند.

چه کسی سزاوارتر از ما است که به فکر بندگان خدا باشیم و آنها را از گمراهی رها سازیم. در عوض چهل بار حج رفتن و هشتاد بار عمره رفتن، باید بیاندیشیم که اگر آن اموال صرف در چاپ کتابهای ارزشمند شود و به عنوان هدیه به مسلمانانی که در کشورهای اسلامی پراکنده اند و اهل بیت را نمی شناسند و از تشیع

ص: 238

1- ملا-حظه می شود که نمازگزار با همان لباس خود به نماز می ایستد با اینکه اگر بخواهد با شخصیتی روبرو شود، بهترین لباس های خود را می پوشد و عطر می زند! پس سزاوار است در برابر خداوند بهترین و ارزشمندترین لباسهای خود را بپوشد و خود را معطر و خوشبو سازد اگر اینکه نه تنها ظاهر خود بلکه باطن خود را بیاراید و از هر الودگی و بدی مبرا سازد تا سیر الی الله برایش محقق گردد .

جز اراجیف و تهمت‌ها خبر ندارند، تقدیم گردد تا در نتیجه میلیون‌ها گمراه و در جستجوی حقیقت، مستبصر شوند و به مکتب اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کنند، بی‌گمان اجر و پاداشش نزد خداوند بیشتر از هر حج مستحبی است که صاحبش به خاطر آمرزیده شدن گناهان سال گذشته اش انجام می‌دهد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جوهر قلم علما، برتر است نزد خداوند از خون شهیدان.»⁽¹⁾

و فرمود:

«شما را به خدا، شما را به خدا صله رحم کنید که نزد خداوند برتر است از نماز و روزه مستحبی.»

و چه کسی سزاوارتر از ما است که به فکر آینده مسلمانان در جهان باشیم که پیوسته با توطئه‌های نابودسازی و از میان رفتن در تمام اقطار دنیا روپرو هستند.

بهر حال با تجربه شخص خویش که بیست و پنج سال به طول انجامیده است و بیشتر با گفتگو و بحث با روشنفکران و عوام اهل سنت گذشته است، متوجه شدم که کوتاه آمدن نسبت به برخی عقایدمان که هیچ ربطی به جوهر اسلام ندارد، تنها راه رسیدن به هدف نهایی و انگیزه واقعی است.

ص: 239

چقدر دشمنان خشن و تند خوئی بودند که هیچ کس را بر ابوبکر و عمر، ترجیح نمی دادند، ولی پس از شیعه شدن آرزو می کردند که ای کاش امام علی آنان را کشته بود و مسلمانان را راحت کرده بود.

و ای بسا مخالفین سرسختی که مسئله عصمت را منکر بودند و آن را زیاده روی شیعیان می انگاشتند، در صورتی که پس از استبصار بیش از خود شیعیان، به آن معتقد شدند.

آری! اگر من اصرار می ورزیدم بر «عصمت» یا «شهادت سوم در اذان» یا این سخن که «اگر کسی نگوید امام علی علیه السلام بهترین مردم است، کافر می باشد»⁽¹⁾ بی گمان، نتیجه ای جز دشمنی و عداوت بیشتر نداشت و من بر این باورم که اگر هر دو گروه سنی و شیعه) تنازلهایی داشته باشند که البته با عقیده برخوردی نداشته باشد. مسلمانان به یکدیگر نزدیکتر خواهند شد و وحدت پیدا می شود.

اگر اهل سنت از این سخن که «تمام صحابه عادل هستند» دست بر می داشتند. و این سخن هیچ ربطی به دین ندارد. قطعاً برادران شیعه شان را از زحمت بحث و اثبات عکسش (عدم عدالت تمام صحابه)، رها می ساختند.

ص: 240

1- تاریخ بغداد 3: 192، ینایع المودة: 246.

و اگر شیعیان از شهادت سوم در اذان، تنازل می کردند که این جزء اذان هم نیست و در زمان پیامبر هم نبوده است، برادران اهل سنت خویش را از تهمت های ناروا و متهم ساختن شیعیان به مبالغه و غلو، راحت می کردند، و خود نیز تلاش در اثبات این مطلب نمی نمودند. اگر کسی بگوید: چگونه از اینکه علی ولی خداست و این حق است دست برداریم و حال آن که کسی که بر حق سکوت کند، شیطان، ناشنوایی است.

پاسخ می دهیم: همانگونه که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم از صفت خویش «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» در برابر مشرکین تنازل کرد تا سدی میان خود و آنان قرار ندهد و آنها را به سوی هدایت جذب کند هر چند که او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چه آنان بخواهند و چه نخواهند، چه گواهی دهند و چه ندهند

گواهی خداوند بر آن کافی است. (1)

و همچنین امام علی علیه السلام، به حق ولی خداست، چه مردم شهادت دهند و چه شهادت ندهند؛ نه شهادتشان بر آن می افزاید و نه انکارشان از فضل امام علی علیه السلام می کاهد.

سرانجام نتیجه تنازل محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم در صلح

ص: 241

حدیبیه ، نتیجه ای بود که هیچ یک از صحابه تصورش را هم نمی کردند چرا که پس از یکسال آن فتح مهم (فتح مکه) پیش آمد و مردم در دین خدا بدون جنگ و خونریزی فوج فوج وارد شدند .

پس ای شیعیان وای اهل سنت که رسول خدا را بهترین الگو می دانید و ادعای عمل به کتاب خدا و سنت رسولش دارید، از رفتارهای آن حضرت نیز پیروی کنید و الگو بگیرید.

در خاتمه باز هم تذکر می دهم که هیچ یک از علما «اشهد ان علیاً ولی الله» را جزئی از اجزاء اذان و اقامه نمی دانند. و بی جا می کند کسی که آن را بدعت حسنه بنامد! این چیزی نیست جز گواهی به ولایت خداوند که به امام علی علیه السلام داده است و او را امیر مؤمنان قرار داده است. و این گواهی بر مظلومیت امام علی علیه السلام است و بر آن ظلم و ستمی است که بر امام علی علیه السلام در طول تاریخ وارد شده؛ بر کسی که شالوده اسلام را پس از پیامبر بنیان نهاده و ادامه داده و از نظر علم و جهاد بر همگان برتری داشت و صفات طالبوت . چنانچه در قرآن آمده - در آن حضرت بود که خداوند او را برگزیده و از نظر علم و جسم به او برکت بخشیده بود.

این چیزی است که همگان بر آن اعتراف دارند و هر چند بدخواهان نخواهند، جهان پر است از فضیلت امام علی علیه السلام . پس چرا ما واقعا از بدعت ها انتقاد نکنیم؟ بدعت آن است که «حي علی خیر

العمل» را از اذان و اقامه جدا کند.

عکرمه می گوید: به ابن عباس گفتم: به من بگو چرا «حی علی خیر العمل» از اذان حذف شد؟ گفت: «عمر می خواست که مردم آنقدر تکیه بر نماز نکنند و جهاد را کنار گذارند، لذا آن را از اذان حذف کرد»!!⁽¹⁾ و بدینسان عمر، بجای آن جمله «الصلاة خیر من النوم» را اضافه کرد.

چطور مسلمانان از این زیاده و نقصان (هر دو) هیچ تعجب نمی کنند؟ شاید به خاطر این است که اذان و اقامه را وحی الهی و جزء تشریحات خداوند نمی دانند و آن را تنها خوابی می پندارند که یکی از اصحاب دیده، و آن اینکه پیامبر سرگردان شده بود - العیاذ بالله - که چگونه مردم را دعوت به نماز کند، با ناقوس کلیسا یا زدن دو چوب به یکدیگر!!⁽²⁾

پس اگر اذان نزد شما مشروعیتی ندارد و روا می دانید که در آن کم و زیاد کنید و حتی اگر امامان شما در اذان نماز ظهر گفته بودند

ص: 243

-
- 1- سنن بیهقی - ج 1 ص 424، سیره حلبیه - ج 2 ص 105 میزان الاعتدال ذهبی - ج 1 ص 139، لسان المیزان - ج 1 - ص 268، نیل الاوطار - ج 2 - ص 36، کنز العمال - ج 4 ص 669، الروض النضیر - ج 2 ص 42.
 - 2- ر.ک س ن ن ابی داود - ح 1 - ص 134، ح 498، السیرة الحلبيّة - ج 2 - ص 100، صحیح ترمذی - ج 1 ص 359، الموطأ - ج 1 سنن بیهقی - ج 1 - ص 390، سیره ابن هشام - ج 2 ص 154، البدایه و النهایة - ج 3 - ص 232، منتخب کنز العمال (حاشیه مسند احمد) ج 3 ص 273، کنز العمال - ج 4 - ص 693، سنن دارقطنی - ج 1 - ص 241 تبیین الحقائق زریعی - ج 1 - ص 9، حیاة الصحابة . ج 3 ص 131.

الصلاة خير من الغذاء» (نماز از غذا خوردن بهتر است!) به آن رنگ تشریح می بخشیدید و با آن خو می گرفتید چنانکه با جمله شبیهش خو گرفتید، پس چگونه انکار می کنید و به کسانی که اذان و اقامه را با تمام فصول و جمله هایش وحی الهی می دانند که توسط جبرئیل امین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، و اعتراض می کنید.

پس چرا اینقدر حساسیت دارید بر نام امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه ما هرگز شهادت ثالثه را جزء اذان و اقامه نمی دانیم.

شما هم هر چقدر می خواهید، در اذان و اقامه کم و زیاد کنید، چرا که از نظر شما شرعیتی ندارد و تنها خواب یکی از اصحاب بوده است ولی به شرط قاعده فقهیتان در «سد الذرائع»، خیلی هم مبالغه و زیاده روی در آن نکنید که مبالغه در مخالفت و عصیان الهی باشد.

و اما شیعیان، بالاجماع معتقدند که اذان به وحی الهی بوده و لذا هیچ زیاد و کمی را در آن نمی پذیرند چون در آن صورت تشریح بشر می شود در برابر تشریح الهی و این نزد ما حرام است. از این روی شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در اذان، فقط به خاطر استجاب و اظهار ولایت به ولیّ خدا، صلی الله علیه و آله و سلم است.

اما در مورد سر و صدا و اعتراض و تکفیری که وهابیت علیه پیروان اهل بیت بلند کرده اند و آنان را به خاطر توسل به پیامبر و اهل بیت پاکش علیهم السلام یا تبرک به آثارشان یا رفتن به زیارت مراقد و قبورشان ، تکفیر می کنند و توهین می نمایند، امر تازه ای است که شیعه و سنی، آن را قبلاً ندیده است. مسلمانان از دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز بر تبرک جستن و توسل نمودن و جشن گرفتن در تمام نقاط دنیا و تمام کشورهای اسلامی، خو گرفته اند و عادت کرده اند و کسی جز وهابیت با مذهب تازه شان که در قرن چهاردهم هجری پیدا شد، بر آنها خرده نگرفته و اعتراض نکرده است .

طبیعی است که وهابیت ، در این عقیده با تمام مسلمانان

مخالفت کند تا اولاً، خود را در جلوة تجدد و نوآوری در آورد و ثانياً، استدلالی بر تنفر مسلمانان از بدعت‌هایشان بکند.

حق این است که مسلمانان تاکنون مبتلا به مصیبتی بالاتر از وهابیت نشده اند، زیرا:

1- دعوت وهابیت، دعوت باطلی است ولی آن را لباس حق پوشانده اند. پس آنان را می یابی که توسل را حرام می دانند و هر کس آن را انجام دهد کیفر می دهند و عقاب می کنند زیرا آن را شرک به خدا می دانند. و این درست همان دعوت خوارج است که امام علی را تکفیر کردند و گفتند: حکم از آن تو نیست، بلکه حکم از آن

خداست.

حضرت فرمود:

«این کلمه حقی است که از آن باطلی را قصد دارند»⁽¹⁾

و معنای سخن حضرت این است که: آری! حکم فقط حکم خداست؛ این سخن حقی است ولی آنها از آن باطل اراده کرده اند چرا که بعد از آن می گویند «حکومت برای تو نیست ای علی.» البته ثابت است که حکم فقط برای خداست ولی خداوند حکمش را بر دست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هرگز از روی هوا سخن نمی گوید، ظاهر

ص: 246

1- نهج البلاغه، خطبه 40.

و آشکار ساخته و سپس بر دست اولیایش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را نصب نموده تا در میان مردم با حق مشروع، حکم کنند و داوری نمایند.

آری! سلطه وقوه تشریحی، فقط از آن خداست و برای احدی نیست ولی سلطه اجرایی برای مردم است که در میان خدا، آن را دست بدست می دهند و این - به جان خودم - مطلبی است معمولی که تمام خردمندان آن را می دانند، پس چگونه آن روز از آن صحابه دور ماند که بگویند: حکومت برای تو ای علی نیست!

امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما ثابت می کند که آنها حق را می شناختند ولی با ایجاد این شبهه، در پی باطل بودند.

خدای سبحان در قرآن می فرماید:

«واگر حکم کردی، پس با عدالت میان آنان حکم کن.» (1)

«خداوند به شما دستور می دهد که امانت ها را به اصحابش باز گردانید و اگر میان مردم داوری کردید، با عدالت و دادخواهی، حکم کنید» (2)

«ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا بین مردم به آنچه خدا به تو فهمانده است، حکم کنی.» (3)

«ای داود، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم تا به حق بین مردم

ص: 247

1- سوره مائدة : 42.

2- سوره نساء : 58.

3- سوره نساء : 105.

«تا حکم کنی بین آنان به آنچه خدا نازل کرده و پیروی از هواهایشان ننمایی .«(2)

«نه به پروردگارت قسم، ایمان نمی آورند تا اینکه تو را در تمام اختلافاتشان داور قرار دهند، سپس به هر حکمی که کنی در دل خود هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند .«(3)

«ما تورات را فرستادیم و در آن هدایت و نور قرار دادیم که پیامبران بواسطه آن حکومت و داوری کنند .«(4)

از این آیات روشن قرآن کریم بر می آید که دعوت خوارج دعوت حقی بوده است ولی آنها جز باطل و فتنه انگیزی و مردم فریبی، اراده ای نداشتند. دعوت وهابیت نیز دعوت حقی است ولی آنان جز باطل، غرضی ندارند؛ آنها می خواهند برای ساده اندیشان که از مقاصد شریعت آگاهی ندارند، ثابت کنند که فقط خودشان موحدند و دیگران همه مشرک می باشند زیرا همراه با خدا، بندگان را نیز می خوانند.

این دعوت ، حق است که می گویند: خدا فرمود:

ص: 248

1- سوره ص : 26.

2- سوره مائده : 49.

3- سوره نساء : 65.

4- سوره مائده : 44.

«مساجد برای خداست پس همراه با خدا کسی را نخوانید.» (1)

«بگو - ای پیامبر - من فقط خدایم را می خوانم و برای او شریکی قرار نمی دهم.» (2)

ولی دنبال باطل هستند آنها توسل جستن به خدای متعال توسط پیامبرش یا ائمه اطهار را تحریم می کنند، و با نیرنگ سازی به مردم می فهمانند که این شرک به خداست.

روشن است که فرق زیادی است میان کسانی که معتقدند خداوند شریکانی دارد که نفع و ضرر می رسانند و برای هر چیزی خدایی وجود دارد. مثلاً به خدایانی برای خیر، برای شر، برای شب و برای روز، برای صلح، برای جنگ، برای شراب و برای خمر اعتقاد دارند. و بین کسانی که معتقدند خدا یکی است و شریکی هم ندارد و اگر خدا برای کسی خیری بخواهد، نه کسی آن را می تواند باز گرداند نه حکمی بر حکم خدا بیافزاید و خدای متعال خود به مردم حق توسل جستن به سواش توسط پیامبران و اولیایش بخشیده و اجازه فرموده است.

این فرق بین دو عقیده است: شرک و توسل، و این عامل وحدت میان دو گروه است: خوارج و وهابیت.

خوارج گفتند: «داوری جز برای خدا نیست» و وهابیت

ص: 249

1- سوره جن: 18.

2- سوره جن: 20.

می گوید: «توسّلی جز به خدا روا نیست.»

خوارج گفتند: حکم از آن تو نیست ای علی! و وهابیت می گوید: وسیله ای برای تو نیست ای محمد!

هر دو سخن، باطل است، هر چند با لباس حق پوشانده شده باشد. زیرا چنانکه حکم و داوری فقط برای خداست ولی خداوند آن را برای بندگانش مشروع دانسته تا فیما بین خویش با حق و عدل داوری کنند. و همچنین وسیله، تنها برای خداست ولی خدای متعال آن را برای بندگانش مشروع دانسته تا پیامبران و اولیایش را وسیله ای به سوی او قرار دهند. و این موضوع در شریعت اسلام و همچنین در تمام شرایع گذشته وجود داشته زیرا همه از یک مصدر و منبع، اخذ می کنند و دین در نزد خدا همان اسلام است و بس.

احادیث زیادی نزد اهل سنت و شیعه وجود دارد که درخواست شفاعت از پیامبر و غیر پیامبر در دنیا برای امور دنیا و آخرت، جایز می دانند، به عنوان مثال عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود:

«هر کس بمیرد و چهل نفر از کسانی که شرک به خدا ندارند، بر جنازه او بایستند (و نماز بخوانند) خداوند شفاعتشان را درباره او می پذیرد.»⁽¹⁾

ص: 250

1- صحیح مسلم ج 2، ص 655، ح 948 - باب الشفاعة . مرحوم سید محسن امین (رحمه الله) بر این روایت حاشیه زده و می گوید: لابد این چهل نفر باید از عربهای نجد «وهابیت» باشند تا شفاعتشان قبول شود.

در صحیح مسلم نیز از عائشه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هیچ مسلمانی نیست که بمیرد و گروهی از مردم به اندازه صد نفر بر او نماز بخوانند و شفاعتش کنند، جز اینکه خداوند شفاعتشان را می پذیرد.»(1)

این البته از نظر وهابیت، شرک است زیرا - طبق ادعایشان - مخالف است با سخن حق تعالی که می فرماید:

«همراه خدا کسی را نخوانید»(2)

به خدا پناه می بریم از این بهتان و تهمت بزرگ نسبت به مقام والای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

و احادیث زیاد دیگری نیز در جواز شفاعت وجود دارد. و علما گفته اند فرقی میان زنده و مرده نیست؛ مانند سمهودی شافعی در کتابش الوفا بأخبار المصطفی - ح 4 ص 1371 چنانکه از حاکم نقل کرده(3) و اسنادش را از عمر بن خطاب تصحیح نموده که رسول خدا فرمود:

«هنگامی که آدم مرتکب آن اشتباه شد، گفت: پروردگارا! تو را به حق محمد قسم می دهم که مرا

ص: 251

1- صحیح مسلم 2: 654 ح 947.

2- سوره جن: 18.

3- مستدرک حاکم 2: 615.

بیامری. خداوند گفت: ای آدم! چگونه محمد را شناختی در حالی که هنوز او را نیافریده ام. عرض کرد: ای پروردگرم! هنگامی که مرا با دست آفریدی و از روح در من دمیدی، سرم را بلند کردم، دیدم بر ستون های عرش نوشته شده است:

لا اله الا الله، محمد رسول الله... خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم! او محبوبترین خلق نزد من است و چون به حق او مرا قسم دادی (و او را شفیع خود قرار دادی) من تو را آمرزیدم و اگر محمد نبود، من تو را نمی آفریدم.»⁽¹⁾

امام مالک نیز به همین توسل اشاره می کند، هنگامی که به منصور عباسی می گوید: «و روی خودت را از او بر نگردان که وسیله تو و وسیله پدرت آدم نزد خدای متعال است.»

و همچنین سامری حنبلی و کرمانی حنفی و علمای شافعیه قائل به توسل و شفیع قرار دادن حضرت رسول پس از وفاتش هستند. امام شافعی به اهل بیت علیهم السلام پس از وفاتش توسل جست

ص: 252

1- طبرانی در معجم الصغیر (ج 2 ص 82) آن را روایت کرده و بیهقی با اسناد صحیح و معتبر در کتابش دلائل النبوه، ج 5 ص 489 آورده است. و در احادیث دیگری آمده که آدم و نوح، خدا را به پنج تن آل عبا قسم دادند و متوسل شدند.

و به امام ابوحنیفه پس از وفاتش متوسل شد. و اهل مغرب اقرار کردند به اینکه به امام مالک پس از مرگش متوسل شدند و احمد بن حنبل به شافعی متوسل شد...

اینان علما و فقهای اسلام اند، پس آن اعرابی خشن که توسل را نمی پذیرد کیست؟!!

بهرحال، هر چه که وهابیت از آیات قرآن، برای تحریم توسل و دعا و نیایش به سوی خدا و شفیع قرار دادن بندگان مقرّبش استدلال می کنند، غلط و مردم فریبی است و تمام آن آیات ردّ بر مشرکین از انس و جن است که خدایان گوناگونی را می پرستیدند به این خیال که آن خدایان، آنان را به سوی «الله» شفیع می شوند!

و هرگز این سخنان وهابیت، بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق نمی شود چرا که این امت توحید و امت اخلاص در برابر خدای یکتا است؛ اینان هستند که هر صبح و شام سوره اخلاص را تکرار می کنند:

«قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد.»

بگو - ای پیامبر - الله یکتا است؛ او از همه بی نیاز و همه به او نیازمندند. نه از او چیزی زائیده و نه از چیزی زائیده شده است و نه کسی همتای او است.»

ص: 253

و به این حقیقت نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرده و فرموده است :

«به خدا قسم هرگز نمی ترسم که پس از من مشرک شوید ولی می ترسم بر سر دنیا (خلافت) نزاع کنید.»⁽¹⁾

و این دلیلی قاطع و روشن بر نفی شرک از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و همچنین دلیل است بر اینکه امت - پس از پیامبر - بر دنیا و قدرت طلبی ، کشمکش می کنند و به اعقاب خود باز می گردند و به آنچه خداوند نازل نکرده حکم می نمایند و آن همان چیزی است که منجر به ظلم، تباهی و حتی کفر می شود ولی هرگز منجر به شرک نمی شود.

و خدای متعال نیز بر این حقیقت در قرآن کریمش اقرار فرموده:

«و هر که حکم نکند به آنچه خدا نازل فرموده ، پس آنان کافرند.»⁽²⁾

«و هر که حکم نکند به آنچه خداوند نازل کرده، پس آنان ستمگرند.»⁽³⁾

«و هر که حکم نکند به آنچه خداوند نازل فرموده ، پس آنان

ص: 254

1- صحیح بخاری - ج 8 ص 112 - کتاب الرقاق - باب الحوض .

2- سوره مائده : 44.

3- سوره مائده : 45.

و این همان مصیبتی است که پس از رسول خدا، در میان امت اسلامی، تا به امروز، پدید آمده، زیرا احکام و قراردادهایی که ساخت بشر بود و با اجتهادات شخصی وضع شده بود، داخل در شریعت کردند و بدینسان احکام خدا را تبدیل نمودند، با این حال خداوند هرگز آنان را مشرک نمی داند، بلکه، ظالم، فاسق و کافر می داند.

همه ما می دانیم که رؤسا و پادشاهان در کشورهای اسلامی و عربی گاهی حکمی را می کنند که مخالف کتاب خداست، ولی هرگز به آنها مشرک نمی گوئیم زیرا به خدای واحد ایمان و به رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند. بالاتر اینکه حتی یهود و نصاری را اگر برای خدا فرزندی قائل نشوند، موحد می دانیم و مشرک نمی خوانیم.

خداوند می فرماید:

«و چگونه یهودیان به حکم تو سر فرود می آورند در حالی که تورات نزد آنهاست و در آن حکم خداست، سپس از آن روی بر گردانیده و آنان ایمان ندارند.» (2)

«اهل انجیل باید به آنچه خدا نازل کرده، حکم کنند، و هر که حکم

ص: 255

1- سوره مائده: 47.

2- سوره مائده: 43.

نکند به آنچه خدا نازل کرده، پس آنان فاسق و تبه‌کارند.»(1)

امر روشن است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد.

2- وهابیت اماکن مقدسه مسلمین را با اختلاف زبان‌ها، رنگ‌ها و شناسنامه‌ها و ملیت‌هایشان، اشغال کرده‌اند. مکه مگرمه که خانه خدا در آن است و هر سال مسلمانان برای ادای فریضه حج به آنجا روی می‌آورند، از ارکان اسلام به شمار می‌آید و مسلمانان با شوقی فزون از حد، برای طواف خانه خدا و وقوف در مشعر و سعی صفا و مروه و وقوف در عرفه، آرزو می‌کنند و همه این اماکن در دل هر مسلمانی جای دارد و هر یک آرزو می‌کند، حداقل یک بار در تمام عمرش به زیارتش بشتابد.

مدینه منوره که مسجد شریف پیامبر در آنجا است و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن مسجد وجود دارد و آثاری همچون محراب و منبر پیامبر و مرقد مطهرش در آنجا است و همچنین در مدینه، بقیع وجود دارد که قبر صحابه و همسران پیامبر و قبر اهل بیت علیهم السلام در آنجا است و مزارهای مقدس دیگر چون مقبره شهدا و کوه احد و مساجد مهم چون مسجد القبلتین و مسجد قبا در مدینه منوره است.

وهابیون این شعائر را چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی به

ص: 256

1- سوره مائده: 47.

نفع خویش، استثمار کردند و با وسائل گوناگون، گاهی با ترغیب و گاهی با تهدید، مذهب خود را ترویج می نمایند، بویژه در موسم حج که میلیون ها حاجی در آنجا گرد هم می آیند و کنفرانس ها و جلسات زیادی منعقد می گردد، مزدوران وهابیت نیز با تماس مستقیم با افراد، طوایف، گروه ها و جماعت ها، وهابیت را تبلیغ می کنند. گذشته از آن که تمام وسائل تبلیغاتی قوی همانند، رادیو و تلویزیون در خدمت آنان است و تأثیر بسزایی در نفوس حاجیانی می گذارد که از نقاش و جدال و گفتگو دست بر داشته و فقط به عبادت خدای متعال می پردازند.

3 - دارایی های هنگفت و سنگینی که از فروش نفت بدست می آید، و در موسم حج و عمره، حرکت اقتصادی بی وقفه و گرمی در جریان است. تمام اینها به وهابیت کمک کرد تا در سراسر جهان، پخش شوند خصوصا که مبالغ زیادی پول در میان امام جماعت مساجد توزیع می کنند تا قلوب آنان را متمایل به خویش سازند، حتی در تمام پایتخت های کشورهای عربی و اسلامی، مساجد بی شماری را بنا نهاده اند که در آنها همه و همه تبلیغ از وهابیت می شود.

از اینها که بگذریم، مدرسه ها، دانشکده ها و دانشگاه های زیادی تأسیس کرده اند که مبلغین وهابیت از آنها فارغ التحصیل

می شوند و در سراسر جهان، منتشر می گردند و شبانه روز در پی دعوت مردم به مذهب جدید هستند .

و همچنین چاپخانه ها و انتشاراتی های بی شماری را تأسیس کرده اند و بیش از صد روزنامه و مجله و نشریه (روزانه، هفتگی و ماهیانه) را با پول تغذیه می کنند و در خدمت مذهب خود قرار داده اند.

میلیون ها دلار صرف نویسندگان مزدوری کرده اند تا آنچه را که می خواهند در تأیید مذهبشان و تکفیر مخالفینشان، بنویسند و تألیف نمایند.

و همچنین میلیونها جلد قرآن و کتابهایی که مذهبشان را تأیید می کند چاپ کرده اند و به عنوان هدیه در تمام جهان ، پخش و منتشر می سازند. کار به جایی رسیده که پس از جنگ خلیج و انزجار مردم از آنان ، شروع کردند به تقسیم شیر و خرما بر زوار در ماه رمضان و در فرودگاه هنگام بازگشت، شیشه های آب زمزم به آنها هدیه می دادند که روی آن نوشته شده بود: هدیه خادم الحرمین ! در حالی که قبلاً مانع می شدند حاجیان آب زمزم را با خود به هواپیما ببرند.

4- ارتباطهای بین المللی که وهابیت از طریق رابطه مستحکم با آمریکا دارد با در نظر گرفتن این نکته که آمریکا بر تمام

ص: 258

کشورهای عربی و اسلامی بلکه بر همه دنیا پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم دارد.

بر احدی پوشیده نیست که منافع ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و کشورهای خلیج، خصوصاً پس از سقوط شاه در ایران و برپایی جمهوری اسلامی ایران و تهدید به کوبیدن تمام منافع آمریکا در منطقه، توسط وهابیت، نگهداری و محافظت می شود. بر خردمندان پوشیده نیست که وهابیت، چشم راست آمریکاست چنانکه اسرائیل چشم چپش است ولی آمریکا هر چه بخواهد از وهابیت می گیرد و به اسرائیل می پردازد. زیرا آمریکا تلاشهای زیادی برای محافظت عرش شاهنشاهی می کند و نیروی زیادی از سازمان جاسوسی آمریکا را صرف نگهداری رژیم وهابیت و کوبیدن مخالفانش می کند. و به اسرائیل هر چه بخواهد می پردازد زیرا اسرائیل، ضامن پیروزی رئیس جمهوری آمریکاست و رأی های انتخاباتی توسط یهودیان در آمریکا و اروپا نیز، تضمین می گردد.

این بحث دیگری است که نیاز به کتابی مستقل دارد، ولی آنچه اکنون برای ما مهم است این است که وهابیت چون با آمریکا ارتباط مستقیم دارد، در تمام کشورهای عربی و اسلامی جهان، از هیبت زیادی بر خوردار است. مثلاً در جاهایی که مساجد در

کشورهای عربی و اسلامی، پس از نماز درهایش بسته می شود زیرا می ترسند خرابکاران در آنجا افکار خود را ترویج کنند، ولی درها را بر روی تبلیغات وهابیت باز می گذارند تا هر چه بخواهند افکار و ایده های خود را ترویج و تبلیغ نمایند.

وهابیت مشروعیت خود را از آنجا کسب کرد که آن کشورها را زیر سایه کمکهای مادی فراوان خود قرار داد و بسیاری از طرحهای اقتصادی آنها را راه اندازی نمود. پس چگونه این کشورهای فقیر و نیازمند، شرایط وهابیت را نپذیرند و چگونه قبول نکنند که وهابیت با نشر مذهب خود تبلیغ کرده و از برخی کتابها و مجلاتی که آبرویشان را می ریزد، جلوگیری نمایند؟

و این مطلب حتی در فرانسه نیز - که خود را دولتی نیرومند و پیشرفته می داند - انجام پذیرفت. در حالی که فرانسه مدعی مدافع آزادیها و حقوق انسان است و از سلمان رشدی و کتابهایش دفاع می کند، کتاب «تاریخ آل سعود» را منع می نماید و از کتابخانه های عمومی جمع آوری می نماید زیرا این کتاب، حقیقت وهابیت را رو کرده و آنان را رسوا می سازد. و وقتی دنبال علت بگردی، گفته می شود که عربستان سعودی در سال 1984 فرانسه را از یک سقوط حتمی اقتصادی نجات داد و هفتصد میلیون دلار - و شاید بیشتر به آن کشور بخشید، پس از آن تنها در پاریس صدها

مسجد پدید آمد که ترویج وهابیت می کرد، در حالی که مرکز اهل بیت علیهم السلام بسته شد چرا که مرکز تروریسم و خرابکاری است! و همچنین پلیس فرانسه هر کس را که گرایش به خط اهل بیت علیهم السلام دارد، تعقیب می کند ولی وهابیت و پیروانش با آزادی کامل و با ناز و نعمت، پرورش می یابند.

اضافه بر آنان سازمان کنفرانس جهانی اسلام است که عربستان سعودی آن را تأسیس کرده و در میان خود تمام رؤسا و پادشاهان عرب و مسلمان را جای می دهد و بی گمان تأثیر بسزایی در سایر کشورهای جهان دارد.

این شمه ای بود از آنچه پیدا و ظاهر است ولی آنچه پشت پرده و پنهان است، تنها خدا مقدر خطرش را می داند و بس. لذا باز هم تکرار می کنم که مسلمانان هیچ مصیبتی را بدتر از وهابیت به خود ندیده اند.

ص: 261

خوارج شبهه «حاکمیت تنها برای خداست» را مطرح می کردند و وهابیت در دوران معاصر، شبهه «پرستش تنها برای خداست» را مطرح می کنند، و البته هیچ جای اعتراض به این دو دعوت اگر بدون قرینه و به تنهایی مطرح شود، نیست ولی اگر آن را با یک شبهه سیاسی یا مصلحتی برای مخالفت با عقاید دیگران، مقرون سازند، دعوتی، باطل و قلابی می شود هر چند رنگ حق به خود گرفته باشد.

دعوت خوارج از نخستین روز به گور فرستاده شد زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آن را رسوا کرد و حقیقت دروغینش را برملا ساخت و فرمود:

«این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است.»

وانگهی امام علیه السلام با تمام توان آماده شد و با آنان جنگی بی سابقه کرد و به وصیت برادر و عموزاده اش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد و آنان را با دعوت باطلشان تا روز رستاخیز به جهنم فرستاد.

و اما دعوت و هابیت، متأسفانه تقویت شد، منتشر گشت و ریشه دار شد زیرا در آغاز از تأیید انگلیس و سپس آمریکا و غرب، برخوردار بود و علتش را البته تحلیل گران و روشنفکران امت می دانند، بویژه آنکه غرب عموماً و آمریکا خصوصاً، با اسلام می جنگند و آن را تنها خطری می دانند که علیه مصالح و منافعشان به کار گرفته می شود. (1)

ما آنان را می بینیم چگونه دست بدست هم داده اند و با هم متحد شده اند و همچنان در تلاش و کوشش بی وقفه اند که با جمهوری اسلامی ایران، نبرد کنند و آن را با تمام توان و با به

ص: 264

1- آن را خطر سبز می نامند که از شرق آمده و از همان آغاز استعمار و غارت کشورهای اسلامی از سوی انگلستان، فرانسه، ایتالیا و آمریکا، محاربه با آن ادامه دارد و برای حمایت منافع کشورهای بزرگ از این خطر بین المللی پیوسته هیئت ها و سازمانهای بین المللی و پیمان های نظامی پدید می آید. و چون امروز آزادی از طریق آمریکا دریافت می شود! لذا آزادی واژه ای است که در اختیار صهیونیسم قرار گرفته و هر یک به خاطر کسب رضایت اسرائیل می کوشند که بیشتر با اسلام، به جنگ پردازند و خیرات مسلمین را در خدمت اسرائیل قرار دهند.

کارگیری همه وسایل تبلیغاتی و رسانه های عمومی نبود کنند، و حتی برخی از رؤسای آنان تصریح و تأکید کردند که تمام اسلحه خطرناک و همه خُبره ها را در خدمت دست نشانده شان صدام قرار دادند که ایران اسلامی را از بین ببرند و هنگامی که نقشه شان نقش بر آب شد و مبارزین عراقی در داخل و خارج تقویت شدند، اینان ترسیدند که تجربه امام خمینی (قدس سره) در داخل عراق که بیش از دو سومش شیعه هستند، تکرار گردد و انقلاب عراق با انقلاب اسلامی ایران متحد شود. آنجا بود که نقش زشت تری را بازی کردند و تأثر اشغال کویت و جنگ خلیج را به راه انداختند، نه به خاطر نابودی صدام - چنانچه ادعا می کنند بلکه به خاطر نابودی ملت عراق که بیش از هفتاد درصدشان شیعه می باشند، و همینطور هم شد. چرا که کویت به بهتر از حال سابق خود بازگشت و رژیم صدام از گذشته قدرتمندتر شد ولی ملت مظلوم عراق بکلی از زندگی ساقط شدند تا جایی که مردم عراق حاضرند اساس زندگی و حتی لباسهای خود را بفروشند و قرص نانی را بدست آورند.

اینجا بود که وهابیت بر شیعیان جهان چیره شد بویژه پس از اجرای آن نقشه که شیعیان را در اردوگاه ها و چادرهای سعودی با کمال ذلت و خواری جای دادند تا همواره انواع شکنجه و اذیت و آزار را بچشند.

چه خوش گفت خدای بزرگ که می فرماید :

«هرگز یهود و نصاری از تو راضی نمی شوند تا آن که از آنها پیروی کنی و تابعشان شوی. (1)»

و ما امروزه می بینیم که یهود و نصاری - که خلاصه می شوند در آمریکا و کشورهای غربی به اظهار محبت و مودت به وهابیت می کنند و از آن راضی هستند زیرا وهابیون، مودت خود را به آنها به اثبات رسانده اند، ولی در همان حال بر شیعیان در لبنان، عراق، ایران و حتی در فرانسه، خشمگین اند و تمام رسانه های تبلیغاتی را برای بد جلوه دادن شیعیان و توهین به آنان و متهم ساختنشان به اصول گرایی. (2)، افراطی، تعصب و... به خدمت گرفته اند.

و همانا وسائل تبلیغاتی جمعی که از سوی وهابیت تغذیه می شود، در پراکنده ساختن شیعیان و ایجاد اختلاف و تشکیک در عقایدشان و تأکید بر برخی رفتارهای سلبی که توسط بعضی از جهال و نادانان در عاشورا اجرا می شود، و سپس طعن صریح بر مراجع بزرگ و ایجاد شک و تردید در عدالتشان و تهمت زدن آنان به اینکه اموال مسلمین را رها ساختند تا فرزندانشان مانند سفیهان

ص: 266

1- سوره بقره: 120.

2- مقصودشان از اصول گرایی، طبعاً بازگشت به اصل اسلام نیست زیرا این یک ویژگی است ولی غرضشان بازگشت به دوران قرون وسطایی و دوران های تاریکی و جهالت و عقب گردی و استبداد و تک نظری .

در آنها تصرف کنند، پیروز شد.

و همچنین در استخدام و به کارگیری برخی شخصیت‌های شیعه تا پرچم گمراهی و گمراه سازی را بلند کنند، پیروز شدند. (1)

به خدا هیچ زمانی بر شیعه نگذشته است که خطرناکتر از این زمان باشد و باید شیعیان مخلص و دلسوز با چشم بصیرت به امور بنگرند زیرا مورد تهدید جدی قرار دارند. البته صبر و اخلاصشان، مایه خیر و بهروزی است. خداوند می فرماید:

«خدا و رسولش را اطاعت کنید و راه اختلاف و تنازع را دنبال نکنید که در اثر تفرقه ضعیف شوید و قدرتتان نابود گردد. و همچنان صبر کنید که خدا با صابران است.» (2)

و چنانکه گذشت، شبهه خوارج بر اساس «حاکمیت برای خدا» و شبهه وهابیت بر اساس مقوله «عبودیت برای خدا» استوار شد، و هر چند هر دو سخن شبیه به هم اند ولی مقوله وهابیت قوی تر از مقوله خوارج است که اعتماد بر حکم داشتند، و قبل از علی بن ابی طالب علیه السلام، ابو بکر و عمر و عثمان، حکومت کرده بودند و با

ص: 267

-
- 1- مانند موسی موسوی که نوه مرحوم آیه الله سید ابو الحسن اصفهانی (رحمه الله) بود و خود را مجتهد می نامید و کتابهایی را علیه اصول تشیع نوشت که این کتابها از سوی وهابیت به طور گسترده ای در ایام حج و در مراسم دیگر در عربستان و در سایر کشورهای جهان، پخش و منتشر می شود. خداوند شر این گمراهان سیه بخت را از سر مسلمانان و شیعیان، رفع کند. (مترجم)
 - 2- سوره انفال: 46.

احکامی حکومت کردند که در مجموع، مخالف نصوص قرآن و سنت بود و هیچ کس با آنان مخالفت ننمود یا حداقل، تاریخ، مخالفت قابل ذکری را ثبت نکرده است. و مردم نیز احکام خلفا را پذیرفتند و با آنها خو گرفتند و آن را امتداد احکام خدای متعال می دانستند و تا توانستند آنها را تاویل‌های عجیب و غریب کردند، از این روی، سخن خوارج چندان تأثیری در نفوس عموم مسلمین نداشت زیرا قائل به تئوری سقیفه بودند که مردم را در اختیار حاکم آزاد می گرداند و به اختیار و انتخاب خدا ایمانی ندارد.

وانگهی آیاتی را برای تأیید تئوری سقیفه بیان می کنند که آنها را آیات شورا می نامند و همچنین آیه :

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»⁽¹⁾ را برای وجوب اطاعت از حاکم (که از سوی بشر انتخاب شده) به حساب می آورند و به آن استدلال می کنند و احادیث زیادی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که وجوب اطاعت از حاکم را می رساند و لذا مقوله خوارج و شبهه آنها از سوی مسلمانان حتی اگر امیر المؤمنین نیز آن را رسوا نمی کرد، محکوم به فنا است. زیرا این سخن برایشان تازگی دارد و با مفهوم حکومتشان سازگار نیست، از این روی مورد تأیید قرار نگرفت بویژه نزد طمعکاران در حکومت

ص: 268

از امویان و عباسیان و چه بسیارند اینان .

اما شبهه وهابیت که استناد دارد بر مقوله «عبودیت تنها برای خداست» چه مسلمانی است که آن را نپذیرد یا معتقد به وجوب آن نباشد در حالی که همواره می خوانند این آیه شریفه را که می فرماید:

«و آنان مأموریت نیافتند جز برای عبادت پروردگار که خالصانه او را بخوانند و به دین او ایمان آورند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و این است دین قیّم و استوار.»(1)

و همانا وهابیت رفتارهای برخی جاهلان را در دوران های کوتاه فکری، به زنجیر کشید که در آن دوران ها شعبده بازی و حقه بازی زیاد شد و حقه بازان را استعمار تغذیه می کرد و وهابیت آنها را دلیلی قاطع بر تکفیر مسلمین و متهم کردن آنان به شرک دانست و قتلشان را مباح دانست و طیّ جنگهایی خونین و نبردهای مستمر، با زور و قدرت بر اماکن امن، مسلّط شد.

اگر ما نظری به دلیلی که بر آن اعتماد می کنند بیافکنیم و آن سخن خدای متعال است که می فرماید:

«مساجد برای خدا است پس کسی را با خدا نخوانید.»(2)

می بینیم که شباهت به گفته خوارج دارد که می گویند:

ص: 269

1- سوره بینه: 5.

2- سوره جن: 18.

حاکمیت فقط از آن خداست» و خدای متعال می فرماید:

«هیچ ولی و یاری جز خدا ندارند و هیچ کس در حکم او شریک نیست.»(1)

علی رغم اینکه آیه شریفه فوق دلالت دارد بر اینکه هیچ کس در حکم خدا شریک نیست ولی آیات بی شمار دیگری، حق حاکمیت را به انسان بخشیده که برخی از آنها را یادآور شدیم و تفسیر کردیم که هیچ تناقض و اختلافی میان آیات نیست زیرا حاکمیت تشریحی از آن خداست و هیچ کس در آن شریک او نیست هر چند پیامبر باشد.(2)

خداوند در این باره می فرماید :

«و اگر او (پیامبر) بر ما سخنانی دروغ ببندد، قطعاً ما او را به انتقام می گیریم و رگ و تینش را قطع می کردیم و هیچ یک از شما بر دفاع او توانایی نداشتید.»(3)

و اما حاکمیت اجرایی ، خداوند آن را برای انبیا و پیامبران و خلفا و ائمه ای که آنها را برگزید قرار داده، و با این تفسیر ، معنای آیات ، درست می شود .

ص: 270

1- سوره کهف : 26.

2- و گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اذن خداوند حق تشریح دارد. بنیاد معارف اسلامی).

3- سوره حاقه به آیات 47. 44.

همچنین در برابر آیه کریمه ای که انسان را از اینکه همراه با خدا، کسی دیگری را نیز بخواند، منع می کند، آیاتی وجود دارند که به انسان حق توسل به سوی خداوند به توسط انبیا و اولیایش داده است.

هیچ اختلافی در این دو نوع آیات نیست، زیرا در آیه نخستین، مقصود عبودیت و پرستش است که جز برای خدا، برای احدی درست نیست، و اما آیات دسته دوم خداوند حق وسیله و شفاعت را به انبیا و اولیایش داده است.

برای توضیح این مسئله دشوار نزد وهابیت و سایر مسلمانانی که تحت تأثیر وهابیت قرار گرفتند، بد نیست گفتگوی جالبی را که میان من و یکی از علمای وهابیت رخ داد، نقل کنم که دارای فواید دیگری نیز هست و چنانکه اتفاق افتاده برایتان نقل می کنم:

در سال 1983 میلادی مقاله ای را درباره حقوق زن در اسلام تهیه می کردم، در خلال مطالعه برخی مجلات مواجه شدم به اینکه زن مسلمان در جزایر «کومور» بر مرد برتری دارد (زن سالاری) و زن است که خانه می سازد و آن را تجهیز می کند اگر ازدواج کرد، او شوهر را به منزل خویش می آورد و اگر خواست او را طلاق گوید، طلاق می دهد و از منزلش بیرونش می کند و حتی در بازار،

زن کار می کند.

و اما شوهرش کارش منحصر می شود به صید ماهی از دریا یا کار کردن بر روی زمین (زراعت) و آوردن جنس برای زن تا او ترتیب کار را بدهد و خرید و فروش را انجام دهد و خلاصه زن سالاری است به جای مرد سالاری.

در یک سفر مشقت بار به آن دیار مسافرت کردم و می دانستم که فرانسه استقلال به جزیره را امضا کرده و یک جزیره را نگه داشته است. و جزایر «کومور» عضو سازمان کشورهای عربی در آمده و از یاری و کمک سازمان برخوردار شده است، از جمله این خدمات، ارسال هیئتهای آموزشی از استادان تونسسی و دیگران بود تا به دانش آموزانی که بیشترشان عرب و از اصل یمنی هستند و آنان را «حضارمه» می نامند آموزش زبان عربی بدهند و در میانشان ساداتی از نسل پیامبر هستند که در کنار زبان فرانسه و زبان محلی، به زبان عربی نیز سخن می گویند و غیر از مذهب شافعی، مذهبی را نمی شناسند.

در فرودگاه با یکی از معلمان تونسسی که پیش از بیست سال در یکی از مراکز جوانان با او آشنا شده بودم، ملاقات کردم. او را شناختم و او هم مرا شناخت. او دعوت کرد که به منزلش بروم زیرا همسر و فرزندانش به تونس مسافرت کرده بودند و خودش تنها

ص: 272

بود. دعوتش را پذیرفتم و به منزلش رفتم.

در خلال اقامتم، با جناب مفتی وقاضی القضاة آشنا شدم و در موارد گوناگونی با آنان بحث و گفتگو کردم. آنها هم به من اعتماد کردند و چون فهمیدند از پیروان اهل بیت، با من دوست شدند، و از دست علمای وهابیت که به طور گسترده و با پول و کتابهای زیادی وارد می شوند و توانسته اند بیشتر جوانان را به صف خود بکشانند، شکایت کردند. و گفتند: کار به جایی رسیده که فرزندان بر پدرانشان که تا دیروز احترامشان می کردند و دست و سرشان را می بوسیدند، خشمگین شده اند و از این آدابی که طی نسلهای متمادی به ارث برده اند، خبری نیست. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«از مانیت کسی که کودکان را رحم نکند و بزرگتران را احترام ننماید و حق عالمان را نشناسد»⁽¹⁾

و شاعر عرب گفته است: در برابر معلم بایست و احترام او را نگهدار که معلم مقامش نزدیک مقام پیامبر است.

ولی علمای وهابیت علمای شر هستند. او می گفت: وقتی نزد ما آمدند، تمام انگیزه شان این بوده که با عاداتهای خوب و آداب

ص: 273

1- مسند احمد 2: 207، المعجم الكبير 11: 449 ح 12276.

ارجمندی که بر آن پرورش یافته ایم، بجنگند و مخالفت کنند. در آن روزگار اگر مردی ازدواج می کرد و دارای فرزندی هم می شد، همواره سر و دست پدرش را می بوسید و از او درخواست می کرد برایش دعا کند و رضایتش را جلب می نمود، ولی امروز فرزندانمان با ما می جنگند و بر ما خشم می گیرند و به شرک متهمان می کنند زیرا بوسیدن دست و خم شدن در برابر هر شخصی معنایش سجود برای غیر خداست و این شرک محض است. خلاصه از روزی که اینها آمده اند، تنفر زیادی بین پدران و فرزندان ایجاد شده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

روزی مفتی آن کشور از من خواست برای افتتاح مسجد جدیدی در جزیره «مورونی». همراهش بروم من همراه او وقاضی القضاة که نامش عبدالقادر گیلانی بود، بدانجا رفتیم. وقتی به مسجد که پر از مهمانان بود رسیدیم، مفتی کشور مرا به مردم معرفی کرد و از من خواست سخنی بدین مناسبت داشته باشم. من هم پذیرفتم و از آن همه تقدیر، سپاس گفتم.

در سخنرانیم، بر مودت و محبت اهل بیت، و مقام والایشان نزد خداوند و سفارش پیامبر درباره آنان و اینکه دوستیشان ایمان و دشمنیشان نفاق است تکیه کردم و همچنین فضایل و مناقبشان را گوشزد کردم و راجع به خدمات بزرگی که تقدیم اسلام و مسلمین

کردند صحبت کردم و در پایان سخنرانیم راجع به علوم و دانش اهل بیت علیهم السلام و اینکه تمام علمای اسلام در شرق و غرب جهان از آنان استفاده کرده اند، بحث کردم و گفتم: اگر اهل بیت علیهم السلام نبودند، هر آینه مردم، مسائل دینشان را نمی دانستند.

جناب مفتی کشور یکی از علما را نزد خود فرا خواند و نزدیک من نشاند و جملات مرا برای او ترجمه می کرد.

پس از پایان مجلس، مردم به سوی من آمدند، مرا می بوسیدند، و بر من درود می گفتند و بر پدر و مادرم ترم می کردند.

یکی از علمای وهابیت - که از ریش سلفیش و لباس سعودیش مشخص بود - نزد من آمد و گفت: ای شیخ! از خدا بترس! ما هم اهل بیت علیهم السلام را دوست می داریم ولی تو در محبت و تقدیستان مبالغه و زیاده روی کردی.

گفتم: از خدا می خواهم مرا بر همان محبت بمیراند.

گفت: شما از مهمانان من هستید.

برای فرار از او گفتم: من از مهمانان جناب مفتی هستم.

گفت: فردا یکدیگر را می بینیم.

گفتم: فردا من نزد استادان تونس می مهمان هستم.

گفت: همه، دوستان من اند و با هم ملاقات خواهیم کرد.

گفتگو با یکی از علمای وهابیت

دوست تونسسی ام به من خبر داد که دوست سعودیش (همان وهابی) فردا می آید که با من گفتگو و بحث علمی کند و گفت: بدین خاطر گروهی از استادان را دعوت کرده ام که در این بحث شرکت کنند و همه بهره ببرند. غذا را نیز فراهم کرده زیرا آن روز، روز تعطیلی است و چقدر مشتاقیم که در چنین مجالسی شرکت کنیم. اضافه کرد: ما می خواهیم که بر او پیروز شوی و ما را سر بلند کنی زیرا او فرصت سخن گفتن را به کسی نمی دهد.

در ساعت مقرر آن استادان همراه عالم وهابی به منزل آمدند. عددشان هفت نفر بود که با صاحب خانه و این حقیر نه نفر می شدیم.

ص: 277

پس از صرف غذا بحث شروع شد. موضوع بحث توسل و وساطت بین بنده و خدایش بود من قائل بودم که توسل به خدای سبحان به وساطت انبیا و مرسلین و اولیای صالحینش کار درستی است و ممکن است بسیاری گناهان و مشغولیت‌های دنیا، دعای انسان را بالا نبرد پس با شفیع قرار دادن آنان که اولیا و دوستان خدایند، دعای مسلمان به استجابت برسد.

گفت: این شرک است و خداوند هرگز نمی‌آمرد کسی را که به او شرک ورزد.

گفتم: دلیلت چیست که این سخن شرک است؟

گفت:

«و همانا مساجد از آن خداست، پس کسی را همراه خدا نخوانید.» (1)

این آیه در تحریم دعا به غیر خداوند صراحت دارد و هر که، کسی را غیر از خدا بخواند، پس برای او شریکی قرار داده است که نفع می‌رساند یا ضرر در حالی که نافع و ضار فقط و فقط خدای متعال است.

یکی از حاضرین سخنش را تحسین کرد و می‌خواست تأییدش نماید که صاحب خانه به او گفت: آرام باش! من شما را دعوت نکردم که جدال و مسابقه بکنید بلکه دعوت کردم که به این

ص: 278

دو دانشمند گوش فرا دهید. این تونسسی را مدت‌ها است می‌شناسم ولی ناگهان دریافتم که او شیعی و پیرو اهل بیت است. و این دوست سعودی را همه می‌شناسید و عقیده اش را کاملاً می‌دانید. بهتر است که به سخنان این دو نفر گوش دهیم و پس از اینکه استدلال هایشان تمام شد، میدان برای بحث دیگران باز خواهد بود.

از این روش جالب، تشکر کردم و در ادامه سخن گفتم:

من با تو موافق هستم که خدای متعال خود ضار و نافع است و کسی غیر از او نیست و هیچ یک از مسلمین در این باره با تو مخالفتی ندارد. ولی اختلاف ما در مورد تول است، پس کسی که - مثلاً - به رسول خدا متوسل می‌شود می‌داند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه نفعی می‌رساند و نه زیانی ولی دعایش نزد خداوند مستجاب است، پس اگر پیامبر به خدایش عرض کند: پروردگارا! این بنده ات را رحم کن یا بر او بینشای یا او را بی نیاز ساز، خداوند نیز دعایش را مستجاب می‌کند. و روایات صحیح و معتبر در این زمینه بسیار زیاد است از جمله اینکه: یکی از اصحاب که نابینا هم بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از او خواست از خدایش بخواهد که دیدگانش را به او بازگرداند. رسول خدا به او فرمان داد وضو بگیرد و برای خدا دو رکعت نماز بخواند، سپس بگوید: «خدایا، بواسطه حیبت محمد به تو توسل می‌جویم و درخواست می‌کنم

دیدگانم را بگشائی.» (1) پس دیدگانش گشوده شد.

و همچنین ثعلبه، آن صحابی بیچاره فقیر که نزد پیامبر آمد و از او درخواست کرد از خدایش بخواهد که بی نیازش گرداند زیرا دوست دارد صدقه دهد و اتفاق کند و از نیکوکاران باشد. پیامبر نیز از خدایش خواست، و خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و ثعلبه ثروتمند شد و آنقدر دارایش زیاد شد که وقت آمدن به مسجد را نیز نداشت و زکات هم نمی داد. (2) وقصه نزد همه، معروف و مشهور است.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهشت را برای اصحابش، توصیف و تعریف می کرد. عکاشه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! دعا کن مرا جزء ساکنان بهشت قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خدایا! او را از آنان قرار ده.»

یکی دیگر برخاست و گفت: مرا هم یا رسول الله دعا کن.

«فرمود: عکاشه بر تو پیشی گرفت.» (3)

در این سه روایت، دلیل قاطعی است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود را واسطه بین خدا و بندگان قرار داد .

ص: 280

1- التاريخ الكبير ج 6 ص 209 ح 2192.

2- الاصابه : ج 1 ص 198.

3- مسند احمد ج 1 ص 454.

وهابی فوراً از جا پرید و گفت:

من با قرآن کریم استدلال می‌کنم و او احادیث برای مائمی خواند! احادیث ضعیفی که هیچ ارزشی ندارد.

گفتم: قرآن کریم می‌فرماید:

«ای مؤمنان! تقوای الهی داشته باشید و وسیله‌ای را برای تقرب به او جستجو کنید.»⁽¹⁾

گفت: وسیله همان عمل صالح است.

گفتم: آیات عمل صالح زیاد است و محکم؛ در آنها خداوند می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»⁽²⁾

ولی در این آیه می‌فرماید:

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»

و در آیه دیگری می‌فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ»⁽³⁾ آنان که دعا می‌کنند و برای رسیدن به خدا وسیله‌ای را می‌طلبند.

این دو آیه چنین می‌رسانند که بحث از وسیله‌ای برای رسیدن به خدای متعال همراه با تقوا و عمل صالح است. مگر

ص: 281

1- سوره مائده: 35.

2- سوره بقره: 25.

3- سوره اسراء: 57.

نمی بینی که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» (1)

پس ایمان و تقوا را مقدم بر وسیله خواهی قرار داد .

گفت: بیشتر علما وسیله را به عمل صالح تفسیر کرده اند.

گفتم: از تفسیر و سخن علما دست بردار، نظرت چیست اگر وساطت را از خود قرآن برایت استدلال کنم؟

گفت: محال است؛ مگر اینکه قرآنی باشد که ما از آن اطلاعی نداریم.

گفتم: می دانم مقصودت چیست. خدا را ببخشد ولی من ثابت می کنم از همین قرآنی که همه آن را می شناسیم. سپس خواندم:

«گفتند (فرزندان یعقوب) ای پدر ما! از خدایت درخواست مغفرت برای گناهانمان بکن چرا که ما در اشتباه بودیم.

گفت: از پروردگارم برای شما طلب مغفرت می کنم چرا که او است بسیار آمرزنده و مهربان» (2)

پس چرا حضرت یعقوب به فرزندانش نگفت: خودتان از خدا طلب آمرزش کنید و مرا واسطه بین خودتان و آفریدگارتان قرار ندهید، بلکه به عکس، بر آن وساطت صحه گذاشت و گفت از

ص: 282

1- سوره مائده: 35.

2- سوره یوسف: 97-98.

پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد و خودش را وسیله ای بین خدا و فرزندانش قرار داد.

وهابی سخت وحشت زده شد زیرا دید در آن آیات جای شک و شبهه کردن نیست و نمی تواند تاویلشان کند. لذا گفت: ما را چه کار به یعقوب، او پیامبر بنی اسرائیل بود و شریعتش با آمدن شریعت اسلام از بین رفت.

گفتم: از شریعت اسلام و پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم این دلیل می آورم، گفت: ما گوش شنواییم!

گفتم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (1)

و اگر آنان پس از آنکه به خودشان ظلم کردند (گناه کردند) سپس نزد تو آمدند و از کردار خود به خدا توبه کردند و از تو خواستند که بر آنها استغفار کنی و از خدا آمرزش گناهانشان را بخواهی، بی گمان خدا را پذیرنده توبه و مهربان می یافتند.

چرا خداوند آنان را دستور می دهد که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیایند تا در حضورش استغفار کنند سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان طلب

آمرزش کند؟ این دلیل قاطعی است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واسطه آنها به سوی خداست و خداوند آنان را نمی آمرزد جز

ص: 283

حاضرین گفتند: بالاتر از این دلیلی نیست.

وهابی که سخت وحشت زده شده بود و شکست خود را قطعی می دید گفت: این حرف درست است؛ در آن وقت او زنده بود ولی الان چهارده قرن است که آن مرد مرده است!!

با شگفتی گفتم: چطور می گویی آن مرد مرده است؟! رسول خدا زنده است و هرگز نمی میرد.

از سختم خنده ای کرد و با تمسخر گفت: قرآن به او می گوید:

«تو می میری و آنها هم می میرند.»(1)

گفتم: و قرآن نیز می گوید:

«نپندار آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.»(2)

و می گوید: «و نگوئید به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مردگان، که آنان زنده اند ولی شما نمی دانید.»(3)

گفت: این آیات درباره شهدایی است که در راه خدا کشته می شوند. این چه ربطی به محمد دارد؟!

ص: 284

1- سوره زمر: 30.

2- سوره آل عمران: 169.

3- سوره بقره: 154.

گفتم: سبحان الله! ولا حول ولا قوة الا بالله! تو پیامبر را که حبیب خداست، به مرتبه ای پایین تر از مرتبه شهدا فرض می کنی و مقامش را اینچنین پایین می آوری؟ لابد می خواهی بگویی احمد بن حنبل که شهید مرده است، زنده است و نزد خدایش روزی می خورد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایر مردگان است!!؟

گفت: این همان چیزی است که قرآن می گوید!

گفتم: خدا را شکر که هویت شما را برای ما نشان داد و از زبان خودتان به حقیقتتان آشنا شدیم. آری! شما تلاش فراوان کردید که آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نابود کنید، تا جایی که می خواستید قبرش را نیز از بین ببرید چنانکه خانه ای را که او در آن متولد شده بود، با خاک یکسان کردید.

ناگهان صاحب خانه دخالت کرد و به من گفت: لطفا از دایره قرآن و سنت خارج نشو. ما بر این اتفاق کردیم.

معذرت خواستم و گفتم: مهم این است که این آقا به وساطت در زمان حیات پیامبر اعتراف کرد ولی پس از وفاتش آن را نفی کرد. حاضرین به او گفتند: پس تو موافقی به اینکه وساطت در زمان پیامبر جایز بوده؟

گفت: آری! در زمان حیاتش جایز بوده ولی پس از وفاتش خیر!

گفتم: الحمدلله. این نخستین بار است که وهابیت اعتراف به

وسیله می کنند و این پیروزی بزرگی است .

اجازه بدهید اضافه کنم که وسیله حتی پس از وفات پیامبر نیز جایز بوده است .

وهایی گفت: به خدا جایز نیست، شرک است !

گفتم: صبر کن عجله مکن، قسم هم مخور زیرا پشیمان خواهی شد.

گفت: از قرآن دلیل بیاور.

گفتم: تو در خواست محال می کنی زیرا نزول وحی پس از وفات پیامبر ، قطع شد پس لازم است از کتابهای حدیث استدلال کنیم.

گفت: ما حدیث را قبول نداریم مگر اینکه صحیح باشد اما آنچه که شیعه می گویند، هیچ ارزشی ندارد.

گفتم: آیا صحیح بخاری را قبول داری؟ همان کتابی که پس از قرآن نزد شما از هر کتاب دیگری معتبر تر است؟

با تعجب گفت: بخاری ، وسیله را جایز می داند!؟

گفتم: آری! ولی شما متأسفانه کتابهای صحیح خودتان را هم نمی خوانید و با این حال مخالفت می کنید و به نظرات خود تعصب می ورزید. بخاری در صحیحش نقل کرده که هر وقت قحطی می آمد، عمر بن خطاب نزد عباس بن عبدالمطلب می آمد و از او می خواست ، استسقا کند و از خدا طلب باران نماید و او نیز

می گفت: «خداوند! ما در زمان پیامبرت بوسیله او توسل می جستیم و تو باران را بر ما می باریدی و امروز توسل می جوئیم به عموی پیامبرت، پس بر ما باران بفرست. راوی گوید: پس خدا باران را بر آنها می بارید. (1)

سپس گفتم: این است عمر بن خطاب و او برترین و بزرگترین اصحاب نزد شما است و هیچ شکی در اخلاص و ایمانش و عقیده اش ندارید، زیرا خودتان می گوئید: اگر پیامبری پس از محمد بود همانا عمر بن خطاب بود. و تو الان بین دو امر، سرگردانی که سومی ندارد. یا اعتراف کنی به اینکه توسل از صمیم دین اسلام است و سخن عمر بن خطاب در توسل جستن به پیامبر و به عموی پیامبر، کار درستی است و یا آنکه بگویی عمر مشرک است زیرا عباس بن عبدالمطلب را وسیله خود نزد خداوند قرار داد با اینکه عباس نه پیامبر است و نه امام و حتی نه از اهل بیت است علیهم السلام که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان دور و آنها را پاک و طاهر قرار داد.

علاوه بر آن، نزد شما بخاری امام محدثین است و او این داستان را نقل کرده و اقرار بر صحتش نموده و اضافه می کند: هر گاه سال قحطی می شد، متوسل به عباس می شدند پس خدا باران بر

ص: 287

1- صحیح بخاری - ج 5 ص 25 - کتاب بدء الخلق - باب مناقب جعفر بن ابی طالب.

آنها می بارید، یعنی خداوند دعایشان را مستجاب می کرد.

پس بخاری و محدثین از صحابه که این را روایت کرده اند و همه از اهل سنت و جماعت می باشند، همه شان مشرک اند؟!

وهابی گفت: اگر این حدیث صحیح باشد، دلیلی علیه تو است نه به نفع تو.

گفتم: چگونه؟

گفت: زیرا عمر تول نجست به پیامبر چون مرده بود، بلکه توسل جست به عباس چون زنده بود!

گفتم: من هیچ ارزشی برای قول و عمل عمر بن خطاب قائل نیستم و هرگز آن را دلیل خود قرار نمی دهم ولی این روایت را آوردم تا استدلال بر موضوع بحث کنم.

البته من سؤال می کنم: چرا عمر بن خطاب در ایام قحطی توسل نجست به علی بن ابی طالب علیه السلام که منزلتش به محمد صلی الله علیه و آله و سلم، مانند منزلت هارون به موسی است و هیچ یک از مسلمانان نگفته که عباس بن عبدالمطلب افضل از علی است. ولی این موضوع دیگری است که فعلاً مجال بحثش نیست. فقط اکتفا می کنیم به اینکه شما قرار می کنید که توسل به زنده ها درست است، و این برای ما پیروزی بزرگی است و خدای را شکر می کنم که دلیل ما را

ص: 288

قاطع قرار داد و دلیل شما را باطل. حال که چنین است من در حضور شما می خواهم توسل بجویم.

در آن وقت نشسته بودم. فوراً برخاستم و رو به قبله کردم و گفتم: «بار الها! ما تورا می خوانیم و به تو توسل می جویم بوسیله بنده صالح و نیکوکار امام خمینی.»

ناگهان وهابی از جا پرید و با تعجب و خشم فریاد زد: اعوذ بالله! اعوذ بالله! و به سرعت بیرون رفت!

حاضرین هر یک به یکدیگر نگاه کرده گفتند: چه آدم بدبختی بود. چقدر با ما بحث می کرد و انتقاد می نمود و ما خیال می کردیم سوادى دارد ولی معلوم شد هیچ در چنته اش نیست.

یکی از آنان گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». خداوندا! به سوی تو توبه می کنم و باز می گردم. و به ما گفت: چقدر سخنانش در من تأثیر می کرد و حتی امروز نیز نظرش را پسندیده بودم که توسل شرک به خداست، و اگر در این جلسه حاضر نبودم، بر این گمراهی باقی می ماندم، پس خدا را شکر.

«بگو ای - پیامبر حق آمد و باطل از میان رفت و همانا باطل خود نابود است.» (1)

صدق الله العلي العظيم

ص: 289

رد رسول الله بر وهابیت

تردیدی نیست که قرآن، به وساطت و وسیله بین خدا و بندگانش اقرار کرده و آن را تحریم نکرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن منع ننموده بلکه آن را مستحب و مباح دانسته است.

قرآن، اقوال و رفتارها و اقرارهای پیامبر را الگو و اسوه ای برای ما قرار داده که در زندگانی روزانه، از آن پیروی کنیم و فروغ گیریم.

خداوند می فرماید:

«و همانا برای شما در رفتارهای پیامبر الگویی است نیکو.» (1)

بدینسان ما با افعال و اقوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استدلال

ص: 291

1- سوره احزاب: 21.

می‌کنیم. و در این استدلال نه به کتابهای شیعیان مراجعه کرده و نه از تمام کتابهای اهل سنت، بلکه تنها و تنها بسنده می‌کنیم به روایتهای بخاری در صحیحش، تا اینکه رد بر وهابیت، محکم و کوبنده باشد و اگر انصاف داشته باشند، دیگر نباید سخن بگویند و گرنه عناد و تعصب کور کورانه شان بی‌گمان آنان را نزد تمام مسلمین رسوا و مفتضح خواهد ساخت.

حال پس از آنکه از طریق کتاب و سنت جایز بودن توسل و مشروعیتش را به اثبات رساندیم مسأله دیگری را پی می‌گیریم که از نظر وهابیت، خیلی زشت و منکر است و آن: تبرک جستن و مسح کشیدن برای شفا و بر آوردن حاجات است، زیرا کار به جایی رسید که حجّاج بیت الله را به خاطر دست مالیدن به ضریح یا تبرک جستن از حضرت می‌زدند و متهم به شرک می‌ساختند.

ص: 292

قطعاً رفتار صحابه، برای وهابیت حجت است زیرا آنها معتقد به عدالت همه اصحاب هستند بلکه ادعا می کنند که بر آثار آنها، اقتدا و پیروی می نمایند و خود را سلفی می نامند به این معنی که پیروی از سلف صالح کرده و تمام صحابه را صالح و نیکوکار می دانند.

بخاری در صحیحش از مالک بن اسماعیل از اسرائیل از عاصم از ابن سیرین نقل کرده که گفت: به عبیده گفتم: «مقداری از موی پیامبر نزد ما است که از طریق انس یا خاندان انس، به ما رسیده است.» گفت: «همانا اگر یک موی پیامبر نزد من باشد،

و همچنین بخاری از محمد بن عبدالرحیم نقل کرده کہ گفت: سعید بن سلیمان بہ ما خبر داد از عقاد از ابن عون از ابن سیرین از انس کہ گفت: «وقتی رسول خدا سرش را اصلاح کرد، ابو طلحہ نخستین کسی بود کہ چند موی سر حضرت را برداشت.»(2)

پس اگر انس بن مالک، صحابی معروف، موی پیامبر را نزد خود نگہداری می کند و آن را بہ بعضی از افراد خانوادہ یا یارانش ہدیہ می دہد و اگر آن صحابی می گوید: یک موی پیامبر اگر نزد من باشد، بہتر است از دنیا و ما فیہا؛ بہ خدا این دلیل روشنی است بر اینکہ اصحاب بہ تمام اشیایی کہ مربوط بہ پیامبر بود تبرک می جستند و این رد بر وہابیت است کہ بہ خاطر تبرک جستن بہ آثار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حجّاج و زائران خانہ خدا را کتک می زنند و اہانت می کنند.

در کتاب «ثم اہتدیت» آن داستان جالب را نقل کردم کہ وقتی آن عالم شیعی، بر پادشاہ سعودی احتجاج کرد و قرآنی را بہ او ہدیہ داد و پادشاہ جلد قرآن را بوسید و برای تعظیم بر صورت خود

ص: 294

1- صحیح بخاری - ج 1 - ص 54 - کتاب الوضوء - باب الوضوء الذی یغسل بہ شعر الانسان .
2- همان .

گذاشت .

آن عالم گفت: چرا جلد قرآن را می بوسی و احترام می کنی؟

شاه گفت: مگر نه گفتمی که درون آن قرآن است؟

گفت: قرآن درون آن است ولی تو که قرآن را نبوسیدی.

شاه گفت: من وقتی جلد قرآن را بوسیدم، مقصودم داخل جلد بود که همان قرآن است.

آن عالم گفت: پس ما هم وقتی پنجره های ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می بوسیم، می دانیم که آهن است و نفع و زیانی ندارد ولی مقصود ما ، درون پنجره های آهنی می باشد که قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است.

ص: 295

در خلال این بحث، بیش از بیست روایت را در کتاب های صحاح اهل سنت یافتیم که صحابه به طور کلی و خلفا خصوصاً تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می جستند. ولی چنانچه وعده دادم فقط به یک یا دو روایت از بخاری بسنده می کنم چرا که او نیز خیلی در اینگونه روایات سختگیر است.

بخاری در صحیحش بابتی را به ورع پیامبر و عصایش و شمشیرش و لیوانش و انگشترش، و آنچه خلفا پس از او از آنها استفاده کردند و همچنین از مو و کفش و ظرفهای حضرت و از آنچه اصحابش پس از وفاتش، مورد تبرک قرار می دادند اختصاص

و همچنین بخاری در صحیحش از زبیر نقل کرده که گفت: روز بدر عبیده بن سعید بن عاص را ملاقات کردم که لباس آهنین پوشیده و فقط چشمانش پیدا بود. او را «ابو ذات الکرش» صدا می زدند. گفت: من ابو ذات الکرش هستم. من هم بر او حمله ای کردم و با یک چوبدستی که در انتهایش آهن تیزی بود در چشمش زدم و او را به قتل رساندم.

هشام می گوید: زبیر گفت: پام را بر او گذاشتم و فشار دادم تا توانستم آن عصا را بیرون بیاورم در حالی که دو طرفش کج شده بود. عروه گفت: آن را از رسول خدا درخواست کردم. پس پیامبر آن را به او داد. وقتی رسول خدا از دنیا رفت، ابوبکر آن را در خواست کرد. پس آن را به ابوبکر داد. و پس از ابوبکر، عمر آن را خواست به او داده شد، و پس از وفات عمر، عثمان در خواست کرد، به او داده شد. وقتی عثمان به قتل رسید، به دست خاندان علی افتاد. پس عبدالله بن الزبیر او را در خواست کرد و به او داده شد. همراه او بود تا به قتل رسید. (2)

ص: 298

-
- 1- صحیح البخاری - ج 4 ص 100 - باب دعاء النبی الی الاسلام و النبوة.
 - 2- صحیح بخاری - ج 5 - ص 104 - کتاب المغازی - باب شهود الملائکه.

از این روایت بدست می آید که خود رسول الله ، به این عصایی که در دست زبیر بوده و با آن قهرمانان را در جنگ به قتل می رسانده ، تبرک جسته است. پس او با عبیده بن سعید بن عاص مبارزه کرد در حالی که عبیده لباس رزم آهنین پوشیده بود که از دست شمشیر و نیزه در امان باشد، و جز چشمانش پیدا نبود ولی زبیر با آن عصا به چشمش می زند و او را می کشد، سپس با زور آن را از چشمان طرف بیرون می کشد!!

راستی عصای عجیب و غریبی است! نکند از خانواده عصای موسی است که به دریا زد، دوازده چشمه از آن پدید آمد. سبحان الله !

پس دیگر جای تعجب نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را از زبیر در خواست کند تا به آن تبرک جوید یا اینکه به امشش بفهماند که تبرک جستن جایز و روا است و این احتمال بسیار قوی است بویژه اگر بدانیم تمام خلفا پس از او، آن عصا را می خواستند و تا آخر عمر همراهشان بود، تا اینکه سرانجام به عبدالله بن زبیر رسید و او به آن سزاوارتر بود چون ارث پدریش به حساب می آمد.

به هر حال در قرآن کریم اشارات زیادی در مورد تبرک جستن به اشیایی که مربوط به پیامبران و مرسلین است، وجود دارد . در قرآن آمده است:

«موسی به سامری گفت: این چه فتنه ای بود که بر پا کردی؟ سامری گفت: من چیزی از اثر پای رسول حق (جبرئیل) را دیدم که دیگران ندیدند، پس آن را بر گرفته و در گوساله ریختم و این هوای نفسم بود که مرا به چنین کاری واداشت.»⁽¹⁾

شاید سامری به خاطر همان چیزی که دیده بود و دیگران ندیدند، توانست از اثر قدم فرشته حق، معجزاتی را ارائه دهد، لذا قبضه ای از خاک قدم جبرئیل را برداشت و می خواست با آن کار بنی اسرائیل را به عبادت گوساله بازگرداند. و داستان تأکید دارد بر اظهار برخی کرامت ها و معجزات که بنی اسرائیل از آن پیروی کردند و به آن مغرور شدند.

در قرآن کریم اشارات دیگری نیز برای تبرک و استشفای آثار انبیا دیده می شود، در سوره یوسف می خوانیم:

«یوسف گفت: پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم بیافکنید تا دگر بار بینا گردد... وقتی بشیر آمد آن پیراهن را بر صورت پدر افکند، ناگهان پدر بینایش بازگشت. به آنان گفت: آیا به شما نگفتم که از خدایم چیزی را می دانم که شما نمی دانید.»⁽²⁾

از این آیات بر می آید که حضرت یعقوب دیدگانش را از دست داده بود و حضرت یوسف از بشیر خواست که آن را بر صورت پدر بیاندازد تا از کوری شفا یابد و دیدگانش روشن شود.

ص: 300

1- سوره طه: 95 - 96.

2- سوره یوسف: 96-93.

و چنین هم شد.

ما با اینکه ایمان داریم و معتقدیم خدای سبحان قادر بود که یعقوب را بدون نیاز به پیراهن یوسف دگر بار بینا سازد و قادر بود که آب را بدون زدن عصای موسی از سنگ بیرون آورد و قادر بود بدون زدن بعضی اعضای گاوی که بنی اسرائیل مأمور به ذبحش شدند به بعضی از اعضای آن مرده، مرده را زنده کند(1)، ولی خداوند برای همه این کارها واسطه و وسیله قرار داد تا مردم بفهمند که وسیله و واسطه، سنت خدا در خلقتش است و هرگز شرک به خدا نیست چنانچه وهابیت ادعا دارد.

«این کتاب ما است که بر شما به حق نطق می کند و همانا ما هر چه انجام می دهید، بازنویس می کنیم. پس آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دادند، پروردگار آنها را در رحمتش وارد می سازد و این رستگاری روشن است و اما آنان که کافر شدند؛ آیا آیات من بر شما تلاوت نمی شد، پس چرا عصیان کردید و مستکبر شدید و گروهی جنایتکار بودید.»(2)

ص: 301

1- اشاره است به آیه 72 و 73 از سوره بقره.

2- سوره جاثیه: 31-29.

پیامبر. تبرک جستن را روا می داند

کسی فریب سخن برخی انکار کنندگان مبنی بر این که تبرک جستن بدعتی است که بعضی از اصحاب یا تابعین آن را به وجود آورده اند، نخورد زیرا اینها یا به حقایق امور نادان اند و یا به مذهب تازه ساخته شده وهابیت، تعصب دارند.

و همانا مذهب وهابیت خود بدعتی است و چه بدعتی است بزرگ، این چه مذهبی است که مسلمانان را تنها با یک شبهه دروغین و باطل، متهم به شرک می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبرک اصحابش را در موارد متعدد روا دانسته و موافقت کرده، بلکه آن را مستحب می داند ولذا صحابه پس از آن، در تبرک جستن بر یکدیگر پیشی می گرفتند.

ص: 303

بخاری در صحیحش از آدم نقل می کند که شعبه گفت: حکم ما را حدیث کرد به اینکه شنیدم ابا جحیفه می گفت: ظهر روزی گرم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد. آب آوردند که حضرت وضو بگیرد، پس وضو گرفت و مردم زیادی آب وضویش را می گرفتند و به سر و صورت خود می مالیدند.

پیامبر نماز ظهر را دو رکعت و عصر را دو رکعت خواند. در حالی که جلوی روی حضرت عصبایی بود. ابو موسی گوید: پیامبر در خواست کرد ظرفی از آب برایش آوردند پس دستش و صورتش را با آن آب شست و در ظرف، آب دهان انداخت سپس به آن دو گفت:

«از این آب بیاشامید و بر صورت و سینه خود بریزید.»⁽¹⁾

بخاری حدیث دیگری را در صحیحش آورده که از این حدیث، خیلی روشن تر است. بد نیست آن را نیز در خاتمه بحث بیاوریم:

بخاری گوید: «ابوموسی گفت: نزد پیامبر در جعرانه (بین مکه و مدینه) بودم، بلال همراه او بود. یک نفر اعرابی بر پیامبر وارد شد.

ص: 304

1- صحیح بخاری - ج 1 ص 59 - کتاب الوضوء باب استعمال فضل وضوء الناس.

اعرابی گفت: آیا به آنچه وعده دادی برایم وفا می کنی؟

حضرت فرمود:

آری! بر تو بشارت باد .

اعرابی گفت: خیلی بشارت، بشارت کردی!! پیامبر بر ابو موسی و بلال با چهره ای خشمگین وارد شد و گفت: او بشارت را رد کرد پس شما آن را بگیرید. گفتند: پذیرفتیم. سپس دستور داد ظرف آبی بیاورند، پس دست و صورتش را با آن آب شست و در آن ظرف آب دهان انداخت سپس فرمود: از این آب بیاشامید و بر صورت و سینه خود بریزید و بر شما بشارت باد.

آنها ظرف را گرفتند و آن کار را انجام دادند. ام سلمه از پشت پرده صدا کرد: مقداری هم برای مادرتان بگذارید. پس آنان مقداری از آب را برای ام سلمه جدا کردند.»(1)

این روایات نه تنها اقرار و اعتراف پیامبر را در درستی تبرک جستن در بر دارد بلکه به اثبات می رساند که آن حضرت اصحابش را دستور می داد از همان آبی که دست و صورتش را در آن شست و آب دهان در آن انداخت، بیاشامند و به صورت و سینه خود بمالند و به آنان بشارت داد که به برکت این آب، خیر زیادی نصیبشان خواهد شد.

ص: 305

1- صحیح بخاری - ح 5 - ص 199 - کتاب المغازی - باب غزوة الطائف في سوال.

و نه تنها اصحاب که ام سلمه نیز با اینکه خود همسر پیامبر است، از آنان خواست مقداری از آب تبرک شده پیامبر را برای او جدا سازند.

و هایت کجا است با این حقایق روشن؟ یا اینکه بر قلبهایشان مهر زده شده است؟!

ص: 306

یک بار دیگر در برابر امام بصیری به احترام می ایستیم و به اشعارش، سر تعظیم فرود می آوریم و به تمام مردم اعلام می کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جوهر مخلوقات است و کسی به او قیاس نمی شود چرا که او سرور و سید تمام فرزندان آدم و تمام انبیا و مرسلین و برگزیدگان خداست.

هر چه درباره صفات بشری او گفته شود بگویند، ولی خدای متعال او را از هر رجس و پلیدی پاک و منزّه گردانیده، و حدیث کنندگان و پژوهشگرانی را از آن حضرت نقل می کنند که در هیچ کس از افراد بشر نبوده است. نمونه های آن زیاد است از جمله:

هرگز مگس بر روی حضرت نمی نشست. قطعه ابری

همواره بر حضرت سایه می انداخت . زمین، فضولات بدن او را در خود فرو می برد. بوی خوش مشک از بدن مبارکش در هوا پراکنده می شد.

من هرگاه چنین روایاتی را می خوانم، ایمان و اعتقاد به صحتشان دارم و از آنها چیزی می فهمم که بسیاری نمی فهمند ولذا هرگز اشتباه نمی دانم کسی زیادی شستشوی رسول الله را بیاشامد چرا که او بشری است غیر از سایر بشر بلکه او مانند یاقوت درخشانی است در میان سنگها.

هیچ کدام از ما خوشش نمی آید که از زیادی آب شستشوی دست و صورت کسی بیاشامد چه رسد که در آن مضمضه نیز کرده باشد، زیرا علاوه بر ترس ما از میکرب ها و امراضی که از کثافت و پلیدی، به انسان می رسد، طبیعتا نفس ما از چنان آبی نفرت دارد بویژه اگر خود ببینیم که چه بر سرش آمده است.

و اگر ایمان نداشتیم به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منزله از هر کثافت و پلیدی و میکرب و بوی بد است و بدنش طاهر و پاک و مطهر است، آن روایات را نمی توانستیم بپذیریم.

و اگر ایمان برخی اصحاب مخلص رسول الله به آن حقایق نبود، از یکدیگر پیشی نمی گرفتند برای آشامیدن زیادی آب وضویش تا جایی که سر آن به کشمکش و نزاع می افتادند. بلکه

صحابه با اخلاص، از حقایق پیامبر، چیزهایی می دانستند که دیگران نمی دانستند ولذا نه تنها به آب وضویش با آب شستشویش اکتفا نمی کردند، بلکه کار دیگری می کردند که بر نفس بشری، تحملش مشکل است. اکنون یاد آور می شویم که چه می کردند.

بخاری در صحیحش داستانی طولانی آورده که بخش مورد نظر را از آن نقل می کنیم: ... سپس عروه چشمانش دوخته شده بود به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و می گفت: «به خدا قسم پیامبر آب بینی اش را نمی انداخت جز آنکه در کف دست یکی از افراد قرار می گرفت، پس با آن بر صورت و بدن خود می مالید و اگر وضو می گرفت در استفاده از زیادی آب وضویش، مرافعه می کردند.»⁽¹⁾

و همچنین بخاری از عروه از مسور و مروان نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آب بینی خود را نمی انداخت جز آنکه در دست یکی از اصحاب قرار می گرفت و آن را به صورت و بدنش می مالید.»⁽²⁾

از این روایات بر می آید که صحابه گرامی پیامبر که درود خدا بر آنان باد این کار را نمی کردند جز آنکه می دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، رضایت دارد، و سکوت آن حضرت دلیل اقرار و اعترافش به

ص: 309

1- صحیح بخاری - ج 3 - ص 254 - کتاب الشروط باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحروب.

2- بخاری - ج 1 ص 70 - کتاب الوضوء - باب البزاق والمخاط .

کارشان بود. و تردیدی نیست به اینکه اصحاب، کرامات زیادی از او می دیدند، از قبیل عافیت و سلامتی و خیر و برکت و شفای بیماری ها و درمان دردها، اگر چنین نبود آب دهان و بینی پیامبر را به صورت و بدن خود نمی مالیدند.

برای تأکید بیشتر بر مطلب، از بخاری این روایت را نیز نقل می کنیم: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظهر روز گرمی به سوی بطحاء رفت، پس وضو گرفت و نماز ظهرش را دو رکعت و نماز عصرش را دو رکعت خواند. در حالی که پیش رویش عصایی بود. عون از ابی جحیفه اضافه می کند که پشت سرش هم مردم حرکت می کردند. پس مردم برخاستند و دست پیامبر را می گرفتند و دستها را به صورت خود می مالیدند. او گوید: من نیز دست حضرت را گرفتم و بر صورتم گذاشتم، آن را از یخ سردتر و از بوی مشک خوشبوتر یافتم.»⁽¹⁾

ص: 310

1- بخاری - ج 4 ص 229 - کتاب بدء الخلق - باب صفة النبي صلی الله علیه و آله .

طلب شفاء از خدا به برکت پیامبر

شکی نیست که پیامبر با دست مالیدن و با وضو و آب دهان مبارکش بیماران را درمان می کرد و شفا می بخشید.

مسلم در صحیحش و بخاری در صحیحش آورده اند که سهل بن سعید گفت «شنیدم، روز خیر پیامبر فرمود:

« فردا پرچم را می دهم به دست مردی که خداوند بر دستش پیروزی می آورد. او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند. در طول شب مردم در این اندیشه بودند که فردا پرچم را به چه کسی می سپارد. فردا که شد هر کس دلش می خواست، خودش همان شخص باشد. حضرت فرمود: علی کجا است؟ گفته شد: علی از درد چشم شکایت دارد. پس پیامبر آب دهانش را بر چشم علی مالید و برای او دعا کرد، او شفا

ص: 311

یافت، گویا اصلاً مرضی نداشته است. پس پرچم را بدست او سپرد.

امام علی علیه السلام عرض کرد: با آنها کار زار کنم که مانند ما شوند؟

فرمود:

به سرعت برو تا به سرزمینشان برسی سپس آنان را به اسلام فراخوان و آنچه بر آنها واجب است، به آنان خبر ده...»(1)

و همچنین بخاری نقل کرده که گفت: شنیدم سائب بن یزید را که می گفت: «خاله ام مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برد و گفت: ای رسول خدا! خواهر زاده ام به زمین خورده است.(2) پس پیامبر دستش بر سرم مالید و برایم دعای برکت کرد سپس وضو گرفت و من از آب وضویش آشامیدم...»(3)

و نیز بخاری از جابر نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت من آمد، در حالی که از شدت بیماری (تب) بی هوش شده بودم. پس پیامبر وضو گرفت و از آب وضویش بر من پاشید، من به هوش آمدم...»(4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای چنین مقامی نزد خداست که با آب

ص: 312

1- صحیح بخاری - ج 4 ص 73- کتاب الجهاد والسير، صحیح مسلم 4: 1872 ح. 2406.

2- ظاهراً مقصود این است که بیماری صرع دارد.

3- صحیح بخاری - ج 1 ص 96.

4- صحیح بخاری ج 1 ص 60.

دهانش، نابینایان را بینا می سازد و با آب وضویش مصروعی که بی هوش شده است را، به هوش می آورد و شفا می بخشد و صحابه آب بینی اش را می گیرند و برای استشفای صورت و بدن خود می مالند. در روایت آمده است که «حذیفه بن یمان کیسه ای داشت که با آن بیماران را درمان می کرد و هیچ مریضی نبود که کیسه را بر او بگذارد جز اینکه درمان یافت. سروصدایش زیاد شد؛ خبرش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، او را طلبید و از او پرسید: آیا تو آشوبگری ای حذیفه؟

عرض کرد: نه، یا رسول الله ولی من یک قطعه سنگی که پای شما روی آن گرفته بود، با خودم برداشتم و آن را در این کیسه پارچه ای گذاشتم و با آن، بیماران را علاج می کنم . پیغمبر فرمود:

اگر به سنگی هم اعتقاد پیدا کنید، شما را سودمند خواهد بود.

انگیزه نوشتن این روایات، آن نیست که به شعبده بازان و دجالان و حقه بازان ایمان بیاوریم یا اینکه از ایمانمان نسبت به علم طب و پزشکی ، بکاهیم، چرا که خود همواره به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استدلال می کنیم که فرمود:

«پزشکی برای خود بیابید چرا که خدا مرض را آفرید، درمانش را نیز آفرید.»

و معنای آن روایات و مفهومی که مسلمانان تنها به دعا و حرز و قرآن و برکت، برای شفای بیماری‌ها بسنده کنند ولی غرضمان کامل کردن حجت بر وهابیت است که تمام این امور را انکار می‌کنند و هر کس به آن معتقد باشد را مشرک می‌دانند. وانگهی عذر صحابه در تبرک و توسل جستن به رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم موجه است، چرا که با او معاشرت کردند و معجزات و امور خارق العاده را از او دیدند که نفوسشان را پر از آرزو و مهابت کرد.

و همانا نویسندگان کتابهای سیر و تاریخ و آنان که برای معجزات اهمیت قائل اند، ثبت کرده اند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که کتاب خدا از معجزات برای انبیا ثبت کرده است مانند درمان بیماران و نابینایان و کوران مادر زاد و زنده کردن مردگان و انزال مائده آسمانی و سخن گفتن با حیوانات و ... و ما بسنده می‌کنیم به یکی دو روایت از بخاری و بقیه را به پژوهشگران ارجاع می‌دهیم که خود نوشته های علما را در این زمینه مطالعه کنند.

قتاده از انس نقل می‌کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک فلات بی آبی بود، که ظرفی آوردند. حضرت دست خود را در آن ظرف گذاشت، ناگهان آب از میان انگشتانش جوشید و همه قوم از آن آب وضو ساختند، قتاده

ص: 314

گفت: به انس گفتم: چند نفر بودید؟ گفت: حدود سیصد نفر. (1)

جابر بن عبدالله گوید: «روز حدیبیه مردم تشنه شدند. ظرف آبی کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. پس پیامبر وضو گرفت، مردم وحشت زده متوجه حضرت شدند. فرمود: شما را چه شده است؟ گفتند: آبی برای وضو ساختن یا آشامیدن جز این آب نداریم. حضرت دستش را در ظرف گذاشت، ناگهان آب از میان انگشتانش همچون چشمه، جوشیدن گرفت، پس ما هم آشامیدیم و هم وضو گرفتیم. پرسیدم: چند نفر بودید؟ گفت: ما هزار و پانصد نفر بودیم ولی اگر صد هزار نفر هم بودیم، آن آب کافی بود.» (2)

علقمه از عبدالله نقل می کند که گفت: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودیم. آب کم شد. فرمود:

اندکی آب بیاورید. ظرف آبی را آوردند که کمی آب در آن بود، حضرت دستش را در آن ظرف گذاشت و فرمود: بشتابید به سوی آب پاک و مبارک و همانا برکت از خدا است، من آب را دیدم که از میان انگشتانش جوشید و به تحقیق که ما صدای تسبیح غذای پیامبر را می شنیدیم.» (3)

ص: 315

1- صحیح بخاری - ج 4 ص 233 - کتاب بدء الخلق - باب علامات النبوة في الاسلام.

2- صحیح بخاری - ج 4 - ص 234 - کتاب بدء الخلق - باب علامات النبوة في الاسلام.

3- صحیح بخاری - ج 4 ص 235 - کتاب بدء الخلق .

ریشه های تاریخی وهابیت

اگر به تاریخمان باز گردیم و رویدادهای دردناکش را ورق بزنیم ، بعضی از این رویدادها ما را متوقف می سازد تا به ما بفهماند وهابیت این قرن، که آن را شناختیم، ریشه هایی تاریخی دارد که گاهی ظاهر وگاهی پنهان می شده ، گاهی با جرأت ظاهر می شده و گاهی از روی تقیه و ترس مخفی می گشته تا آنکه اسلام به این روز و روزگار افتاد و استعمار این اندیشه نوین را تغذیه و تقویت می نماید.

انگیزه و هدف آن است که آن هاله مقدسی که گرداگرد وجود پاک پیامبر است و آن احترام و تقدیری که مسلمانان از حضرتش دارند، شکسته و بی رنگ شود. استعمار، می داند مسلمانان دو

ص: 317

شیء مقدس دارند: قرآن و سنت و این دو، مصدر اساسی شریعت اسلام است که از سوی آنان مورد هجوم قرار گرفته است.

و همانا شناختند که هیچ باطلی به کتاب خدا راه ندارد و خدای متعال خود متعهد به نگهداریش شده، و اما سنت پیامبر در معرض طعن و وضع قرار دارد و از اولین روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت کرد، اختلاف در سنت پدید آمد.

ولی آنها فهمیدند که علمای امت، برای نگهداری سنت، آنچه را که صحیح ثابت شده، جمع آوری کردند و قوانینی برای آن وضع کردند که آن را از زیادی و نقصان باز می دارد.

بدینسان به یک حيله شیطانی دست زدند تا به وسیله آن، امور روحانی و معنوی که عامل حرکت و نشاط در میان مسلمانان است، از بین برود. و هرگاه مسلمانان از مسائل روحانی و معنوی، جدا شدند، به مادیت الحادی نزدیک می شوند و کم کم چون کف روی سیل از میان برداشته می شوند.

در این میان، دنبال مسلمانی گشتند که در پی کسب شخصیت و ریاست باشد؛ محمد بن عبدالوهاب را شخصی مناسب یافتند و در او از روح خود دمیدند و او را قانع ساختند که دانشمند دوران خویش است و آنقدر از ذکاوت و هوش برخوردار است که خلفای راشدین هم چنان نبوده اند.

و اجتهادهای خلفا را در مخالفت نصوص صریح کتاب و سنت به او نشان دادند، خصوصاً مخالفت عمر بن خطاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام حیاتش و او را قانع ساختند که محمد بشر است و معصوم نیست و در موارد گوناگونی اشتباه کرده که مردم اشتباهاتش را اصلاح کرده اند و این دلیل ضعف شخصیتش است.

سپس او را برای حکومت و تسلط بر جزیره العرب به طمع انداختند و او را امیدوار به حکومت کردن بر جهان عرب و سپس جهان اسلام نمودند.

و نهایت بر این مفاهیم استوار گشت و همواره تلاش می کند شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بی ارزش کند و همیشه را کم نماید تا آنجا که علمایشان به صراحت می گویند: آن مرد مُرد!! و بزرگشان (محمد بن عبدالوهاب) گفت: «محمد مرداری پوسیده است؛ نه زبانی دارد و نه نفعی و این عصای من از او بهتر و برتر است زیرا هم فایده می رساند و هم زیان»!!

عبارتهایی شبیه این در زمان حجاج بن یوسف ثقفی هم گفته می شد، همو گفته است: «خاک بر سرشان! اینها طواف می کنند بر گرد مرداری پوسیده و اگر طواف می کردند برگرد کاخ امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان، برای آنان بهتر بود.»!!

در حقیقت آن چه که حجاج و بنی امیه تبهکار را جرأت

اهانت به مقام شامخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بود، سخن عمر بن خطاب بود که در حضور پیامبر گفت: «این مرد هذیان می گوید! کتاب خدا ما را بس است»!!⁽¹⁾

و در این سخن، تمام معانی ای که وهابیت می خواهد به زور وارد اذهان مردم بکند، وجود دارد چرا که می گویند نقش محمد تمام شد و چیزی جز تاریخی از او نمانده است و هر که به او توسل جوید گویا او را پرستیده و در خدایی خدا شریک قرار داده است.

و این نیز اندیشه تازه ای نیست بلکه ریشه های تاریخی دارد و همانا ابوبکر بدان اعتراف کرد و به صراحت اعلام کرد هنگامی که در میان مردم فریاد زد: «ای مردم! هر کس محمد را می پرستید، بدانند که محمد مرده است و هر که خدا را می پرستد، خدا زنده است و نمی میرد»!⁽²⁾

چه داعی و انگیزه ای برای این سخن وجود دارد، در حالی که او قطع دارد احدی از مسلمین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمی پرستد. نکند ابوبکر فکر می کرده که برخی مسلمانان پیغمبر را حقیقتاً می پرستند. اگر چنین بوده پس چرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سکوت کرده بود و آنان را نهی نمی کرد بلکه چرا آنان را به قتل نمی رساند؟!

به هر حال من شخصاً معتقدم به اینکه آنان همان اندیشه

ص: 320

1- تاریخ طبری 3: 193، صحیح مسلم 3: 1259 ح 21.

2- صحیح بخاری 6: 17.

و باوری داشتند که اکنون نزد وهابیت پدید آمده است، یعنی واقعاً نمی توانستند بینند مردم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تقدیس قرار می دهند. و بی گمان خشمگین می شدند وقتی می دیدند مردم بر یکدیگر سبقت می گرفتند که زیادی آب وضوی پیامبر را به خود بمالند و به آن متبرک شوند و به محبتش و محبت اهل بیتش، تقرب إلى الله جویند و به خدا نزدیک شوند. تمام این رفتارها، قریش را به عکس العمل وا داشت و لذا با شخص حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی داشتند هر چند هیچ گناهی را مرتکب نشده بود.

و همانا رهبر قریش معاویة بن ابوسفیان از این کینه درونی پرده برداشت هنگامی که مغیره به او گفت: ای امیرالمؤمنین!! چه خوب بود که به خویشاوندانت از بنی هاشم لطف و مهربانی کنی، به خدا چیزی نزد آنها نمانده که از آن بترسی و شاید این کار تو، برایت سودمند باشد.

معاویة گفت: «برادر تیم (ابوبکر) حکومت کرد اما همینکه مرد، نامش نیز مرد، جز اینکه گاهی کسی بگوید: ابوبکر! و برادر عدی (عمر) حکومت کرد و در مدت ده سال با خودخواهی و قدرت بر مردم مسلط بود ولی وقتی از دنیا رفت، نامش نیز هلاک شد جز اینکه گاهی کسی یادش کند و بگوید: عمر! و عثمان نیز حکومت کرد و آنچه می خواست انجام داد ولی تا هلاک شد، نامش

نیز هلاک شد، و هیچ کس نمانده است جز ابن ابی کبشه (مقصودش حضرت رسول است) که هر روز پنج بار نامش را یاد می کنند و می گویند «اشهد ان محمدا رسول الله»! چه یادی است که پس از این بخواهد بماند - مادرت به عزایت بنشیند. به خدا قسم نامش را دفن خواهم کرد و به خاک خواهم سپرد!»⁽¹⁾

این همان وهابیت است در بهترین شکلش و فصیح ترین عبارتهایش، دیروز نقشه اش کشیده شد و امروز و در آینده، این نقشه را می خواهند به مرحله اجرا گذارند.

«می خواهند با دهان خود نور خدا را خاموش کنند ولی خدا نورش را به کمال می رساند هر چند کافران را خوش نیاید.»⁽²⁾

ص: 322

1- این گفتگورا ابن ابی الحدید معتزلی (ج 5 ص 130) نقل کرده است و همچنین در کتاب النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه (ص: 123) به نقل از طبری و ابن اثیر آمده است.

2- سوره صف: 8.

وہابیت و تحریم زیارت قبور

یکی از بدعت‌هایی که در این زمان رایج شده، تحریم زیارت قبور برای زنان است.

زن مسلمان هنگامی که به حج خانه خدا می‌رود، به او اجازه زیارت قبور بقیع و قبر شهدای احد و مقابر دیگر را نمی‌دهند.

وہابیت آن را تحریم کرده و همچنان تحریم می‌کند و هیچ دلیلی جز تعصب ندارد.

این مُسَلِم است که در صحیحش در باب جنائز نقل می‌کند که عائشه از رسول خدا پرسید: «زن اگر به زیارت قبور بیاید چه گوید؟ حضرت به او فرمود:

«بگو: سلام بر شما ای قومی که آرام در خانه تان آرمیده اید. شما پیش از ما رفتید و ما به خواست خدا

ص: 323

به شما ملحق می شویم. خداوند گذشتگان و آنان که پس از این می آیند را بیامرزد.»(1)

و همچنین بخاری در صحیحش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: پیامبر بر زنی گذر کرد که نزد قبری می گریست فرمود: تقوای الهی را پیشه کن و بردبار باش.

آن زن گفت: از من دور شو، تو به مصیبت من گرفتار نشده ای و او را نمی شناسی.

به آن زن گفته شد: این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. آن زن به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: تورا نشناختم (ببخشید) فرمود:

«صبر برای اولین صدمه و مصیبت است.»(2)

احادیث در این زمینه بسیار زیاد است و کتب صحاح اهل سنت و همچنین کتابهای شیعه مالا مال از آن است، ولی وهابیت آن را انکار می کند و ارزشی برایش قائل نیست. وقتی با برخی از آنان احتجاج می کردم و با این احادیث استدلال می نمودم به من می گفتند: این روایات نسخ شده است.

گفتم: به عکس، تحریم، منسوخ است زیرا رسول خدا فرمود:

و

«قبلاً شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اما الان می گویم زیارت کنید چرا که شما را به یاد مرگ

ص: 324

1- صحیح مسلم 2: 669 ح 103.

2- صحیح بخاری - ج 2 - ص 99 - باب زیارة القبور - کتاب الجنائز .

گفت: این حدیث مخصوص مردان است نه زنان .

گفتم : در تاریخ ثابت شده و محققین اهل سنت نیز آورده اند که فاطمه زهرا سلام الله علیها هر روز به زیارت قبر پدرش می رفت و گریه می کرد و می فرمود:

«پدرم، بر من مصائبی نازل شد که اگر بر روزها نازل می شد مدل به شب می شدند.»⁽¹⁾

و معروف است که علی خانه ای را برای او ساخت که نامش بیت الاحزان بود و او بیشتر اوقاتش را در بقیع می گذراند.⁽²⁾

گفت: اگر فرض کنیم این روایت درست است ، پس مخصوص فاطمه سلام الله علیها است!

آری! این تعصب کورکورانه است وگرنه چگونه مسلمانی تصور می کند که خدا و رسولش، زن را از اینکه به زیارت قبر پدر ، برادر، فرزند، مادر و یا شوهرش برود و بر آنها ترحم کند و طلب آمرزش نماید و اشک رحمت بر آنان سرازیر کند و خود به یاد مرگ و آخرت افتد، چنانکه مرد باید به یاد مرگ و آخرت افتد منع کند.

این ظلم آشکار است نسبت به زن بیچاره مسلمان و هرگز خداوند و رسولش از آن راضی نیستند و هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد.

ص: 325

1- تاریخ الخمیس 2: 173.

2- بحار الانوار 43: 177.

در این زمان، کار و تلاش، تمام وقت انسان را گرفته و جز ساعاتی محدود او را آزاد نگذاشته است. و چنانکه قبلاً یاد آور شدیم در زمان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آغاز اسلام، تنها سه شغل برای مسلمانان وجود داشت: زراعت، تجارت و صنعت و این سه شغل، او را آزادی مطلقى داده بود که عبادتهای خود را در اوقاتش به راحتی انجام دهد.

پس اگر در هنگام کار، وقت نماز می رسید، دست از کار می کشید و با نفسی مطمئن به نماز می ایستاد.

اما امروز که حکومت، عموم مردم را به کار واداشته و برایشان در برابر ساعتهایی مشخص حقوقی مشخص

کرده، معمولاً در وقت کار، اجازه انجام نماز به آنان داده نشده است.

بنابراین، شاگرد، معلم، مدیر، پزشک، پرستار، کارگر، پلیس و کارمندان شرکت ها و کارخانه ها و معادن و نگهبانان مرزها و کارمندان فرودگاه ها و مراقبین پست و تلفن و حسابداران و دیگران همه اینها آزادی انجام فریضه نماز در پنج وقت آن را ندارند.

چون خود من معلّم بودم به آن مشکل گرفتار شدم و خیلی نگران و ناراحت می شدم که نمی توانم در وقت نماز، آن را انجام دهم، لذا معمولاً نماز ظهر، عصر و مغرب از من فوت می شد بویژه در فصل زمستان، لذا گاهی چهار وقت نماز را، شب انجام می دادم، و شاید هم خسته به خانه باز می گشتم و توان نماز خواندن را نداشتم یا با سختی آن را انجام می دادم.

بعداً متوجه شدم که بسیاری از مسلمانان به همین خاطر نماز را رها می کنند، ولی در یک تزلزل روانی بسر می برند و آرزو دارند، فرصت انجام فریضه را داشته باشند.

به همین خاطر نیز نزد برخی از افراد نفرتی پیش می آمد زیرا نماز را کابوسی تلقی کردند که آسایششان را به هم می زند، و لذا اسلام را مورد انتقاد قرار دادند که دین خستگی، مشقت و دشواری است. از آن سوی دین مسیحیت تبلیغ کرد که

پیروانش را به مشقت نمی اندازد و تنها یک روز در هفته (روز یکشنبه) را روز نماز و عبادت قرار داده است و آن روز هم روز کار نیست.

و چقدر مبشرین مسیحی بر این نقطه حساس، نزد جوانان، تکیه کردند و ادعا نمودند که دینشان با تمدن هم آهنگ و برای همه دوران ها، قابل اجرا است. نماز یک روز در هفته و روزه سه روز در طول سال آن هم فقط از گوشت (خود داری از غذاهای گوشتی)، پس آن دین محبت و صلح و صفا است!

و چقدر این تبلیغات، جوانان مسلمان را به آنان نزدیک کرد، چرا که در کودکی گرفتار فشار پدران برای ادای نماز و وضو شده بودند تا جایی که گاهی آنان را به ترس و وحشت انداخته و متنفر شان ساخته بودند.

برخی از پدران بویژه بی سوادان می خواهند که دخترانشان مانند «رابعة العدویة» و یا پسرانشان مانند «احمد البدوی» باشند؛ از این روی قبل از اذان فجر آنان را بیدار می کنند و به خاطر نماز به زحمت و مشقت می اندازند و صبح و شب مراقب حالشان هستند و سر هر کوچک و بزرگی، آنان را در منگنه قرار داده و سخت حسابرسی می نمایند.

گاهی به خاطر یک فراموشی یا اشتباهی آنان را می زنند

و آنقدر فشار بر آنها می آورند که خسته می شوند و از دین متنفر می گردند در حالی که هنوز مکلف نشده اند و به حد بلوغ نرسیده اند. من نمی گویم جز چیزی را که خود دیده ام. چه بسا کودکانی از خویشانم را دیدم که تحت فشار نماز می خواندند.

و هنگامی که نفوذ پدر و مادر کاسته می شد و از سیطره خانواده خارج می شدند، نماز را بکلی رها می نمودند.

چندین بار تلاش کردم برخی از پدران را (از خویشاوندانم) قانع کنم که به خاطر نماز خواندن بیچه ها را نزنند و آنها را به زور وادار به نماز خواندن نکنند بلکه باید با محبت و مهربانی با آنها برخورد کنند تا نماز در نظرشان دوست داشتنی شود نه کابوس.

ولی هر بار، با این سخن برخورد می کردم که می گفتند پیامبر فرموده:

« پس از هفت سالگی با ده سالگی (با اختلاف روایات) بیچه هایتان را به خاطر نماز بزنید. »

بدینسان جوانان مسلمانان هر چند پیروی از مبشرین مسیحیت نمودند، نماز را ضایع کردند و دینشان را رها کردند. بگذریم از تلویزیون و بازیهایی که انسان را از ذکر خدا باز می دارد.

هر که مکتب اهل بیت علیهم السلام را در پرورش اسلامی دنبال کند، راه حلهایی می یابد که خداوند برای بندگانش تشریح کرده تا دین را برای آنان آسان سازد و احکام را در دسترس کوچک و بزرگ قرار دهد.

خداوند می فرماید:

« و خداوند بر شما مشقتی در دین قرار نداده است. »⁽¹⁾

« خداوند آسانی را برای شما می خواهد نه زحمت و شت »⁽²⁾

« خدا هر کس را به اندازه توانش تکلیف می کند. »⁽³⁾

ص: 331

1- سوره حج: 78.

2- سوره بقره: 185.

3- سوره بقره: 286.

رفع حرج یعنی برداشتن سختی و فشار، این یکی از قواعد کلی دین اسلام است که هر حرجی و هر شدتی برداشته شده و هر زحمتی ممنوع است. اگر امر چنین باشد پس این همه سخت گیری که در کتابهای فقهی یافت می شود برای چیست؟

اگر مسلمان برخی از ابواب وضو یا غسل را (نزد اهل سنت) مطالعه کند خیال می کند سر تا اندازه ای مبدل به سختی شده و به انسان بیشتر از توانش، تکلیف شده است. مثلاً نوشته اند که اگر دست انسان به آلتش بخورد، پس از غسل، غسلش باطل است و باید آن را اعاده کند.

در مکتب اهل بیت روایتی از جدشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که: «وضو دو غسل (شستن) است و دو مسح. شستن صورت و دو دست و مسح سر و دو پا.»

وضوء این است

چنانکه گذشت خداوند مسلمانان را تکلیف کرده که پیش از نماز، وضو بگیرند.

خداوند متعال می فرماید:

«ای مؤمنان اگر برای نماز برخاستید ، پس صورت و دو دست خود را تا آرنج بشویید و سرها و پاهای خود را تا برآمدگی پا مسح کنید.»(1)

بنابراین وضو عبارت است از : شستن صورت و دو دست و مسح سر و دو پا.

و چنانکه می بینیم خیلی آسان است و هیچ مشقتی در آن نیست. و اگر مسلمان مقیم یا مسافر بوده در فرودگاه یا در ایستگاه قطار یا در خانه بود، این وضو هرگز برایش مشکلی نمی آفریند.

ص: 333

1- سوره مائده : 6.

شیر آب را باز می کند، صورت و دو دستش را می شوید. شیر را می بندد سپس سر و دو پایش را با رطوبت باقی مانده دستش مسح می کشد. و حتی می تواند کفشش را تا جایگاه نماز بیرون نیاورد (اگر نزدیک باشد) پس آنجا کفشش را بیرون آورد و همان جا مسح بکشد.

اما وضو طبق فقه اهل سنت خیلی سخت است: شستن سه بار دو دست را تا مچ. سه بار مضمضه، سه بار استنشاق، سه بار شستن صورت. سه بار شستن دست راست سپس دست چپ، مسح تمامی سر، مسح دو گوش، سه بار شستن پای راست سپس پای چپ.

در چنین وضویی، بویژه برای جوانان و در حال سفر، و برای شستن پاها، آن هم در فصل زمستان مشقت زیادی نهفته است تازه پس از وضو بخاطر پوشیدن جوراب باید پایش را هم خشک کند.

اما در مکتب اهل بیت که رأی واجتهاد در برابر نص قرار نمی گیرد طبق قرآن و سنت پاک پیامبر عمل می شود، وضویی که آنان انجام می دهند هم قرآن بر مسلمانان واجب گردانیده و هم پیامبر و ائمه اطهار سلام الله علیهم اینچنین وضو می گرفتند.

خدا رحمت کند عبدالله بن عباس را که همواره تکرار می کرد: «در کتاب خدا جز دو شستن و دو مسح نمی یابم ولی شما

فقط می خواهید پیروی از سنت حجاج کنید.»(1)

پس امروز بر مسلمانان خصوصاً جوانان فهمیده واجب است که به روح با آسانی و سهولتش باز گردند تا مردم را به دین ترغیب و تشویق کنند. چقدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین فریاد زد که به این قاعده عمل کنند:

«آسان بگیرید. سخت نگیرید. و مردم را متنفر نسازید.»(2)

«بر خودتان سخت نگیرید تا خدا بر شما سخت نگیرد چنانچه با بنی اسرائیل رفتار کرد.»(3)

این تجربه معمولاً به پیروزی می رسد. چه بسا جوانانی که به خاطر وضو از نماز گریزان بودند یا نماز را با تیمم می خواندند، از ترس اینکه آب برای پایش ضرر داشته باشد.(4) ولی با وضو طبق روش اهل بیت، آرامش خاطر پیدا کردند و راحت شدند.

ص: 335

1- مصنف عبدالرزاق ج 1 ص 38 ح 119.

2- صحیح بخاری ج 1 ص 27.

3- صحیح مسلم ج 2 ص 1105 ح 1478، سنن ابو داود ج 4 ص 276 ح 4904.

4- البته در فقه اهل بیت، مکلف در صورتی که ترس از مرض بر خودش داشته باشد، می تواند بجای وضو، تیمم بگیرد، چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «التراب احد الطهورین» - خاک یکی از پاک کنندگان است.

در مکتب اهل بیت علیهم السلام نماز را به جای پنج وقت در سه وقت اقامه می کنند. یعنی نماز ظهر و عصر را با هم و مغرب و عشا را با هم جمع می کنند. یک وقت را برای نماز صبح و یک وقت را برای نماز ظهر و عصر و یک وقت را برای نماز مغرب و عشا می گذارند.

در کتابمان «همراه با راستگویان» بخش ویژه ای برای استدلال بر مشروعیت این سه وقت، از قرآن کریم و سنت پاک پیامبر، اختصاص دادیم. نمی خواهیم مطلب را طولانی کنیم و آنچه قبلاً نقل کردیم، تکرار نماییم. دوستان پژوهشگر می توانند به آن رجوع کنند.

ولی در اینجا می خواهیم، حکمت خدای متعال را در جمع بین اوقات به این کیفیت، توضیح دهیم. و چنانچه قبلاً یاد آور

شدیم، بیشتر کارمندان - که سه چهارم جامعه را تشکیل می دهند - نماز نمی خوانند یا اینکه با تنبلی و بی حالی آن را انجام می دهند و یا با مشقت و سختی می خوانند. زیرا فهمیده اند که شرعاً نمی توانند کم کاری کنند و در وقت کاری که در مقابل آن حقوق می گیرند، نماز بخوانند. البته ما با آنان که در مساجد فریاد می زنند و از مردم می خواهند، وقت نماز، کار را رها کنند، هر چند نتیجه اش اخراج از کار باشد زیرا خداوند است که روزی می دهد نه صاحب کارخانه و مدیر اداره!، بحثی نداریم.

عجیب اینجا است کسانی که دارای چنین ایده ای هستند، خودشان در همین موضوع به تناقض می افتند. من از یکی از همان کسان شنیدم که عمر بن خطاب را ستایش می کرد می گفت: جناب عمر وارد مسجد شد، شخصی را دید که قبل از آمدن مردم به مسجد نماز می خواند، بار دیگر آمد باز دید همان آدم نماز می خواند. در بار سوم پرسید: چه کسی خرج زندگی روزانه تو را می دهد؟ گفت: برادرم مرا اطعام می کند و لباس می پوشاند. عمر به او گفت: از مسجد خارج شو زیرا برادرت از تو بهتر است، از آسمان که زر و سیم نمی بارد.

او را کناری بردم و به او گفتم: مگر یکماه پیش نگفتی خداوند بندگان را روزی می دهد و بر شما لازم است که وقت

نماز از سرکار خارج شوید؟ با یک پوزخند به من نگریست و گفت: هر مقامی، سخنی دارد. سخن اولم از قرآن بود و سخن دوم از سیدنا عمر الفاروق و هر دو سخن، حق است!

گفتم: خدا جزای خیرت دهد! خیلی از شما استفاده کردم!! باز می‌گردیم به حکمت خدای متعال در جمع بین دو نماز و می‌گوییم: خداوند، خالق زمین و زمان است و از گذشته و آینده و حال خبر دارد و علمش احاطه بر همه چیز دارد.

خداوند می‌دانست که در روزگاری مردم وظایفی را به عهده می‌گیرند که آزادیشان کم و اوقاتشان محدود است. و از اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیا است و شریعتش تا روز قیامت باقی است، و از اینکه حکمت خداوند اقتضای تخفیف و برداشتن سختی و حرج از مردم متعهد به دین را دارد، لذا به پیامبرش سفارش کرد که نماز ظهر و عصر را و مغرب و عشا را با هم بخواند و این روش را به امتش بیاموزد تا حرج و سختی را از آنان بر دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این دستور، عمل کرد و چندین بار در مدینه منوره به این روش نماز خواند و هنگامی که از او سؤال شد، فرمود:

« می‌خواهم بر امتم سخت نگیرم. »⁽¹⁾

در صحیح بخاری آمده که ابن عباس گفت: « پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در

ص: 339

1- صحیح مسلم ج 1 ص 490 ح 705 - کتاب الصلاة - باب الجمع بین الصلاتین .

مدینه نماز هفت رکعتی و هشت رکعتی خواند، ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا» (1)

این است حکمت خدای متعال و این است نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به امر پروردگارش چنین نماز می خواند تا بر امتش فشار نیاورد و سخت نگیرد.

چرا ما از این روش سرباز می زنیم با اینکه سهل و آسان است و برای همه مردم و تمام کارمندان و کارگران و دانش جویان و ارتشیان، سازگار و امکان پذیر است و کاری نیست که از این وقت ها فراتر باشد و دیگر جای بهانه ای برای هیچ مسلمان نمی ماند.

معروف است که ساعات کار در جهان، هشت ساعت است در دو وقت: از 8 صبح تا وسط روز سپس دو ساعت برای استراحت و وقت دوم از ساعت 2 بعداز ظهر تا ساعت 6 عصر.

در این وضعیت، مسلمان می تواند نماز ظهر و عصر را در وقت استراحت و قبل از بازگشت به کار بخواند و بدینسان نماز ظهر و عصر را در وقت صحیحش خوانده و سپس با خیال راحت به کار باز می گردد.

و اما اگر کار، در طول روز مستمر و پیوسته باشد چنانچه در معادن و مراکز مشابه اتفاق می افتد، پس قانون کار، هفت ساعت

ص: 340

پیوسته را برای کار در نظر می‌گیرد که نیم ساعت برای استراحت در بر دارد. شرکت طوری تنظیم می‌کند که کارگران را به سه بخش تقسیم می‌کند:

1- گروهی که از ساعت هفت صبح تا دو بعد از ظهر کار می‌کنند.

2- گروهی که از ساعت 2 بعد از ظهر تا ساعت 9 شب کار می‌کنند.

3- گروهی که از ساعت 9 شب تا ساعت 4 صبح کار می‌کنند.

با این حکمت الهی برای اوقات نماز، تمام این گروه‌ها می‌توانند نمازشان را در وقت بخوانند، بدون هیچ مشقت و سختی و دیگر هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که وقت برای خواندن نماز ندارد یا اینکه وقت نماز می‌گذرد و نمی‌تواند نمازش را ادا کند.

و بدینسان در خواندن نماز از قرآن و سنت پیروی می‌کنیم زیرا بر مؤمنین نوشته شده است که نماز را در وقتش بخوانند. و در همان حال، سختی و مشقت را از خود و دیگران بر می‌داریم. و شاید بسیاری از جوانان که نماز را رها کرده‌اند، به آغوش نماز باز گردند اگر بدانند خدا آن را تشریح کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام، آن را انجام داده‌اند.

ص: 341

این است زکات

مکتب اهل بیت علیهم السلام با دیگر مذاهب اسلامی در مورد زکات، فرق دارد، زیرا آن مذاهب زکات را واجب می دانند و خمس را فقط در غنایم جنگی می دانند.

اما اهل بیت علیهم السلام زکات و خمس را هر دو واجب می دانند. انسان باید خمس ارباح و مکاسب خود را هر ساله بپردازد. و اما زکات، وجوبش در موارد ذیل است:

1- نقدین: (طلا و نقره)

2- انعام اربعه: (شتر، گاو، بز و گوسفند)

3- غلات اربعه: (گندم، جو، خرما و کشمش)

اگر در این موارد بنگریم، می بینیم برای ساختن یک جامعه اسلامی تکامل یافته که باید با زمان پیشرفت کند و فقر و بیچارگی را

ص: 343

از پیروانش بزدايد و امنيت و معاش را برای آنان فراهم سازد و بیمارستان ها و دانشگاه ها و راه ها را بسازد و مسکن مناسب و زندگي راحتی را تضمين نمايد و بيکاران و زمينگيران و مستمندان را از زندگي بهره مند سازد، کافي نيست و تمام اين نيازها را مرتفع نمي سازد.

وانگهي چنانچه آشکار است ثروتمندان حداکثر 20٪ ملت را تشکيل مي دهند و 50٪ مردم متوسط الحال هستند در حالی که 30٪ فقير و بيچاره و مستمندان که مستحق کمک و مساعدت مي باشند . پس اگر زکات را در موارد مذکور که رسول اکرم صلی الله عليه و آله و سلم تعيين فرموده با قيمت مشخص يعني 2/5٪ به حساب آوريم قطعاً نيازها را بر طرف نمي سازد.

آن کس که هزاران درخت زيتون دارد مي گويد: زکات بر من واجب نيست چون پيامبر آن را يادآوری نکرده و همچنين آنان که برنج و حبوبات ديگر را مي کارند يا صدها تن ماهی را از دريا صيد مي کنند، همه آنها مشمول زکات نيستند. تازه بفرض اينکه اينان نيز قانع شوند که زکات را بپردازند، بيش از 2/5٪ نمي دهند و اين ارزشي ندارد .

اما در رابطه با خمس که خداوند بر مسلمانان فرض و واجب گردانیده و فرموده:

ص: 344

«بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده برسد، پس یک پنجم خمس آن برای خدا و رسولش و خویشان و یتام و بیچارگان و ابن السبیل، می باشد.» (1)

در کتاب «همراه با راستگویان» به تفصیل بحث کرده ایم، پس هر که خواست بدانجا رجوع کند و همانا ما نمی خواهیم مردم را به تأویل امویان بر این آیه و تعطیل حکمش و تعیین آن فقط در غنایم جنگی، قانع کنیم ولی می خواهیم آنان را قانع کنیم به تفسیر اهل بیت علیهم السلام که اکیداً اهل بیت علیهم السلام بیش از دیگران از کتاب و سنت اطلاع دارند و آنان معتقدند که باید مسلمانان یک پنجم سود کسب یکساله اشان را بپردازند.

و با یک حساب سر انگشتی، به فرق زیادی میان واقعیت موجود مسلمانان و نظریه ای که اجرا نمی شود جز نزد گروه اندکی از مردم، و تازه غیر منظم، پی می بریم.

مثلاً فرض کنید خداوند مسلمانی را مورد عنایت قرار داده و به او 10 هزار دینار منفعت داده است.

اگر این آدم بخواهد زکات را بدهد فقط 250 دینار می دهد ولی اگر به دستور اهل بیت عمل کند باید یک پنجم آن را یعنی 2000 دینار بپردازد. پس اگر طبق مذهب اهل سنت زکاتش را

ص: 345

بدهد 9/750 دینار برای او باقی می ماند ولی اگر خمس مالش را طبق مذهب اهل بیت علیهم السلام بپردازد، فقط هشت هزار دینار برای او می ماند.

با این فرض مسلمان فقیر اهل سنت در طول یکسال تنها 250 دینار بدست می آورد ولی مسلمان فقیر اهل بیت، حقوق یکساله اش قریب 2000 دینار است و فرق بین این دو زیاد است .

و اگر مقایسه کنیم بین ثروتمند و فقیر اهل سنت چنین می شود : 9750 در برابر 250 و این نسبت بسیار اندکی است که یک چهلم تقریباً می شود یعنی اگر ثروتمند 40 نان داشته باشد، فقیر تنها یک نان خواهد داشت. اما مقایسه بین ثروتمند و فقیر اهل بیت علیهم السلام چنین است : 8000 در برابر 2000 و این نسبت معقولی است و یک در برابر چهار می شود یعنی اگر ثروتمند چهار نان داشته باشد فقیر یک نان خواهد داشت.

به عبارت دیگر: فقیر اهل سنت یک سهم دارد، در حالی که ثروتمندشان 39 سهم و این فرق بسیار زیادی است که خداوند از آن هشدار داده و فرموده:

«تا اینکه تمام غنایم در دست توانگران نباشد که فقط میان آنان رد و بدل شود.»⁽¹⁾

ص: 346

همینطور هم هست زیرا اغنیا و توانمندان که تنها 20٪ ملت ما هستند 95٪ ثروت را به خود اختصاص می دهند، در حالی که سایر ملت فقط 5٪ از آن ثروت بر خوردارند ولی فقیر اهل بیت علیهم السلام از هر چهار سهم، یک سهم دارد و این فرق هر چند زیاد است ولی آنقدر فاحش نیست و اغنیا در این صورت 75٪ و سایر مردم 25٪ ثروت را به خود اختصاص می دهند.

با همه این حساب ها، اسلام مردم را ترغیب زیاد به صدقات مستحبی نموده است بلکه زکات های دیگری را نیز بر توانمندان واجب گردانیده از قبیل زکات فطره و قربانی ها و کفارات و نذرها و همچنین به حاکم شرع حق داده است که در اموال پولداران تصرف کند و اگر لازم شد، از آنها بگیرد و به فقرا بدهد یا به بیت المال پردازد.

واقعیت موجود، غیر از آن چیزی است که خدا در قرآن خواسته و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش به آن عمل کرده اند، به همین جهت می بینی که در میان ملل اسلامی قدرت در اختیار اغنیا است هم اینک توانمندان و ثروتمندان عددشان کم است در حالی که همه چیز را مالک اند اما فقرا عددشان بسیار زیاد ولی چیزی ندارند.

کمونیست ها نیز به همین پدیده در جهان اسلام پی بردند

و لذا به آسانی جوانان روشنفکر را در دانشکده ها و دانشگاه ها به سوی خود جذب کردند و برای آنان تئوری توزیع ثروت برای تمام افراد ملت را، به ارمغان آوردند.

بدینسان بسیاری از جوانان مسلمانان، به کمونیسم پیوستند و تئوریش را برای خود پسندیدند و دینشان را رها کردند، عقایدشان را کنار گذاشتند و بر پدران و نیاکانشان خشم گرفتند و اسلام خطری بدتر از کمونیسم به خودندید زیرا از درون و بوسیله فرزندان روشنفکرش ویران شد. چرا که وقتی به حکومت رسیدند با اسلام جنگیدند و بر ملت هایشان تأثیر بسزایی گذاردند.

و ما اگر گرفتار کمونیسم شدیم، باید مسلمانان گذشته را مورد سرزنش قرار دهیم که احکام خدا را تحریف کردند تا کارشان به جایی رسید که فقر زیاد و عقب افتادگی و جهل و تاریکی و تعصب خشک و نادانی بر آنان حکومت کرد. ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم

ص: 348

از دواج موقت و اهمیتش

خطرناکترین مشکل اجتماعی که جامعه بشری را ویران می سازد، مشکل جنسی است.

شهوة جنسی - چنانکه همه می دانند . عنصری اساسی برای ادامه زندگی بشر است، و خداوند در تمام اشیاء از انسان و حیوان و نبات، نرو ماده قرار داده است .

خداوند متعال می فرماید:

« و از هر چیز دو زوج آفریدیم تا متذکر شوید.»⁽¹⁾

« و خداوند از شما ازواجی قرار داد و از ازواج شما فرزندان و نوه ها به

ص: 349

1- سوره ذاریات: 49.

لازم است برای ادامه زندگی نر و ماده با هم ازدواج کنند و این سنت خدا در میان خلقتش است.

و به خاطر ازدواج و تولید نسل، خداوند گزینه جنسی را برای زن و مرد قرار داد تا هر یک تمایل به ایجاد رابطه جنسی نسبت به طرف مخالف خود داشته باشد، و هر یک گزینه جنسی اش اشباع شود و در نتیجه عمل جنسی، تخمک با نطفه تلقیح گردد و جنین به وجود آید تا آن نیز رشد کند و بزرگ شود و همچنان با آن عمل زندگی ادامه یابد.

« او است که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنها خویشی و بستگی قرار داد و پروردگارت بر هر چیز توانا است. » (2)

شریعت اسلام برای این گزینه جنسی قیود، مرزها و برنامه ویژه ای قرار داده است که هر کس تحملش را ندارد. و لذا تماس جنسی جز از راه ازدواج شرعی برای حفظ انساب و حفظ نسل و حفظ شرف انسان، حرام است.

اما در جوامع غربی، جوانان بلکه نوجوانان بدون هیچ قید و شرطی و با کمال راحتی عمل جنسی را انجام می دهند و نه تنها آن را منکر نمی دانند، بلکه امری طبیعی دانسته و متأسفانه بر آن

ص: 350

1- سوره نحل : 72.

2- سوره فرقان : 54.

تشویق نیز می‌کنند و آنچنان در این امر پیش‌رفته‌اند که مانند حیوانات بلکه زشت‌تر و قبیح‌تر، مرتکب زنا می‌شوند تا جایی که اگر مردی ازدواج کند و همسرش را با کره یابد، مایه تعجبش می‌شود و آن را امری غیر عادی می‌داند!!

اما نزد مسلمانان، مطلب کاملاً فرق می‌کند. اختلاط زن و مرد جز در موارد شناخته شده و با داشتن حجاب برای زن که جز صورت و دو دستش پیدا نباشد، ممنوع است.

بالا تر اینکه تربیت اخلاقی و روحی فرزندان بویژه در دختران آنان را بگونه‌ای پرورش می‌دهد که با حجب و حیا و آزرم باشند و بکارت، مقیاس عفت و شرافت زن باشد. و در بسیاری از موارد دختر به خانه شوهر می‌رود در حالی که از عمل جنسی چیزی نمی‌داند و همچنین است در مردان.

البته این مطلب در جامعه اسلامی که احکام شرع را اجرا می‌کند، صادق است یا بهتر بگوییم در جامعه ایده آل اسلامی که در این زمان چیزی جز یک پندار نیست، زیرا در عمل، اجرایش دشوار است اگر محال نباشد.

به هر حال، جوانان - چه دختر و چه پسر - در حال رشد و تکامل جسمی و جنسی نیاز به غریزه ارضای جنسی دارند و حتی در صورت مراقبت شدید خانواده ممکن است همجنس‌بازی در

میان دو طرف رخ دهد که گذشته از به وجود آوردن امراض خطرناک و گوناگون عامل اصلی ویرانی خانواده و در نتیجه جامعه خواهد بود.

به هر حال در جوامع غربی افراط زیادی در انجام عمل جنسی می شود تا جایی که به صورت یک کار حیوانی در آمده و حق زن و مرد است که شهوت خود را از هر راه و با هر کس، فرو نشانند حتی اگر ازدواج هم کرده باشند!! از آن سوی در جوامع اسلامی و عربی، تفریط شده است تا جایی که جامعه را پر از عقده های روانی کرده و روابط مشروع را بین زن و مرد مشکل نموده است. از آن که بگذریم فقهای برخی از مذاهب اسلامی به عنوان «سد باب الذرائع» اجازه گشودن مراکزی برای زنا داده اند تا به خیال خودشان به جوانان لایبالی بر زنان پاکدامن و دختران عفیف مسلمان هجوم نیاورند و این مشکل را نه تنها حل نکرده که جامعه را به بی بند و باری و فساد آشکار کشانده است.

ص: 352

زن به طور کلی در جامعه های عربی و اسلامی، همچنان مظلوم مانده است.

شاید تاکنون مسلمانان ندانند که زن هم همانند مرد دارای جسد و روح و دارای فکر، اندیشه، قلب، شعور و غریزه است و نمی تواند مرد ادعا کند که دارای شرف، عزت و کرامت است جز اینکه زن هم همه آن را برای خود ادعا کند .

خدای متعال در قرآن کریم، مساوات بین زن و مرد را قرار داده و فرموده است:

«ای مردم! ما شما را از مرد وزن آفریدیم و ملت ها و قبایل گوناگون قرار دادیم تا شناخته شوید (ولی بدانید) گرامی ترین شما نزد خداوند با

و فرموده است:

« پس پروردگارشان دعایشان را مستجاب کرد (و فرمود) من عمل هیچ یک از شما را چه مرد و چه زن ضایع نمی کنم ، بعضی از مردم بر بعضی دیگر برتری دارند. (2)

آری! ما انکار نمی کنیم که خدای متعال یک درجه مرد را از زن برتر دانسته آن هم به خاطر مسئولیت و استقرار خانواده و این هیچ ربطی به برتری از نظر فضیلت ندارد. خداوند متعال می فرماید:

« و زنان و مردان را بر یکدیگر حقوقی مشروع است ولی مردان یک درجه برتری بر زنان دارند و خداوند توانا و دانا است. (3)

حکمت خدا اقتضا کرده است که زن و مرد در حقوق و واجبات یکسان باشند (4)، چنانچه حکمش اقتضا کرده که مرتبه مسئولیت پذیری را به مردان بدهد زیرا خداوند به او توانایی و قدرتی داده است که بتواند همسرش را تحت حمایت خود قرار دهد. و در حالات خوف و وحشت ، مرد پناهگاه زن است . و این

ص: 354

1- سوره حجرات : 13.

2- سوره آل عمران : 195.

3- سوره بقره: 228.

4- به این معنی که برای هر کدام حقی متناسب با نیاز او قرار داده است. (بنیاد معارف اسلامی).

مرتبه را خداوند در وجوب جهاد بر مرد آشکار ساخت در حالی که جهاد و پیکارها را بر زن واجب نمود. از آن طرف گاهی جهاد مرد را به خاطر حفظ و نگهداری زن واجب و لازم نمود، فرمود:

« چه شده است شما را که پیکار نمی کنید در راه خدا و مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان.» (1)

این چیزی است که از قرآن کریم دریافتم و معنایش هرگز این نیست که خداوند مردان را بر زنان برتری داده است. چه بسا مردی که بهتر از صدها هزار زن باشد و چه بسا زنی که در روز قیامت نزد خداوند برتر از صدها هزار مرد باشد.

پس از این، الگوی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که چنان رفتاری با زن کرده است که تاریخ انسانیت بهتر از آن به خود ندیده است. آن حضرت در تمام عمرش هیچ یک از زنانش را کتک نزد هر چند دل خوشی نسبت به برخی آنها نداشت. و همواره مسلمانان را سفارش به نیکی و احسان به زنان می کرد.

علی رغم این مسائل، هنوز خروش جاهلیت در میان مسلمانان باقی است.

امروز می شنوی که فلان شخص همسرش را به خاطر اینکه پسر نزاییده است طلاق داده و امروز از قرآن فقط همین یک

ص: 355

شعار را مردان بلند می کنند که : «واضر بوهن» آنان را بزنید!! و اینکه زن فتنه است وزن شیطان است وزن مایه رسوایی است!

زن در میان ما مسلمانان عقب افتاده نگه داشته شده، و حشش نیست که بیاموزد یا آموزش دهد و برخی اجازه نمی دهند از منزل پدریش بیرون آید تا روزی که یا به منزل شوهر و یا به سوی گور برود! و برخی دیگر احادیث دروغین یا ضعیفی را در پیش روی جوانان و روشنفکران مطرح می کنند مانند اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است:

«بهترین چیز برای زن این است که هیچ مردی را نبیند و هیچ مردی او را نبیند.»

این چه ایده ای است که با قرآن صریحاً مخالفت دارد، زیرا قرآن به زن آزادی داده و همان حقوق مرد را به او بخشیده است وگرنه چه معنی دارد سخن حق تعالی که می فرماید:

«به مؤمنین بگو - ای پیامبر - دیدگان را از نامحرم بپوشانند و دامن خود را (از حرام) نگهدارند، این برای آنها بهتر و پسندیده تر است و خداوند به آنچه می کنند آگاه و مطلع است و بگو به زنان مؤمنه که دیدگانشان را از نامحرم بپوشانند و دامنشان را حفظ کنند و زینتشان را ظاهر نکنند جز آنچه از آن ظاهر می شود.»⁽¹⁾

این بزرگترین دلیل است برای آزادی زن در خروج از

ص: 356

خانه (1) چنانکه مرد خارج می شود. و اگر او در بیرون از منزل مأموریت دارد که دیدگانش را از نامحرم بپوشاند و دامنش را حفظ کند؛ مرد هم همین وظیفه را دارد.

آری! متأسفانه تفکر جاهلی همچنان در میان جوامع عربی و اسلامی ما یافت می شود و مسلمانان از این درجه ای را که قرآن بدان اقرار کرده، سوء استفاده کردند تا تمام حقوق را برای خود بدانند و زنان را از همه حقوق مشروعشان، منع کنند و چیزی برای آنها نگذارند.

من زیاده روی و مبالغه نمی کنم که بگویم: علت عقب افتادگی ما ظلمی است که بر زنانمان روا داشته ایم و تمام درها را بر روی آنان بسته ایم. نه فرهنگ، نه آموزش، نه ارتباط، نه بیرون رفتن، نه آزادی و نه اختیار به او داده ایم که شریک زندگیش را خودش انتخاب کند و تا چندی پیش زنان ما ازدواج می کردند در حالی که هیچ اختیار و انتخابی از خودشان نداشتند و چگونه اختیار کنند در حالی که کسی را نمی شناسند! (2)

ص: 357

-
- 1- منظور اصل بیرون رفتن است نه بیرون رفتن زن شوهر دار بدون اجازه شوهر که آن جایز نیست (بنیاد معارف اسلامی).
 - 2- کتب تاریخ یادآور شده اند که زنان در مجلس پیامبر حاضر می شدند و گاهی برخی از آنان به حضرت می گفتند: «ای پیامبر! همسری برای ما انتخاب کن.» روایت شده که زنانی نزد حضرت آمدند و عرض کردند: ما می خواهیم از وجودت استفاده کنیم ولی به خاطر مردان نمی توانیم مشرف شویم. حضرت وقتی را مقرر کرد که در منزل فلان شخص حاضر شوند و خود او در وقت مقرر بدانجا رفت و با زنها به گفتگو نشست. و همچنین آورده اند که پیامبر اجازه می داد برخی از زنان کار کنند از جمله به همسر عبد الله بن مسعود که مجبور بود برای انفاق بر شوهر و فرزندان کار کند فرمود: «تورا اجر و پاداشی است، مادام که بر آنها انفاق می کنی، پس انفاق کن.»

و بدینسان زن در شب عروسی، تازه می فهمد که شوهری دارد که هم سن پدرش است و ناچار تسلیم امری که برایش به وجود آورده اند می شود. و پیوسته از شانس بد خود می نالد و غصّه می خورد! و به او گفته می شود: این چیزی است که خدا برای تو خواسته!! و چاره ای جز صبر نداری! او هم مانند گاو شیرده مشغول زاییدن و شیردادن و تربیت فرزندان می شود چرا که شوهرش از فرزند زیاد خوشش می آید.

چندی نمی گذرد که بین زن و شوهر نفرتی فزون از حد پدید می آید چرا که شوهر خیلی از او مسن تر است و نمی تواند نیازهای مشروعش را بر طرف سازد. غالباً شوهر نیز او را رها می کند و او را در برابر گرگ غریزه تنها می گذارد. تازه شوهر به خاطر اینکه زن جوان و خوش سیمایش در معرض فساد قرار نگیرد، او را از بیرون آمدن و خارج شدن از منزل به کلی منع می کند تا نه کسی او را ببیند و نه او کسی را ببیند!!

اما به هر حال همه وقت چنین نمی ماند. غریزه جنسی بر او چیره می شود و زن در اولین فرصتی که بدستش بیاید (ولو به عنوان

عکس العمل هم باشد) دست به ارتباط نامشروع، با بیگانگان می زند و چه بسا زنهای ازدواج کرده ای که دوست و عاشق داشته باشند و چه بسا مردان ازدواج کرده ای که با زنان بیگانه روابط نامشروع دارند و چه بسا کودکان بی گناهی که از این راه های حرام به دنیا می آیند و جامعه را پر از شک و تردید و فساد و تباهی می کنند و بدینسان ارزشهای والای انسان لگدمال می شود، فضیلت می میرد، خیانت رشد می کند، زنا و فاحشه گری و رذیلت و بدبختی و تباهی در جامعه اسلامی جایگزین، فضیلت ها و ارزشهای والا می شود.

و این همان چیزی است که متأسفانه امروزه در جوامع ما پدید آمده است و باید این حقیقت های دردناک را مورد توجه قرار دهیم و مانند شتر مرغ سرمان را در خاک فرو نبریم و دیدگانمان را نبندیم.

من از روزی که اسلام را شناختم و فهمیدم آن بهترین شریعت ها است، فریاد آزادی زنان را سر می دهم و در تمام کنفرانس ها، نشست ها و نوشته ها خواهان پیشرفت زنان هستم زیرا زن بیش از نیمی از جامعه است، پس اگر نصف جامعه فلج باشد، جسد امت، ناتوان از انجام وظایفش شده و به نابودی کشیده می شود چنانچه بدنی که دست و پایش فلج شده و ناتوان گشته، از

از ظلمهای جامعه بر زن همین است که اندیشیده ایم چگونه غریزه مردان را اشباع کنیم و به عنوان «سد باب الذرایع» مراکز عمومی فحشا را برای شهوت رانی مردان راه انداخته ایم، بدون آنکه این را امری قبیح و منکر بدانیم تا جایی که برخی، رفت و آمد به چنان مراکز فساد را برای خود دلیل مردانگی می دانند!!

برخی بودند که بر دوستانشان مباحثات می کردند که بدان مراکز فحشا رفت و آمد می کنند و با آن زنان بیچاره، همبستر می شوند ولی وقتی به خانه باز می گشتند و مثلاً می دیدند خواهرشان از پنجره به مردم می نگرد، قیامت را بر سرش بر پا می کردند و تا می توانست، زیر لگدهای مردانه!! استخوان هایش را درهم می شکستند؟

چطور آن فقیهان به فکر اشباع غریزه مردان بودند ولی هرگز به فکر اشباع غریزه زنان نبودند؟ چرا انصاف نمی دهند؟ من هرگز خواهان آزادی زن چنانچه در غرب است، نمی باشم. غرب فاسد و ملحد است و به هیچ ارزش انسانی و اخلاقی ایمان ندارد و فقط معتقد به آزادی مطلق است.!

ولی معتقدم باید زن در حدودی که خدا و رسولش برای او قرار داده به حجاب و عفت و چشم پوشی از حرام و نگهداری دامن - آزاد باشد. برای او است آنچه برای برادرش در منزل پدرشان است

و همچنین برای او است آنچه برای شوهرش در خانه است و اگر چنین کردیم خودمان و جامعه مان از فساد و عقب افتادگی نجات خواهیم داد.

و اما اینکه فقیهان (اهل سنت) فکری برای مردان بکنند و آنان را در انتخاب زن آزاد بگذارند و زن را بکلی رها کنند، دور از انصاف است.

حال باید دید آیا اسلام هم، این حقیقت را رها کرده؟ آیا اسلام برای مردان مباح دانسته آنچه را که برای زنان حرام می داند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسائل جنسی، بسیار صحبت کرده و راه حلهایی ارائه داده که جامعه اسلامی را از فساد و فاحشه گری حفظ می کند فرموده است:

« ای جوانان! هر کس بتواند باید ازدواج کند چرا که برای پوشاندن چشم و دامن از حرام بهتر است و هر کس نتوانست روزه بگیرد.»⁽¹⁾

این راه حلی است برای جوانانی که توان ازدواج ندارند، پس هر که ازدواج کند. چه زن و چه مرد - گزینه جنسی خود را نگه می دارد و ازدواج راه حل هر دو طرف است، ولی بهر حال مشکل جوانانی که نمی توانند ازدواج کنند همچنان پا بر جا است و اگر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن که امر ازدواج بسیار ساده و آسان و بی هزینه بود،

ص: 361

1- صحیح بخاری - ج 7 - ص 3- کتاب النکاح.

جوانانی یافت می شدند که توانایی اقتصادی آن را نداشتند، امروز چه باید بگوییم؟

ازدواج امروز بسیار دشوار است زیرا:

جوانان - چه پسر و چه دختر - درس و تحصیل خود را تا 25 سالگی به حداقل به ادامه می دهند و پس از آن باید کاری پیدا کنند که زندگیشان را تأمین کند.

باید خانه ای را آماده و مجهز سازند که تمام وسایل لازم زمان را دارا باشد پس حداقل باید پنج سال کار و تلاش مستمر داشته باشند تا بتوانند ازدواج کنند در این صورت معدل سن ازدواج 30 سال خواهد بود.

پس جوانان مرد وزنی که از سن 12 یا 15 سالگی توانایی ازدواج از نظر قدرت گزینه جنسی را دارند ولی تا سن 30 سالگی نمی توانند ازدواج کنند، در طول این سالیان دراز چه باید بکنند؟ اگر بگوییم آنها در این مدت راهب شده وزهد ورزیده اند و اصلاً در فکر گزینه جنسی نبوده اند دروغ به خودمان گفته ایم زیرا آنها بشرند و فرشته نیستند، خصوصاً در این زمان که اختلاط زن و مرد، از ضرورت‌های زندگی شده است چرا که دانشجویان در یک جا با هم درس می خوانند، گذشته از سنین پایین تر که باز هم اختلاط وجود دارد. پس چه می شود؟

نتیجه را هم دانشجویان می دانند و هم استادان وهم اهل خانه و خارج از خانه !!

ص: 362

هیچنانکه در بحث «جمع بین دو نماز» گفتیم: با توجه به اینکه خدای متعال آفریننده بشر است و اوست که انسانرا تربیت می کند، و به مقتضای مهربانی و عطوفتش که می خواهد بندگان در آسایش و آسانی زندگی کنند آنها را بسوی منافع و مصالح رهنمون می سازد و خود فرموده است:

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»⁽¹⁾

«آیا خالق جهان نمی داند در حالی که او به همه اسرار خلقت آگاه است» .

پس چگونه عقل، تصور می کند که خدای سبحان انسان را ضعیف قرار دهد و غریزه جنسی شدیدی را در او ایجاد کند، آنگاه

ص: 363

او را بجرم ارضاع و اشباع همین غریزه محکوم به سنگسار کردن یا شلاق زدن نماید؟

آیا امکان دارد با بیان این احکام دیگران را به اسلام، فرا خوانیم، سپس بگوییم که خداوند به بندگانش لطف دارد و مهربان است یا اینکه خداوند برای بندگانش، سهولت و آسانی را می خواهد یا اینکه خدا هر کس را به اندازه توانش مکلف می کند یا اینکه در دین، حرج و مشقتی را برای ما قرار نداده است با این که در چنین مشکل بزرگی هیچ راه حلی ارائه نداده است؟!!

پیش از آنکه دیگران را بخواهیم قانع کنیم، آیا خودمان به این حقیقت قانع می شویم؟ نه و هزار بار نه! زیرا عمل جنسی گاهی ممکن است بدون زور و شدت باشد بلکه با محبت و عشق متبادل بین زن و مرد توأم باشد و در آن موافقت و رضایت کامل وجود داشته باشد و هیچ ضرری برای کسی هم در بر نخواهد داشت چرا که احتیاط هم خواهند کرد که حاملگی و ولادتی پیش نیاید.

پس چرا چنین شخصی کشته شود، در حالی که غریزه جنسی زنی را اشباع کرده که موفق به ازدواج نشده است و حیا و عفاف او را از زنا و روسپیگری باز داشته است به ویژه اگر اعتراف کنیم به ظلم و ستمی که جامعه مان بر زنها وارد آورده است .

ص: 364

بنابراین، تردیدی ندارم خدایی که بیمار و مسافر را اجازه افطار کردن در ماه رمضان داده یا به مسافر اجازه می دهد نماز را دو رکعتی بخواند و در بعضی از اوقات نشسته یا خوابیده بخواند و رخصت داده است که مسلمان در صورت نیافتن آب، برای نماز تیمم بگیرد و زمین را جایگاه سجده و طهور قرار داد؛ خدایی که اجازه داده است مسلمان برای حفظ نفس و مال و ناموسش، گاهی اظهار کفر نیز بنماید؛ خدایی که اجازه داده است مسلمان در شب ماه رمضان، با همسرش همبستر شود زیرا می داند که بر مردم - چه زن و چه مرد. مشکل است که در طول یکماه (ماه رمضان) نزدیکی نکنند و لذا فرموده:

« برای شما حلال و روا است که شبهای ماه رمضان با زنهایتان مباشرت کنید! آنها لباس شما و شما لباس آنها هستید . خداوند می داند که شما (در این کار) به نافرمانی نفس خود را در ورطه گناه می افکنید ، لذا از حکم حرمت (در شبهای ماه مبارک) در گذشت و گناه شما را بخشید . پس اکنون می توانید در شب ماه رمضان با زنهای خود (به حلال) مباشرت کنید.»⁽¹⁾

پس اگر چنین است، چگونه خداوند از این غریزه جنسی که خود آن را آفریده و آشنا به انقلاب و دگرگونی است و نتایج

ص: 365

وخیمش را در ویرانی جامعه‌ها بیش از دیگران می‌داند، سکوت کرده است؟ و اگر خداوند خود زن را برای مرد و مرد را برای زن آفریده که اطمینان روانی و استقرار درونی هر دو را تضمین کند، و اگر خداوند زن و مرد را از خاک آفریده و آنها را برای همسری یکدیگر تعیین کرده تا آرامش خاطر بیابند. (1) پس لابد خداوند برای بندگانش راه حلی را برای اشباع این غریزه از راه مشروع قرار داده تا هر دو جفت با هم زندگی آرام و مطمئنی همراه با محبت و مودت داشته باشند.

مسلمانان اتفاق نظر دارند که خدای مهربان بندگانش را از زن و مرد، مورد رحمت و مهربانی و لطف خویش قرار داده و به آنان اجازه ازدواج موقت داده است. این رحمت در وقتی نازل شد که مسلمانان به آن نیاز زیادی داشتند، زیرا اصحاب با آن همه پارسایی و تقوا، نتوانستند بر غریزه جنسی و هیجان شدیدش، صبر و تحمل کنند؛ پس به پیامبر شکایت کردند و از حضرت خواستند اجازه بدهد که خود را از مردانگی بیاندازند (خود را اخته کنند).

ص: 366

1- خداوند در این زمینه می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». (سوره روم: 19 و 20). از آیات قدرت خدا این است که شما را از خاک آفرید سپس انسانهایی شدید که در روی زمین پخش شدید. و باز یکی از آیات خدا این است که از جنس خودتان جفتی بیافرید که با هم انس و الفت بگیرید و آرامش پیدا کنید. در اینها آیاتی است برای کسانی که می‌اندیشند.

بخاری در صحیحش از قیس از عبدالله نقل کرده که گفت: در یکی از غزوات همراه پیامبر بودیم و زنهایمان با ما نبودند. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردیم: آیا اجازه می دهید خودمان را اخته کنیم و از مردانگی بیاندازیم؟

حضرت جدّاً ما را از آن کار نهی کرد. سپس اجازه داد با زنها ازدواج موقت کنیم. و این آیه را قرائت کرد:

«ای مؤمنان! چیزهای پاک و پاکیزه ای که خداوند برای شما حلال کرده، بر خود حرام نکنید.»⁽¹⁾

الله اکبر! خدا را شکر! چقدر خداوند به بندگانش لطف دارد و مهربان است. آنان را منع می کند که خود را از مردانگی بیاندازند و اجازه می دهد زنان را متعه کنند. آنگاه نهی می کند آنان را از تحریم متعه زیرا از طیباتی است که خداوند برای آنها حلال دانسته است.

این دلیل است بر مهربانی خداوند به بندگانش تا به خود آسیب نرسانند و خدای نخواستہ خود را از مردانگی بیاندازند که کار حرامی است.

بنابراین، عمل جنسی، جزء فطرت‌های آدمی است و باید آن را

ص: 367

1- سوره مائده : 87. روایت در صحیح بخاری - ج 6 ص 66 - کتاب تفسیر القرآن، باب قوله «یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لكم» آمده است.

پرورش داد و به نحو احسن ادا کرد نه آنکه بر خود فشار آورد و آن را خفه کرد چرا که نتیجه وخیمی خواهد داشت و امراض زیادی، چه جسمی و چه روانی، پدید خواهد آورد ولی همه این مسائل باید در حدودی باشد که خداوند برای بندگانش ترسیم نموده و پیامبر برای آنان توضیح داده و تبیین فرموده است.

این رحمت بزرگی که خداوند بر بندگانش منت نهاد و به آنها ارزانی داشت، مسلمانان به حلال بودن آن در قرآن کریم اعتراف کردند ولی پس از مدت زمانی بر خود حرامش نمودند؛ گویانکه برخی ادعا کردند که پیامبر آن را تحریم نموده است!!

ما به آنها می‌گوییم: این ادعا را هیچ عقل سالمی نمی‌پذیرد زیرا این رخصت از سوی خدای سبحان نازل شده که مشکل غریزه جنسی را نزد مرد و زن مسلمان حل کند. پس آیا این مشکل بر طرف شد که این رخصت پایان پذیرد؟ یا اینکه پیامبر حق دارد چیزی را که خدا حلال کرده، حرام گرداند؟!

یا اینکه ممکن است رخصتی در شریعت اسلام باشد و حلالی برای بندگان تشریح شده باشد، سپس خدا آن را حرام کند؟

نه، به خدا قسم چنین چیزی وجود ندارد. درود خدا بر امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرمود:

متعہ رحمتی است کہ خدا بوسیله آن بر بندگان خود رحم کرد و اگر نہی عمر از آن نبود، بہ تحقیق جز انسان ہای بدبخت و سببہ روز کسی زنا نمی کرد.»⁽¹⁾

اکنون ما بنا نداریم در این بحث، حلال بودنش را بہ اثبات برسانیم چرا کہ در کتابمان «ہمراہ با راستگویان» آن را بہ اثبات رساندیم. ولی می خواهیم بگوییم بہ اینکہ اہل بیت علیہم السلام آن را تا روز رستاخیز حلال دانستہ اند چرا کہ از جدشان پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در این زمینہ روایتہایی دارند و بی گمان اہل بیت علیہم السلام خدمات شایان تقدیری تقدیم بہ اسلام و مسلمین کردند و دین را با مفاہیم ارزندہ اش حفظ نمودند کہ در ہر زمانی بتواند، قد علم کند و با پیشرفت ہا سازش داشتہ باشد.

در پایان، قطعاً مسلمانان برنامه ای کہ آنان را بہ سوی ہدایت دو روشنایی می کشاند، بہتر و ارزندہ تر از برنامه اہل بیت نخواہند یافت و مکتبی کہ با زمان پیش رود و از ہر تمدن و پیشرفتی، متمدن تر باشد جز مکتب اہل بیت علیہم السلام وجود ندارد؛ این مکتبی است

ص: 369

1- شرح معانی الآثار 3: 26، تفسیر طبری 5: 9. برای توضیح بیشتر مراجعہ کن بہ کتاب ہمراہ با راستگویان» نوشته مؤلف کتاب و ہمچنین ر.ک بہ کتابہای دیگر کہ در این زمینہ نگاشستہ شدہ مانند: الفصول المهمہ شرف الدین، مسائل فقہیہ شرف الدین، البیان خونی، الغدیر امینی، المتعہ فی الاسلام نوشته سید حسن مکی، الزواج الموقت نوشته سید محمد تقی حکیم، الزواج الموقت فی الاسلام نوشته سید جعفر مرتضی. و رک تفسیر ابن کثیر - ج 1 - ص 486.

کہ بر اساس قرآن و سنت پاک پیامبر بنا نهادہ شدہ است۔

«آیا کسی کہ بہ سوی حق ہدایت می کند ، سزاوارتر بہ پیروی است یا کسی کہ ہدایت نمی شود تا او را ہدایت کنند۔ پس چہ شدہ است
شمارا؟ چگونہ داوری می کنید۔[\(1\)](#)»

ص: 370

1- سورہ یونس: 35۔

ازدواج موقت رحمتی است بر بندگان خدا، زن و مرد ولی چنان که تذکر دادیم مردان دارای آزادی مطلق هستند و می توانند در مراکز عمومی مخصوص این کار (که از نظر قانون نیز حمایت می شود) خود را اشباع کنند و می توانند تا چهار زن دائم بگیرند. پس ازدواج موقت برای آنان در هر زمان و مکان، فراهم است لذا این نتیجه را می گیریم که ازدواج موقت که خداوند در آن رخصت داده، به خاطر این است، که حقوق مردان با حقوق زنان برابر گردد. زیرا این ازدواج اجازه می دهد که زن نیز یک یا دو شوهر یا بیشتر به شرط عده نگه داشتن و شرایط دیگر که در رساله های عملیه مراجع ذکر شده است. می تواند داشته باشد. فرقی که بین زن و مرد در این زمینه است، این است که مرد، در آن واحد

می تواند چهار زن داشته باشد ولی زن نمی تواند بیش از یک شوهر داشته باشد زیرا امکان مخلوط شدن آب دو مرد در رحم زن وجود دارد و در آن صورت، اگر حملی رخ دهد، معلوم نیست پدر فرزند چه کسی است ولی این اشکال در مورد مرد وجود ندارد هر چند بیست زن هم داشته باشد. (1)

و این سنت خدا است در میان بندگانش، که آن را حتی در مورد حیوانات نیز مشاهده می کنیم. خداوند می فرماید:

«هیچ حیوانی در روی زمین نیست و هیچ پرنده ای نیست که با دو بالش پرواز می کند جز آنکه امتهایی مانند شما هستند.» (2)

روزی یکی از افراد به من گفت: اگر امر چنین است، پس زن یائسه (که قطعاً حامله نمی شود) می تواند در آن واحد با دو مرد ازدواج کند، چرا که علت منتفی است.

گفتم: چنین چیزی ممکن نیست، زیرا احکام اسلامی متوقف بر علت نیست که اگر علت منتفی شود، حکم ساقط گردد؟ پس اگر گفتیم علت حرمت خمر، مست شدن است که خداوند می فرماید:

«در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا بدانید چه می گوید» (3)

پس اگر کسی یک یا دو لیوان مشروب بیاشامد، و عقلش را

ص: 372

1- البته با ازدواج موقت.

2- سوره انعام : 38.

3- سوره نساء : 43.

از دست ندهد، حکم ساقط می شود؟! نه، دوست عزیز! هر چه زیادش مسکر است، کمش نیز حرام می باشد.

یا مثلاً اگر گفتیم علت تحریم گوشت خوک، نجاست و پلیدی است، پس اگر آن را ضد عفونی کنند و تمام میکروباتش را از بین ببرند، حلال می شود؟! وانگهی احکام خدای متعال متوقف بر یک علت نیست، چرا که ممکن است هر چیزی، دارای علت‌های زیادی باشد که جز خداوند کسی از آن اطلاع نداشته باشد.

پس باید در برابر احکام الهی سر تسلیم فرود آوریم و آنها را با اطاعت کامل بپذیریم چرا که هر حکمی کرده است جز صلاح و رستگاری بندگانش در آن چیزی نیست.

«آیا حکم جاهلیت را می خواهند و چه کسی بهتر از خداست در احکامش برای قومی که یقین دارند.»⁽¹⁾

«این حکم خداست که بین آنان حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است.»⁽²⁾

بنابراین، باید مؤمنین چشم و گوش بسته فرمانهای الهی را اطاعت کنند و با دل و جان پذیرا باشند. خداوند می فرماید:

«اگر خدا و رسولش قضاوتی کردند هیچ مرد وزن مؤمن حق ندارند از خود اختیاری داشته باشند و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند پس در

ص: 373

1- سوره مائده: 50.

2- سوره ممتحنه: 10.

بر مؤمنین و مؤمنات است که حکم خدا را در ازدواج متعه، بپذیرند و پروردگارشان را بر این رحمت گسترده، شکر کنند، خصوصاً زن که خداوند در این ازدواج تمام حقوق را بدست او قرار داده و به مرد حقی جز قبول یا رد نداده است.

در ازدواج دائم، حق همبستری بدست مرد است، و اگر شوهر از زن خواست که با او همبستر شود، حق ندارد رد کند و حتی شرعاً نمی تواند روزه مستحبی بگیرد جز با اجازه شوهرش خداوند می فرماید:

«زنهایتان کشتزار شمايند، پس هر گاه خواستيد مي توانيد با آنان مباشرت كنيد.» (2)

و همچنين حق طلاق را بدست مرد قرار داده است.

«ای پیامبر! اگر زنها را طلاق دادید، به وقت عده آنها را طلاق دهید.» (3)

و همچنين حق بازگرداندنش را پيش از تمام شدن عده به شوهر داده است. فرمود:

« و شوهرهايشان سزاواتر به بازگرداندن نشان اند، اگر خواستند با هم

ص: 374

1- سوره احزاب : 36.

2- سوره بقره : 223.

3- سوره طلاق : 1.

و نیز سه بار حق طلاق را به شوهر داده است:

«طلاق دو بار است، پس وقتی طلاق داد، یا رجوع و نگهداری زن کند با خوبی و سازگاری یا با خوبی و خیرخواهی او را رها کند، آنگاه اگر برای بار سوم طلاق دهد، دیگر بر او حلال نمی شود تا اینکه شوهر دیگری کند...»(2)

و فرمود:

« نکاح کنید هر چه خواهید از زنان دو یا سه و یا چهار.»(3)

اما در ازدواج موقت (متعّه) همه چیز بدست زن است. او قرار را می گذارد و حتی خطبه نکاح را هم او می خواند و می گوید: من خویشتن را به ازدواج تو در آوردم با مهری به این مقدار و مدت زمانی به این مقدار (و نیز شرط را هم می تواند اضافه کند). و بر مرد است که بگوید: قبول کردم یا رد کردم. پس زن هم تعیین تاریخ ازدواج می کند و هم وقت طلاق را بدون قید و شرط ذکر می نماید.

وانگهی زن می تواند هر شرطی را که بخواهد، بکند، مثلاً بگوید به شرط اینکه در تمام مدت ازدواج از من جدا نشوی یا به

ص: 375

1- سوره بقره: 228.

2- سوره بقره: 229 و 230.

3- سوره نساء: 3.

شرط اینکه ماه غسل را در مکه مکرمه به سر ببریم!

مهم این است که زن در ازدواج موقت هر شرطی را می تواند بکند. خداوند می فرماید:

« پس چنانچه شما از آنها بهره بردید و تمتع نمودید ، مهر مشخص شده که مزد آنها است را به آنان بپردازید، و اشکالی ندارد که پس از تعیین مهر به چیزی با هم رضایت دهید و بدانید که خدا دانا و حکیم است. » (1)

برای شرافت زن همین بس که در ازدواج موقت، خودش نکاح متعه را برگزار می کند و به ولیّ امرش هیچ ربطی ندارد و به عبارت دیگر : زن مرد را می گیرد و با او ازدواج می کند.

متأسفانه مسلمانان به این ازدواج نمی نگرند جز با دیده انتقاد فقط در موارد بسیار اندک منفی آن می نگرند و به موارد بسیار مثبت آن نظر نمی کنند.

حقیقت این است که هر کاری دارای بعدهای مثبت و منفی است و چون این ازدواج نتوانست از دوران عمر بن خطاب ، خودنمایی کند دیگر به مرحله اجرا در نیامد، لذا مردم به دیده زنا به آن می نگرند و با تعجب و تنفر به او نگاه می کنند. و معنای این سخن این نیست که متعه در اصل، کار زشتی است هرگز !! ولی مردم آن را نمی شناسند و اجرا نمی کنند .

ص: 376

به عنوان نمونه : جمع بین دو نماز یا خمس یا مسح پا در نماز، با اینکه هر سه در قرآن آمده و پیامبر آن را انجام داده و به آن دستور داده است ولی بیشتر مردم از آن بی خبرند و تعجب می کنند چرا که در زندگی روز مره شان با آن الفتی ندارند و از قبل نمی شناخته اند.

تعجب اینجا است که از زنا آنقدر شگفت زده نمی شوند، به مقداری که از متعه شگفت زده می شوند! تا جایی که یکی از دختران فاسد از جوانی خواسته بود که با او زنا کند و وقتی آن مرد جوان امتناع ورزید و گفت به جای زنا با هم ازدواج موقت کنیم، زن نپذیرفت زیرا با چنین ازدواجی آشنایی نداشت !!

و هر گاه با علمایشان در مورد حلال بودن این نوع ازدواج گفتگو می کنیم و مشروعیتش را با دلیل های قاطع از صحیح بخاری و صحیح مسلم اثبات می کنیم و دیگر راه فراری پیدا نمی کنند، در پاسخ می گویند: این ازدواج اهانت به زن است و وقتی به او ثابت می کنی که هیچ اهانتی در آن نیست و قضیه به عکس است، به سخنهاى ناروا می پردازد و می گوید: خواهرت یا دخترت را به ازدواج متعه من در می آوری؟! !!

آنان بگونه ای سخن می گویند که گویا قیّم زنان اند و زن نباید خودش را به ازدواج کسی در بیاورد و ازدواجش فقط و فقط

بدست ولیّ امرش است، یا اینکه خیال می کنند زن مانند گاو است، خرید و فروش می شود و هیچ رأی و نظری در اختیار شوهر ندارد. این حقاً اهانت به زن است. اما ازدواج موقت رحمتی است از سوی خدا بر او نه اهانت. و چون اجازه و رخصت به او داده شده است، پس می تواند آن را رد کند چرا که نه مجبور به موافقت است و نه بر او لازم است اجرایش.

و اگر این اهانت به زن است بی گمان هوو آوردن بر او که در خانه اش و شوهرش، در طول دوران زندگی، شریکش باشد و سپس در میراث نیز با او شریک است، بدترین اهانت است و قطعاً چنین کاری بر او سنگین تر و شدیدتر است از یک ازدواج موقتی که شوهرش انجام دهد، آن هم به نحوی زودگذر و حتی بی آنکه او آن را ببیند یا صدایش را بشنود.

چنانکه قبلاً تذکر دادیم، متعه در چهارچوب شرائط و احکامش برای زن مفید است نه زیان بخش و با توجه به اینکه متعه زن و یا مرد واجب نیست پس این همه سروصدا و هیاهو و هرج و مرج راه انداختن برای چیست؟

دگر بار بر این امت بیچاره متأسفم که اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام می کنند ولی در تمام احکامی که از جدشان روایت می کنند و به آن عمل می نمایند، با آنها مخالفت می کنند و با اینکه

مذهب جعفری که فقه امام صادق علیه السلام است در جامع الأزهر مصر، تدریس می شود، با این حال هنوز نعره ها و خروشهایی بلند است که تشکیک در صحتش یا صحت انتسابش به امام می نمایند.

قطعاً ائمه دوازده گانه اهل بیت پیامبر و پیشاپیش آنان امیرالمؤمنین علیه السلام بر این ازدواج را حلال می دانستند و حضرت علی علیه السلام می فرمود: این ازدواج رحمت است. اضافه می کنیم که عالم ائمت عبدالله بن عباس نیز در میان مردم فریاد می زد که متعه حلال است، با این حال می بینیم که امت منقسم شده است به دو گروه:

یک گروه اندک که تأیید می نماید و به دستور اهل بیت علیهم السلام عمل می کند و یک گروه بزرگتر که عمل به قول خلفا و صحابه می کنند. و همچنان تا به امروز پیروان اهل بیت علیهم السلام آن را حلال می دانند و پیروان خلفا تحریمش می کنند.

هان! اکنون این طرح پیشنهادی را تقدیم می کنیم و هیچ کس را ملزم به پذیرش و عمل به آن نمی دانم زیرا مردم آزادند در اختیار آن چیزی که به صحتش قانع شوند ولی بر ما است توضیح اموری که پوشیده است تا حق برای هر کس که در جستجویش است، نمایان گردد. در نظر ما ازدواج موقت فواید بی شمار زیادی دارد از جمله:

1- برای دانشجویان دختر و پسری که یکسال با هم زندگی می کنند و در سن فوران غریزه جنسی اند، اگر با رضایت هم در ایام

تحصیل ازدواج موقت کنند فقط به خاطر همنشینی و دوستی و لذت بردن بدون همبستر شدن، و اما پس از آن نیز می توانند اگر بخواهند به طور دائم ازدواج کنند، در این صورت، ازدواج نخست فرصت آشنایی با یکدیگر را به آنها می دهد و تمام مشکلات سر راه را بر می دارد.

و همچنین این ازدواج، وسایل آسایش و راحتی را برای آنها فراهم می سازد و به آسانی می توانند درس و بحثشان را دنبال کنند در حالی که هم وجدانشان راحت است و هم رضای خدای متعال را کسب کرده اند و هم از دست دیگر دانشجویانی که ممکن است متعرضشان شوند، در امان خواهند ماند.

اما اینکه . متأسفانه به دانشجوی دختر از یکی به دیگری منتقل شود و در کیف دستیش ده ها نامه عاشقانه باشد و مسائل رسوا برانگیز دیگر، یا اینکه جوانان با سرنوشت دختران بازی کنند و همه را آلوده نمایند و آینده شان را به بازی بگیرند و احساسات آنها و خانواده هایشان را به مسخره بگیرند و آنچه در فکرشان می گذرد همین است که این دختر، دوست ایام تحصیلاتشان بوده است و با اتمام تحصیل، او هم دنبال کارش می رود، حال اگر ده ها انگشت اتهام به سوی او نشانه می رود و یا او را همراه با ده ها عقده حل ناشدنی روانی روانه شهر و دیارش کنند، به آنها هیچ مربوط نیست! و چه بسا خیانتها و وعده های دروغینی که نتیجه اش جز حقد و کینه

جامعه و تلاش برای انتقام گرفتن چیزی نبوده است. این نوع رابطه دیگر معقول نیست!

2- مسافری که مدت زیادی در غیر وطنش و بدون همسرش می گذراند، اگر می تواند صبر کند و اگر نمی تواند باید ازدواج موقت کند که ضامن راحتی و استقرارش است، و بی گمان همسرش به این کار، رضایت خواهد داد، چرا که همسرش را بیش از همه کس دیگر می شناسد و قطعاً برای او بهتر است که شوهرش با یک زن شریف و پاکدامنی ازدواج کند محافظت بر شرافتش کند، تا اینکه شوهرش هر روز دنبال یک روسپی ناپاک بگردد که هم پولش را بگیرد و هم ده ها مرض مهلک به او منتقل سازد. وانگهی ازدواج موقت از شرایطش این است که زن دوباره ازدواج نکند جز پس از تمام شدن عده اش و عده اش دو حیض یا دو ماه است. پس این ازدواج جز پاکی و پاکدامنی و شرافت چیزی در بر نخواهد داشت.

3- ازدواج موقت، مشکل دخترانی که پا به سن گذاشته و ازدواج نکرده اند را حل می کند زیرا اسلام به او اجازه می دهد که از راه حلال غریزه جنسی خود را اشباع کند.

4- ازدواج موقت مشکل زنان بیوه را حل می کند؛ آنان که توانایی ازدواج دائم به خاطر فرزندانشان با به علت‌های دیگر ندارند.

5- در جوامع عربی اسلامی ما بسیار اتفاق افتاده که یک زن زیبا روی دلباخته جوانی در سن فرزندانش می شود و این جوان متأسفانه از طریق او به مسائل جنسی پی می برد و چه بسا از راه حرام با هم مباشرت و معاشرت می کنند ولی ازدواج متعه این معاشرت را بر آنها حلال می گرداند و آبرویشان را حفظ می کند.

6- زنی که به تنهایی می ترسد مسافرت کند یا برخی از کشورها اجازه مسافرت جز با محرم به او نمی دهند، می تواند ازدواج موقت کند فقط به خاطر راه وسفر، و این ازدواج مصلحتی است بی آنکه مباشرتی در آن باشد.

7- مردی که زنی را در خانه اش به کار گرفته که در امور منزل کمک همسرش باشد، اسلام به او اجازه نمی دهد به او دست بزند یا بدون حجاب با او روبرو شود و شاید حجاب او را از کار در منزل باز دارد. این مرد می تواند پسر کوچکش را به ازدواج موقت این دختر در آورد و بدینسان عروسی می شود و جزء محارمش می گردد و اشکال بر طرف می شود.

8- دختری که مجبور می شود در منزل جوانی به خاطر درس و مباحثه با او خلوت کند یا از او زبان خارجی فراگیرد یا به هر علت دیگر؛ اسلام نمی گذارد که تنها یک مرد وزن بیگانه با هم خلوت کنند.

در روایت است: «هیچ زن و مردی با هم خلوت نکردند جز

اینکه سومشان شیطان است.»

و ازدواج موقت این مشکل را حل می کند و به او اجازه می دهد که حتی حجابش را در برابر او بردارد، مهم این است که زن هر شرطی را بخواهد، می تواند بنماید.

موارد گوناگون دیگری نیز وجود دارد که واقعاً متعه و ازدواج موقت، رحمت برای مردم می باشد تا در حرام نیافتند و جامعه اسلامی از هر نظر پاک و بی شائبه باقی باشد و از امراض جسمی و روانی بدور باشد و دامن ها و نسلها و آبروها و نوامیس، حفظ شود.

«بگو - ای پیامبر - خداوند امر به اعمال زشت و فحشا نمی کند. آیا آنچه را که خود نمی دانید (به دروغ) بر خدا می بندید.»⁽¹⁾

«خدا امر می کند به عدل و نیکی و کمک به خویشان و نهی می کند از فحشا و منکر و ظلم، شما را پند می دهد تا متذکر شوید.»⁽²⁾

ص: 383

1- سوره اعراف : 28.

2- سوره نحل : 90.

این است حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مسلمانان عموماً - چه در گذشته و چه در حال - معتقد به نجات دهنده ای هستند که عزت و مجد و شوکتشان را به آنان باز می گرداند و آنچه را که ستمگران ویران کرده اند اصلاح می کند و نشانه های دین را برای امت، تجدید می نماید، و این نجات دهنده و اصلاح گر، همان امام مهدی منتظر سلام الله علیه است که جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشارتش را داده و فرموده:

«اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، همانا خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا مهدی که از فرزندانم است، نمایان سازد؛ نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد می کند پس از

ص: 385

این مصلح بشریت که مسیر پیامبران را در زمین ادامه می دهد و تکمیل می نماید، تا نور خدا بر دستش ، به اتمام رسد، مورد نظر هر سه آئین های بزرگ (یهودیت، نصرانیت و اسلام) می باشد. همه انتظارش را می کشند و روایات زیادی را که مورد تأییدشان است، درباره اش یاد می کنند و از اینکه ما معتقدیم شریعت محمدی ، آخرین شریعت ها و آئین ها است و هیچ پیامبری پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد، پس هیچ تردیدی نداریم به اینکه مهدی از نسل حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آخرین امامان دوازده گانه است و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام، به خاطر تعظیم و تجلیل از مقامش، پشت سرش نماز می خواند و به او اقتدا می کند.

ما در اینجا بنا نداریم درباره حضرت مهدی از نظر تاریخی یا احادیث نبوی ، بحث کنیم چرا که در کتاب «همراه با راستگویان» سخن گفتیم و همانا درباره آن بزرگوار، کتابها و موسوعه های زیادی نگاشته شده است.(2)

ص: 386

1- کتاب الجمع بین الصحاح الستة- باب علامات الساعة و کتاب العقائد الاسلامیة از سید سابق ، و مسند احمد حنبل 1: 376 و 377 و 430، مصنف ابن ابی شیبہ 15: 198 ح 19494.

2- در این رابطه بنیاد معارف اسلامی قم موسوعه ای (عربی) بی نظیر ، کامل و ارزشمند که از 420 مصدر از مصادر مهم اهل سنت و شیعه جمع آوری نموده در 5 جلد به چاپ رسیده است.

ولی می خواهیم عقیده اهل بیت علیهم السلام را در احکام و عقاید اظهار کنیم؛ عقیده ای که با اوضاع و پیشرفتهای زمان، سازگار است.

امور مادی تا اندازه ای چشم و گوش مسلمانان، یهود و نصاری را پر کرده بود و آنان را از دین دور می ساخت، گوا اینکه در زندگیشان گرفتار مذاهب الحادی، مادی و لیبرالی شدند و لذا عقیده معنوی و روحیشان، تضعیف شد و در پی راه حل هایی بودند که آنها را فقط در بشارتهای آسمانی می یافتند.

از آن که بگذریم، جنگهای خونینی که بشریت را ناتوان ساخت بویژه مستضعفین جهان؛ آنهایی که هزاران هزارشان از فرط گرسنگی جان می دهند و ستمگران کوتاه نمی آیند بلکه پیوسته از هم پیشی می گیرند که سلاحهای خطرناک و ویران کننده نوینی را بسازند و ملت ها را در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و تکنیکی به بردگی خود در آورند.

اگر آرزو نبود و انسان به امید آینده بهتری نبود که عدالت و امنیت و کرامت را به وی بخشد، این دنیا و زندگیش نه بویی داشت و نه معنایی.

و اگر ایمان مسلمانان به خدای متعال نبود که وعده داده است دینش را یاری کند تا بر تمام ادیان سیطره داشته باشد، یأس و نومیدی در نفوس مردم مستحکم گشته و از زیانکاران بودند. همین ایمان است که نشاط و زنده دلی و آرزوی فردای بهتر و دوست

داشتن زندگی را در انسان ها بر انگیخته می کند و آنان را به انتظار فرج و گشایش پس از عسر و شدت می کشاند.

این است مهدی، آرزوی مسلمانان بل آرزوی انسانیت . ایمان به او هرگز دیگران را به مسخره نباید وا دارد. خداوند می فرماید:

«بگو - ای پیامبر - ای بندگانم که بر خویشان اسراف کردید (گناه نمودید) از رحمت خدا نومید نشوید که همانا خدا تمام گناهان را می آمرزد و او است بسیار آمرزنده و مهربان، بازگردید به سوی پروردگارتان و تسلیمش شوید پیش از آنکه عذاب به شما برسد و دیگر یآوری نیابید . و پیروی کنید از بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده (دین اسلام) قبل از اینکه ناگهان عذاب شما را فرا رسد و بی خبر باشید . آنگاه هر نفسی به خود آید و فریاد بر آورد: وای بر من که امر خدا را کنار گذاشتم و وعده های خدا را به مسخره گرفتم» (1)

ص: 388

1- سوره زمر : 53 - 56.

اهل بیت علیهم السلام دارای کرامتها حتی در زمان ما هستند و چقدر از این گوشه و آن گوشه می شنویم که شیعیان راجع به کرامات اهل بیت علیهم السلام سخن می گویند؛ کراماتی که خود شاهد و ناظرش بوده اند. و چرا نباشد که اینان امامان هدایت، نشانه های خدا و چراغان در تاریکی اند.

و اگر عمر بن خطاب در زمان خود، قدر و منزلتشان را ندانست، ولی به ما فهماند که آنان دارای شأنی والا و مرتبه ای بالا نزد خداوند هستند، زیرا به عباس عموی پیامبر توسل جست؛ در حالی که عباس از آنانی نیست که خداوند از هر رجس و پلیدی دورشان گردانیده و پاک و طاهرشان قرار داده است و همچنین او از

کسانی نیست که صلوات بر آنان واجب گردانیده چنان که بر پیامبرش صلوات و درود فرستاده می شود. و او از کسانی نیست که خداوند بر مسلمانان، مودت و محبتشان را واجب و فرض دانسته و از کسانی نیست که خداوند علم الکتاب را به آنان آموخته و از کسانی نیست که در قرآن سلام بر آنها نموده و فرموده است: «سلام علی آل یس» و از امامانی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر امتش پیرویشان را لازم و واجب گردانیده و از کسانی نیست که وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

با این حال خداوند، دعای عمر بن خطاب را مستجاب گردانید زیرا توسل به خویشان پیامبر جست و قطعاً اگر توسل به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام جسته بود، خداوند برکات خود را از آسمان و زمین بر آنها نازل می کرد تا از بالای سر وزیر پایشان، نعمتهای الهی را به وفور ببینند و استفاده کنند.

مهم این است که عمر مطلب مهمی را برای ما کشف کرد و آن اینکه خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای کراماتی هستند که بر عاقلان پوشیده نیست و اگر از خدای چیزی را بخواهند، خداوند قطعاً دعایشان را مستجاب می گرداند؛ دلیلش این است که وقتی عمر احساس کرد قحطی و گرسنگی، مسلمانان را تهدید به هلاکت می کند، به خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه برد، آنگاه باران به اجازه پروردگار

و به احترام خویشی با پیامبر نازل شد.

و هابیت انکار کننده کجا است با این حقایق روشن؟ مسلمانانی که خود را از شناخت حق دور می کنند کجایند؟

این مطلب مرا به یاد داستانی می اندازد: یکی از علمای زیتونه در تونس، مرحوم شیخ جلول جزایری بود که خداوند بر او منت نهاد و از راه من مستبصرش کرد و آخرین کتابش را نوشت که در آن حادثه غدیر و بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل اهل بیت علیهم السلام، آورده است.

او داستانی را برای من تعریف کرد که در گذشته، زمانی تونس (پایتخت) گرفتار قحطی و گرسنگی شدیدی شد که نزدیک بود مردم هلاک گردند و با اینکه چندین بار نماز استسقا را خواندند، با این حال گویی زمین خشک شده بود و آسمان نم پس نمی داد. مردم شکایت کنان نزد یکی از مردان خدا به نام شیخ ابراهیم ریاحی آمدند و از او خواستند دعا کند شاید دعایش مستجاب شود.

وی به آنها گفت: صد نفر از اشراف⁽¹⁾ را جمع کنید و نزد من بیاورید تا با آنها نماز استسقا را برگزار کنم. صد نفر از اشراف آمدند و با او نماز خواندند. هنوز نمازشان تمام نشده بود، و با اینکه

ص: 391

1- اشراف در تونس به سادات و ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از نسل فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام گفته می شود.

گرما بسیار شدید بود، بارانی تند مانند دهان مشک فرو ریخت و این باران سه روز تمام ادامه داشت تا آنکه تمام درّه ها پر از آب شد. این هم از کرامات اهل بیت علیهم السلام است در هر زمان و مکان.

من پس از آنکه - بحمدالله تعالی - به مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت شدم و نخستین کتابم را «آنگاه هدایت شدم» نوشتم، نمی پنداشتم اینقدر مشهور می شود و مورد پذیرش همگان قرار می گیرد.

بدین مناسبت بد نیست نکته شیرینی را یادآور شوم که برادر عزیز و دانشمند بزرگوار دکتر اسعد علی، آن را بیان کرد و متوجهم ساخت.

هنگامی که به زیارتش در «مژه» سوریه رفتم، باهم صحبت‌های گوناگونی داشتیم. پاره ای از مریدان و دوستانش نیز کنارش نشسته بودند. مطلبی به من گفت که دلم را شاد کرد. گفت: کتابت «آنگاه هدایت شدم» را خواندم و راز کتاب را دریافتم.

با تعجب گفتم: چه رازی داشت؟

گفت: وقتی برای نخستین بار به مهمانی امام موسی کاظم علیه السلام رفتی و بر او وارد شدی و گفتی: خدایا او را رحم کن اگر از صالحان است! او هم به امر خدای متعال عمل کرد که می فرماید:

پس اگر کسی بر شما درود فرستاد و سلامتان کرد، شما یا جواب

سلامش بدهید و یا بهتر از او، سلامش را پاسخ گوید.»(1)

وقتی تو گفتمی: خدایا رحمش کن، او پاسخ بهتری به تو داد و از خدا خواست که هدایت کند و گفت: «اللهم اهده». خداوند هم دعایش را درباره تو مستجاب کرد و هدایت نمود. سپس تو این کتاب را نوشتی و همین راز موفقیت کتابت است.

این حقیقتی است که آن را باور دارم و در قلبم مستحکم گشته است. من ایمان دارم به اینکه اهل بیت سلام الله علیهم راز موفقیت کتابت هستند و هیچ شکی در آن نیست چرا که هر کس را دیدم، از آن کتاب اظهار خرسندی و تعجب کرد و تاکنون بیش از بیست بار به چاپ رسیده است(2). و به هفده زبان ترجمه شده

و هزاران مسلمان در سراسر گیتی بویژه در آفریقا که هیچ شیعه ای وجود نداشت و مسلمانان، دارای مذهبی نیستند و بر طبق فطرت خویش، عقیده دارند، توسط این کتاب، هدایت شده و به مذهب اهل بیت علیهم السلام گرویده اند.

ص: 393

1- نساء: 86.

2- لازم به ذکر است که این کتاب «آنگاه .. هدایت شدم» تا کنون 19 بار فقط به فارسی و در تیراژهای بسیار بالا توسط بنیاد معارف اسلامی قم، چاپ و منتشر شده است. (مترجم)

با ایمان به اینکه مردم بر دین سلاطین و شاهان خود هستند و با تاسی به رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم که نامه های گوناگونی را برای پادشاهان و حاکمان زمانش فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد، به این اندیشیدم که کتاب «آنگاه هدایت شدم» را برای تمام پادشاهان و رؤسای جمهوری عرب ارسال کنم و همراه کتاب نامه ای دوستانه و در خور، بر ایشان بنویسم، شاید متذکر شوند که همانا تذکر، برای مؤمنین سودمند است. با توجه به اینکه آنان در رأس قدرت هستند و اهل حل و عقد می باشند، پس مسؤولیتشان، بسیار سنگین است چرا که سرنوشت امت در دستشان است «کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیتة» و باید پاسخگوی این سرنوشت باشند.

و چون ایمان دارم به اینکه بهره مندان در دنیا و آخرت، تنها مؤمنانی هستند که ضمن ایمان، عمل صالح و شایسته هم دارند و همواره به حق و صبر سفارش می کنند و همچنین ایمان دارم به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید:

«هیچ یک از شما ایمان ندارد جز اینکه برای برادرش همان بخواهد که برای خود می خواهد.»⁽¹⁾

و فرمود:

«اگر خداوند، توسط تو یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر است از دنیا و هر چه در آن است»

از این روی کتابم را برای: ملک حسن دوم، رئیس شاذلی بن جدید، رئیس زین العابدین بن علی، رئیس معمر قذافی، ملک حسین بن طلال و برادرش حسن و ملک فهد بن عبدالعزیز ارسال نمودم.

هر کتابی را به عنوان هدیه از راه پست سفارشی فرستادم و قطعاً کتابها به آنان رسیده است زیرا رسید پست که امضای رؤسای دفاتر شان در آن بود برایم ارسال شد. مدتی طولانی گذشت و هیچ پاسخی از آنان نیامد جز از رئیس زین العابدین بن علی، رئیس جمهوری تونس که خالصانه تشکر کرده بود. در

ص: 396

کنفرانس مطبوعاتی که در هند داشتیم، وقتی این داستان را نقل نمودم (که رئیس جمهور تونس، نامه تشکر آمیز نوشته) از من پرسیدند: آیا رئیس جمهور کتابت را خوانده است؟ پاسخ دادم: رئیس گرفتاریهای زیادی دارد که ممکن است وقت خواندن کتاب را نداشته باشد؛ پس اگر خوانده باشد، از او سپاسگزاریم و اگر نخوانده باشد، عذرش موجه است، مهم این است که در میان این پادشاهان ورؤسا، تنها کسی که نامه ام را پاسخ داد، ایشان بود.

پیش از آنکه نامه رئیس جمهور به من برسد، با اتومبیلم به تونس مسافرت کردم که 200 جلد از این کتاب را با خود داشتم. در گمرک، کارمندان گمرک مردد بودند که آیا آنها را بگیرند یا رها کنند. رئیسشان را صدا زدند که کتابها را ببیند. او پرسید: این کتاب سبز (قذافی است؟!)

گفتم: رنگش سبز است ولی ربطی به کتاب سبز قذافی ندارد.

گفت: آیا نمی دانی وارد کردن این همه کتاب بدون اجازه قبلی ممنوع است.

گفتم: برادر! این کتاب خودم است و من نویسنده اش می باشم و همانا یک نسخه اش را به جناب رئیس هدیه داده ام.

یک جلد کتاب را گرفت و نام نویسنده را با گذرنامه ام

مطابقت کرد و پس از اطمینان گفت: من هم می خواهم یک نسخه را به عنوان هدیه بگیرم!

گفتم: با کمال میل. اسم مبارک چیست که به شما اهداء کنم؟

ضمن اینکه نامش را به من گفت، امضا کرد که اجازه خروج و بردن کتابها را داشته باشم.

وارد پایتخت شدم و در آنجا کتاب را به برخی از دوستانم هدیه کردم. سپس به زادگاهم «قفصه» مسافرت کردم و آنجا با خویشان و شاگردان قدیمی ام ملاقات کردم و چند روز نگذشته بود که نیمی از کتابها، تمام شد.

به فکر دشمنان عقیده ام نیز افتادم، چند نسخه کتاب را به آنها هم هدیه کردم و ایمان داشتم که باید به نحو خدا پسندانه با آنان مقابله کنم تا دشمنی از میان برود و با استناد به این آیه شریفه:

«هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی خلق را به بهترین کار پاداش ده تا همان کس که گویی با تو سر دشمنی دارد دوست و خویش تو گردد.» (1)

با خویشانم گفتم: شاید خدا خواست، تعصب را کنار گذاشتند و هدایت شدند یا حداقل از اذیت کردنم دست برداشتند.

سپس در سایر شهرها و روستاهای همجوار راه افتادم و بقیه

ص: 398

کتابها را هم به مردم اهداء کردم و جز سه یا چهار نسخه برایم باقی نماند.

مطلبی که لازم به تذکر است این است که رئیس جمهور (زین العابدین بن علی) پس از گذشت 30 سال از تعطیل بودن دانشگاه زیتونه، آن را بازگشایی کرد و مسؤولین را از سوی خود بر شعبه های مختلف دانشگاه نصب نمود. از شانس بد من ، نماینده ایشان در «قفصه» اتفاقاً یکی از دشمنان بزرگ من و تشیع شد.

آن بیچاره فرصت را مغتنم شمرده همان نسخه ای را که برایش فرستاده بودم، تقدیم والی کرد و با متهم ساختن من به تهمتهای خطرناکی از والی اجازه گرفت که از استاندار بخواهد مرا فوراً توقیف کرده و تمام کتابهایی را که اهداء کرده بودم جمع آوری نموده و افرادی را که به آنها کتاب داده بودم، بطلبند و از آنان تحقیق کنند و پرونده سازی نمایند.

افراد پلیس برای پیدا کردن من به تکاپو و تلاش افتادند. در آن روز، نزد یکی از دوستان - که مدیر اداره ای است - بودم. ناگهان دامادم به سرعت به سوی من آمد و گزارش اوضاع را به من داد و نصیحت کرد که فوراً به سوی مرز بروم و از کشور خارج شوم. از احساساتش تشکر کردم و گفتم: اگر این کار کردم ، برای آنان ثابت می شود که من گناهکارم ولذا با تمام شهامت و شجاعت ،

ص: 399

منتظرشان می شوم و چیزی هم ندارم که بر آن ترس و وحشت داشته باشم، کاری هم نکرده ام که بر آن پشیمان باشم.

افراد نیروی امنیت رسیدند و مرا با خودشان به مرکز بردند و در آنجا بازجویی شروع شد. بازپرس با ادب و احترام با من سخن می گفت تا اینکه جناب استاندار رسید. تا مرا شناخت، با عصبانیت بر من فریاد زد:

می خواهی در این کشور امن، آشوب بر پا کنی؟ خیال می کنی اینجا هم ایران است؟! و رو به رئیس امنیت کرد و گفت: این آقا سه هزار جلد کتابی آورده که همه اش کفر است و صد میلیون پول هم با خود آورده که بر مردم تقسیم کند و آنان را به انقلاب و عصیان وا دارد!!

با تندی پاسخ دادم:

1- کتابم کتاب کفر نیست و دعوت به انقلاب نمی کند و اگر چنین بود، یک نسخه از آن را به رئیس جمهور هدیه نمی دادم و اصلاً به تونس نمی آمدم.

2. اگر می خواستم سه هزار نسخه را از این کتاب با خود بیاورم، نیاز به یک تریلی داشتم که آنها را بار کند و خود اتومبیل را دیده اید و هم اکنون نزد شما توقیف است، خودتان آن را پر کنید، ببینید چقدر جا می گیرد؟

ص: 400

3- می گوئید من صد میلیون پول بر مردم تقسیم کرده ام! یک نفر را اگر راست می گوئید - بیاورید که ادعا کند از من پولی ولو به اندازه یک فلس گرفته باشد.

وانگهی من که به طور قاچاق نیامده ام، بلکه به صورت قانونی آمده ام و مانند دیگر مردم مورد بازرسی دقیق قرار گرفته ام و حتماً اگر صد میلیون پول با من بود به این آسانی رهایم نمی کردند و از من مجوز می خواستند ، خود شما هم بهتر از من این مسائل را می دانید.

متوجه شد که گویا حرفهایم درست است . پس پرسید: چند نسخه از این کتاب را با خودت آورده ای؟

گفتم: 200 جلد

گفت: نام دویست نفری که کتاب را به آنها اهداء کردی به ما بگو!

گفتم: ممکن نیست! نه اینکه من نخواسته باشم بگویم ولی اسامی را نمی دانم بسیاری از آنان شاگردان قدیمی من هستند که بیش از ده سال است آنها را ندیده ام و تنها با قیافه و سیما، آنها را می شناسم نه با نام.

خلاصه، پس از شور و مشورت ، نظرشان این شد که آن شب مرا رها کنند تا فردا صبح بعد بازگردم. صبح روز بعد اول وقت

ص: 401

آمدم، مرا سوار ماشینی کردند و با دو نگهبان! فرستادند که به دهات اطراف بروم و کتابها را تا آنجا که می دانم، جمع آوری کنم.

در راه متوجه شدم که هر دو نگهبانم، مستبصرند. یکی از آنان گفت: ای استاد! آیا مرا فراموش کردی واز یاد بردی؟ من از شاگردانت هستم در سالهای 1970 به بالا- هنگامی که مدرسه ترشیح المعلمین» بودم. به خدا من دیشب خوابم نبرده است زیرا کتابت را از مرکز گرفتم و همه اش را خواندم. اکنون به خدا قسم من مانند تو هستم (یعنی شیعه ام).

دومی گفت: من نیز دو روز پیش کتابت را خواندم، هنگامی که یکی از دوستان، آن را برایم آورد. باور کن که قلبم را برای امور زیادی گشود و مشکلاتی که در ذهنم بود و پاسخ قانع کننده ای بر آنها نداشتم، همه را در کتابت یافتم. پس من نیز شیعه ام.

از این تصادف جالب بسیار خندیدیم و اصلا از طول طریق خسته نشدیم.

ولی بهر حال تا ممکن بود کتابها را در مدت سه روز از مناطق گوناگونی جمع آوری کردیم، و طبق دستور، هر کس که کتاب نزد او بود، به مرکز پلیس فراخوانده شد.

با آقای والی ملاقات کردم و پس از سخنان کوتاهی به من گفت:

ص: 402

مرا از شما خیلی ترسانده بودند و می گفتند که یک شیعه افراطی است و از سوی خمینی تغذیه می شود و ازدواج خواهران را مجاز می داند !!

تبسمی کردم و گفتم: حالا یادم آمد! قضیه مربوط می شود به داستان شیرخوارگی که در همان کتاب نوشته شده . او هم تبسمی کرد و کتاب را از کشوی میزش بیرون آورد و گفت: آنچه گفته ای درست است ولی تو را سرزنش می کنم که چرا یک نسخه از کتاب را به خود من اهداء نکرده ای.

اگر از روز اولی که به «قفصه» وارد شدم ، کتاب را به خود من می دادی، این مسائل پیش نمی آمد ولی الان دیگر به متأسفانه - از قدرت ما خارج شده و در دست دادگاه قرار گرفته است که سخن آخر را آنها باید بگویند.

پس از آن تشریف بیاور تا گذرنامه ات را تقدیم کنیم و به سلامتی مسافرت کن.

از سخنش فهمیدم که آنان پس از آنکه بی گناهییم را از آن همه شایعه ها فهمیده اند و همچنین دانسته اند که رئیس جمهور کتابم را از پاریس تحویل گرفته ، قضیه را به دادگاه منتقل کرده اند تا تنها در محتوای کتاب بحث کنند و ببینند خطری برای نظام یا دین دارد یا نه ؟

به دادگاه روانه شدم در حالی که یاران مستبصرم گفتند که تمام اشخاصی که با آنان بازجویی شده، درباره من جز خیر نگفته اند.

سئوالهایی که از آنان پرسیده شده بود این بود که :

1- چه رابطه ای با تیجانی داری ؟ پاسخ: استادم یا دوستم می باشد.

2- آیا به تو پول داده است ؟ نه یک فلس هم از او دریافت نکرده ام.

3- آیا از تو پولی در خواست کرده ؟ خیر! از من چیزی نخواست.

در دادگاه خواهان دیدار با جناب دادستان شدم. پس از اجازه بر او وارد شدم، دیدم کتاب روی میزش گذاشته است.

گفتم: سرورم! من نویسنده کتابم و فقط برای یک هفته به تونس آمدم ولی اکنون بیش از یکماه است که بدون هیچ گناهی ، معطل شده ام، واعصابم ناراحت است زیرا زن و بچه ام تنها در پاریس مانده اند.

سخنم را قطع کرده گفت: باید تمام کتاب را بخوانم، سپس حکم کنم. اکنون یک سومش را خوانده ام وان شاء الله امشب آن را به پایان می برم تا فردا حکم را اجرا کنم.

ص: 404

گفتم: سرورم! چیزی جز سرعت در کار نمی خواهم.

گفت: فردا بعد از ظهر بیا.

رفتم و در وقت مقرر به آنجا آمدم، دیدم دادستان دَم در ایستاده و مرا در آغوش گرفت و با احترام فوق العاده گفت: - جناب دکتر - هر چه در این کتاب آمده، مورد تصدیق من است. و من به همه اش ایمان دارم.

اشک شوق از دیدگانم جاری شد و باور نمی کردم آنچه را می شنیدم.

سپس گفت: بفرما! اکنون حکمت را می نویسم. و همانا اگر میلیون ها مصرف می کردی که کتابت اینچنین مشهور شود، نمی شد، چرا که برخی از دوستانم از پایتخت، کتابت را از من خواسته اند و تو را سلمان رشدی قفصی می نامند!

خدای را شکر و سپاس فراوان گفتم که دگر بار مرا یاری کرد و در همان دادگاهی که داستان رضاعت در آن اتفاق افتاده بود، برای بار دوم مرا نصرت داد و کتاب را که برایش بدی می خواستند، بحمدالله به خوبی مبدل شد.

جناب دادستان حکم را صادر کرد و آن را به کاتب داد تا با تایپ بنویسد. سپس روبه من کرده گفت: از شما خواهش می کنم ده جلد از این کتاب را به من بدهید تا به دوستانم هدیه کنم و اگر

ص: 405

دوست داشتی بقیه کتاب ها را به صاحبانش که از آنها گرفته شد، باز گردانیم.

گفتم: پس از گرفتن حکم، خودم این کار را انجام می دهم. به هر حال کتابهایی را که دادستان خواسته بود، تحویلش دادم، سپس بنا به درخواست کاتبان دادگاه، بیش از ده جلد نیز بر آنها توزیع کردم. جناب دادستان پس از آنکه حکم دادگاه را شخصا امضا کرد، آن را به من تحویل داد سپس دستور داد به کاتبش که سایر کتابهای توقیف شده را به اتومبیل حمل کند. بعد از آن گذرنامه ام را به من بازگرداند و خدا حافظی کرد.

من از آنجا بیرون آمدم در حالی که از خوشحالی، زمین گنجایشم را نداشت. کتابها را هم به صاحبانش برگرداندم و در هر کتاب، یک نسخه از حکم دادگاه گذاشتم. از آن به بعد کتاب در همه جا حتی در قهوه خانه، بدون هیچ ترس و خوفی، دست بدست می شد.

و چون هر ممنوعی، مرغوب است، همین منع موقت کاری کرد که کتاب خیلی مشهور شود و انقلابی فکری بر پا نماید و همچنین به سبب بسیاری دیگر از مسلمانان مستبصر شدند و به مذهب اهل بیت علیهم السلام گرویدند.

«و خدا کافران را با همان خشم و غضبی که داشتند، بی آنکه هیچ

غنیمتی بدست آورند، نا امید برگردانید و مؤمنین از کار زار رها شدند که خدا خود آن را کفایت کرد و همانا خداوند بسیار توانا و قدرتمند است.»(1)

به پاریس برگشتم. در ضمن نامه های رسیده ، نامه رئیس جمهوری آقای زین العابدین بن علی را یافتم.

بهرحال از آن همه کرامت ها که دیده ام و همچنان به فضل اهل بیت علیهم السلام نیز می بینم، بسیار خرسند هستم و به آنها مباحثات می کنم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین سیدنا ومولانا محمد وآله الطیبین الطاهرین.

محمد تیجانی سماوی تونسسی

ص: 407

1- سوره احزاب : 25.

مطلب صفحه

مقدمه مترجم ... 6

مقدمه مؤلف ... 14

پیشگفتار ... 20

این است اسلام راستین ... 30

اهل بیت ، ادامه دهندگان خط پیامبر ... 36

تعهد به دین در گذشته و حال ... 52

آیا عمل به اسلام برای مردم دشوار است ؟ ... 64

ایا اسلام پیشرفت را می پذیرد ؟ ... 72

مشکلات سیاسی ، دست آورد تمدن ... 88

امر به معروف و نهی از منکر ... 94

انسان متمدن و شریعت آسان ... 100

شیعه در چند خط ... 112

ای کاش مسلمانان در آن روز، شیعه شده بودند ... 120

جهاد و پایداری بر هدایت ... 156

شیعه همان اهل سنت است ولی ... 172

هر روز عاشورا و هر زمین کربلا است ... 178

شیعه و نماز گزاردن ... 188

- شیعه و نماز جمعه ... 200
- سیگار کشیدن در مساجد... 204
- أشهد أن علياً وليّ الله ... 218
- پایان بحث ... 230
- شیعه و سنّی ، علیه وهابیت ... 246
- وحدت خوارج و وهابیت ... 264
- گفتگو با یکی از علمای وهابیت ... 278
- رد رسول الله بر وهابیت ... 292
- تبرک جستن به موی پیامبر ... 294
- تبرک جستن به آثار پیامبر پس از وفاتش ... 298
- پیامبر ، تبرک جستن را روا می داند ... 304
- محمد ، درّی شهوار ... 308
- طلب شفاء از خدا به برکت پیامبر ... 312
- ریشه های تاریخی وهابیت ... 318
- وهابیت و تحریم زیارت قبور ... 324
- اهل بیت و مسلمانان امروزی ... 328
- حلّ مشکل در مکتب اهل بیت ... 332
- وضوء این است ... 334
- این است نماز ... 338
- این است زکات ... 344

ازدواج موقت و اهميتش ... 350

مظلوميت زن در جامعه اسلامي ... 354

راه حل: ازدواج موقت ... 364

فوايد ازدواج موقت ... 372

اين است حضرت مهدي «ع» ... 386

آنگاه هدايت شدم « كتاب اهل البيت ... 390

« آنگاه هدايت شدم » در دادگاه ... 396

ص: 411

منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی

- 1- آنگاه هدایت شدم: دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 2- همراه با راستگویان: دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 3-- از آگاهان پرسید: دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 4- اهل سنت واقعی: دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 5- معاویه را بشناسیم: سید غلامرضا حسینی
- 6- حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات): علامه سید شرف الدین موسوی
- 7- چکیده اندیشه ها: حسین غفاری ساروی
- 8- تناسب آیات: آیه الله شیخ محمد هادی معرفت
- 9- خاطرات مدرسه: سید محمد جواد مُهری
- 10- سخنی شیوا در برتری حضرت زهرا علیها السلام: علامه سیّد شرف الدین موسوی
- 11 - ایده ها و عقیده ها: سید محمد شفیعی
- 12 - یک مناظره علمی: حجة الاسلام والمسلمین نجمی
- 13 - آیین بندگی و نیایش: ابن فهد حلّی
- 14 - نامه ها و ملاقاتهای امام حسین علیه السلام: آقایان نظری - عالمی

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

